

فهرست

| ردیف | نام مطلب | صفحه | مؤلف |
|------|---|------|-------------------|
| 1 | جاره کارگران در اتحاد و تشکل است | 2 | هیئت تحریریه |
| 2 | خودآگاهی اجتماعی و تداوم تلاش برای ایجاد تشکلها | 4 | م - بامداد |
| 3 | تعمیق جهانی سازی سرمایه‌داری، تشدید استثمار کارگران | 7 | شاهرخ زمانی |
| 4 | ضرورت و دستاوردهای کمپین حمایت از کارگران مجتمع نیشکر هفت تپه | 13 | آیت نیافر |
| 5 | شورای همکاری گامی بسوی جنبش کارگری یا لیبرالیسم | 17 | محمد احسان |
| 6 | مختصری از تاریخچه برگزاری روز اول ماه مه | 22 | ع - دوستدار |
| 7 | کمیته پیگیری برداشت يك، پلان يك | 36 | امان جلیلیان |
| 8 | پیرامون کمپین حمایت از کارگران نیشکر هفت تپه | 40 | آیت نیافر |
| 9 | چنین‌ام من زندانی‌ی دیوارهای خوش آهنگ الفاظ تو | 42 | فرزانه دارابی |
| 10 | شعر | 52 | |
| 11 | ذهنیت مرد سالارانه | 53 | م- مهرابی |
| 12 | روی آوری جنبش‌ها به رفرمیسم | 55 | نسترن آقایی |
| 13 | پرولتاریا | 57 | بینا داراب زند |
| 14 | مروری مختصر بر وضعیت کارگری در آذربایجان | 73 | عظیم تبریزی |
| 15 | آتش اعتراض (گزارش از کارخانه لاستیک البرز) | 82 | |
| 16 | داستان "درشتی" | 86 | علی اشرف درویشیان |

مطالب چاپ شده ضرورتاً " نظر کمیته پیگیری ... نیست.

کمیته پیگیری نیاز به کمک‌های مالی شما برای رایه بولتن و خبرنگار دارد. ما را در این راه یاری کنید

کمیته پیگیری در انتظار نظر، پیشنهاد و انتقادهای شما است. در راه ثمربخش شدن بولتن ما را یاری کنید. برای بولتن شماره چهار منظر مطالب شما عزیزان هستیم.

سایت: www.komite.150m.com

ایمیل:

azaditashakol@yahoo.com

شماره صندوق پستی 1487-13445

اعتراض کارگری خبرنگار کمیته پیگیری

هرپانزده روزمنتشرمی گردد برای دریافت

خبرنامه تماس حاصل نمایید.

چاره کارگران در اتحاد و تشکل است

تمامی کارکرد حکومت سرمایه‌داری ایران، اجرای سیاست نهادهای جهانی سرمایه‌داری است. این حکومت به عنوان جزئی از نظام جهانی سرمایه در دفاع همه جانبه از منافع داخلی و خارجی این سیستم می‌باشد و نقطه مشترک تمام جناحهای حکومتی بوده و نزاع‌های درونی آنان فقط در شکل و اجرای این سیاست به دست جناح خود می‌باشد. اصل دعوا بر سهم خواهی بیشتر از چپاول و غارت و بهره‌کشی منافع ملی و به تاراج گذاشتن زیر ساخت‌های اقتصادی در زمینه‌های مختلف صنعتی- کشاورزی و... است نه در ماهیت خصوصی سازی و سرمایه‌داری و یا منافع مردم.

در این راستا حکومت سرمایه در مقابله و هجوم همه جانبه به کارگران و کلیه مردم ستم‌دیده متحد، سازماندهی شده هماهنگ و با استفاده از تمامی امکانات عملی - فنی سرکوب در عرصه جامعه عمل می‌کند. طبقه کارگر در اتحاد با دیگر زحمت‌کشان چاره‌ی جزء تبرد مشترک و متشکل ندارد. قدرت ما در اتحاد و مبارزه متحد ما نهفته است.

تمامی سیاست‌های حکومت سرمایه‌داری مخصوصاً خصوصی سازی نتیجه‌های غارت‌گرانه خود را هر روز در بخش‌های مختلف اقتصادی جامعه به بهای بیکاری، گسترش فقر، بالا رفتن سرسام‌آور گرانی مواد غذایی، افزایش قیمت مسکن، اجاره بها، شکاف عمیق طبقاتی، تحمیل قراردادهای موقت و سفید امضاء، اخراج‌های دسته‌جمعی، پایین آوردن دستمزدها و در مقابل بالا بردن ساعات کار، حذف امکانات نسبی رفاهی، خارج کردن کارگران از پوشش تامین اجتماعی و مشمول قانون کار، عدم پرداخت دستمزد تا یک سال و بیشتر و... می‌گستراند. ره‌آورد این سیاست‌های ظالمانه، ادامه زندگی در این شرایط را برای مردم مخصوصاً کارگران به عنوان مولدین اصلی، تمامی نعمات جامعه غیرقابل تحمل نموده است. طبقه کارگر در نبردی سخت و تهاجمی بنابر رسالت تاریخی خویش عملاً در صف مقدم این رزم مرگ و زندگی قرار گرفته است. بازگشایی سندیکایی کارگران شرکت واحد و در پی آن اعتصاب قهرمانانه کارگران آن سرآغاز این تهاجم و مبارزه جدی طبقه کارگر ایران در طی سالیان اخیر بر علیه این

غارتگریها و حق‌کشی‌هاست که به دنبال آن اعتصابات و اعتراضات گوناگونی را در صنایع و بخش‌های مختلف کارگری شاهد بوده‌ایم. اعتصاب گسترده و بی‌سابقه کارگران هفت تپه و زایش سندیکای کارگری از درون آن که در تداوم جنبش کارگری ایران نقش به‌سزایی داشته است و به عنوان پیکان اصلی نیروی جنبش کارگری عمل می‌کند و اعتصاب هر چند کوتاه کارگران ایران خودرو و نشان‌گر تداوم اعتلایی جنبش کارگری در مقابله با تهاجمات جبهه سرمایه می‌باشد که می‌رود جنبه سراسری و تهاجمی به خود بگیرد. علی‌رغم محوریت اعتراضات کارگری به عنوان ستون اصلی مبارزه و علی‌رغم خواست مشترک کارگران در بین حرکات جنبش‌های اجتماعی گوناگون این جنبش فاقد شکل و برنامه حرکت مشخص در جهت اهداف سراسری و مقابله با تهاجمات سرمایه می‌باشد. پراکندگی و خودجوش بودن جنبش، عدم برنامه‌ریزی آگاهانه، عدم تلاش برای پیوند سراسری و... از خصایصی اساسی جنبش در دوره کنونی می‌باشد. تجارب کارگران شرکت واحد و مخصوصاً هفت تپه نشان‌گر آن است که شکل مقدم بر نان بوده و در شرایط تشدید سرکوب هم زمان نظام سرمایه‌داری چاره کارگران فقط و فقط وحدت تشکیلات است.

هیئت تحریریه

کارگران جهان متحد شوید

خودآگاهی اجتماعی و تداوم تلاش برای ایجاد تشکلهای

سوال این است که صف آلاهی نیروهای کار و سرمایه در چه وضعیتی است که سرمایه چنین گستاخانه و ترمز بریده، هر روز طرحی از آستین بیرون می‌آورد و در فواید و خواص آن طرح به یکباره و به طور کاملاً مهندسی شده، تبلیغات می‌کند. البته مخدوش کردن افکار عمومی، به نقشه طراحی شده احتیاج دارد. این نقشه‌ها باید به عوامل زیر بپردازند: 1 - گام به گام افکار عموم مردم را جهت دهند 2- تشکیلاتی منسجم و گد بندی شده، هم زمان نیروهایی را مطرح نموده و با استفاده از هرگونه وسیله برای به کرسی نشاندن آن نیروها تلاش کند 3- تک صدایی را حاکم کند و با تکرار هر روزه مطلبی، چنین وانمود کند که نقطه ثقل مسئله همین است 4- همگی هم قسم شده باشند که دست یکدیگر را رو نکنند و هوای هم دیگر را داشته باشند 5- در خفا و در همی عرصه‌ها، معترضین را به بند کشیده و سعی کنند چنین القاء کنند که هزینه اعتراض بسیار بالا می‌باشد و بالاخره تلاش می‌کنند و در پس یک دوره جنگ‌های زرگری و وقت‌گیر، گناهان را به گردن یک فرد انداخته و با کنار زدن آن عامل، جریان پشت پرده و حامی آن را تطهیر نمایند.

طرح سوال بالا به این دلیل است که ببینیم اشکال در کجاست که هم‌زمان و از چند سو به سفره کارگران چنگ انداخته می‌شود؟

هر روز تکه‌یی از نان مزد بگیران به یغما می‌رود: به موارد مشخص دور و بر خودمان نگاهی می‌کنیم. تورم 27/6 درصدی تنها در مرداد 87 به گزارش بانک مرکزی و تورم 100 درصدی هزینه‌های خوراکی در عرض یک‌سال (روزنامه اعتماد شنبه 87/6/16 شماره 1764) افزایش هزینه‌های تامین مسکن بیش 300 تا 400 درصد، افزایش تعرفه‌های عمومی آب، گاز و تلفن و ... افزایش هزینه‌های بهداشت عمومی و دارو درمان، افزایش هزینه‌های تحصیلی فرزندان به عنوان آخرین امید خانواده‌ها... و درست در همین شرایط مسوول خانواده باید با حقوق ماهیانه خود - چنان چه سر وقت دریافت کرده باشد- به نیمی از هزینه‌هایی که بیش‌تر از بقیه ضروری‌تر بوده و بر گلوی مسوول خانواده فشار وارد می‌آورد، پاسخ داده و بر سایر احتیاجات مبرم خانواده از پول تو جیبی جوانش تا خرج روزانه منزل و تهیه میوه و مواد غذایی و مسافرت و تفریحات

فرزندان تنها با عرق سرد بر پیشانی، شاهد غرور شکسته خود باشد و با وعده‌هایی به آن‌ها، هزینه‌ها را به آینده حواله دهد. آینده‌یی که خود از همه بیشتر می‌داند که ماه آینده وضع از این هم بدتر خواهد شد و این همان نقطه شکننده‌یی است که سایر ناهنجاری‌های اجتماعی از آنجا شروع می‌شود و به علت ناتوانی در تامین نیازهای خانواده سرپرست خانوار باید بر بسیاری از ناملایمات خانواده چشم ببندد و هر کدامشان را در تامین هزینه‌های خود و برنامه‌گیشان آزاد بگذارد و آنان را بازخواست نکند و در همین حال جعبه جادویی مدام از نوآوری‌ها و افتتاح پروژه‌هایی خبر میدهد و حتی خطیب نماز جمعه حرف آخر زده و می‌گوید: «گرانی‌ها نه تنها بهتر نخواهد شد، بلکه ممکن است بدتر هم بشود و تنها کاری که مردم می‌توانند انجام دهند، صبر است. در مقابل مشکلاتی که قابل حل نیست نباید بی‌صبری و بی‌تابی و جزع و فزع و یا حرکت ناشایستی کرد» (روزنامه اعتماد شنبه 6/16 شماره 1764) بلکه دقیقاً باید حرکتی شایسته یک انسان انجام داد. انسانی که تا لب به اعتراض نگشاید، آن را به حساب رضایت او از وضعیت می‌گذارند و فقر و بی‌حقوقی بیش‌تری را بر او تحمیل می‌کنند.

دیروز، کارگران هفت تپه با حرکات اعتصابی جمعی خود، توانستند به بخشی از حقوق معوقه خود دست پیدا کنند و امروز، کارگران لاستیک البرز با تجمع مقابل دفتر ریاست جمهوری اعلام می‌کنند که دیگر صبرشان تمام شده است و نمی‌خواهند پیش از این در این باتلاق فرو روند.

سرمایه حاکم از آنجایی که نیروی کار را پراکنده یافته است، آخرین تهاجم‌های خود را به سفره کارگران سازمان داده است. به جای هدفمند کردن دست‌مزدها در قالب طرح تحول اقتصادی، به نقدي کردن یارانه‌ها می‌پردازد. کاری که مستقیماً دودش به صورت تورمی مضاعف به چشم همین طبقه کارگر می‌رود.

از این رو تنها يك وظیفه اصلی در چشم‌انداز حرکت‌های اعتراضی طبقه کارگر باقی می‌ماند و آن رسیدن به خودآگاهی‌های اجتماعی و داشتن استمرار و پیگیری در طرح مطالبات و خواسته‌های انسانی خود از طریق ایجاد تشکلهای کارگری است که در همین راستا، فرض است بر نهادهایی که وظیفه اول خود را کمک به ایجاد تشکلهای آزاد

کارگري قرار داده‌اند با پیوندهایی هر چه یکسان‌تر و ارگانیک‌تر باید طبقه کارگر بتوانند گامی کوچک در راهی سنگلاخ و ناهموار بردارند و بر عزم خود پافشاری کنند.

م - بامداد

از اعتصاب ، اعتراض و

مبارزه

کارگران حمایت کنیم .

تعمیق جهانی سازی سرمایه‌داری، تشدید استثمار کارگران

و وحدت جهانی طبقه کارگر

نبرد کار و سرمایه از بدو پیدایش، شاهد پیش‌روی‌ها و عقب‌نشینی‌هایی برای طرفین نبرد در ابعاد خرد و کلان بوده است. فراز و نشیب این آورد، پیروزی و شکست‌هایی را برای طبقات متخاصم دربرداشته است. زمانی که طبقه کارگر متشکل و متحد و پرشور و با انگیزه بوده، اردوی سرمایه، پا پس نهاده و امتیازات قابل توجهی را واگذار نموده و آن گاه که پراکنده و متشتت و منفعل و بی‌انگیزه گشته، نه تنها امتیازات کسب نموده را وانهاد، حتی به مواضعی پست‌تر از قبل هم رانده شده است و این قاعده کلی با تئرانس‌هایی (نوسانات) جزئی همواره حاکم بوده که از محیط کارگاهی چند نفره تا گستره‌ی جهانی، شاهد این روند بوده‌ایم.

بعد از جنگ جهانی دوم، زمانی که اردوی کار در موضع تهاجمی قرار داشت، بورژوازی با عقب‌نشینی در مقابل اردوی کار، امتیازات فراوانی را نصیب کارگران متشکل و باتجربه کشورهای کانونی و جنبش‌های رهایی بخش کرد و اوج این امتیازات در دولت، رفاه کشورهای اروپای غربی و آمریکا تجلی یافت. با کاهش روحیه رزمندگی و گسترش روحیه انفعالی در بین طبقه کارگر و با فروپاشی شوروی، سرمایه‌داری یورش خود را برای باز پس‌گیری امتیازاتی که به اجبار واگذار نموده بود، آغاز کرد. نقطه عطف این تحول را می‌توان شکست اعتصاب معدن‌چیان یورکشایر انگلستان در دهه 80 پس از دو سال اعتصاب، ممتد دانست. مشت آهنین سرمایه‌داری توسط دولت تاجر، آغاز دوران جدیدی از تهاجم سرمایه‌داری جهانی را نوید می‌داد که با سیاست‌های نئولیبرالی و زیر لوای جهانی‌سازی و با شعارهای فریبنده خصوصی‌سازی، حذف محدودیت‌های ملی، کوچک کردن دولت و... به غارت استثمار کارگران و زحمت‌کشان پرداخت.

با گذشت زمان، کمتر از زمزمه کوس رسوایی این پروژه ضد بشری در سراسر گیتی نواخته شد. جهانی‌سازی در تمامی ابعاد خود بر علیه کارگران و اکثریت انسان‌ها بوده و سواي آن نابودگر محیط زیست و فرهنگ و هنر پیشرو و... می‌باشد. جهانی‌سازی موجب شکاف طبقاتی گردید و نسبت این شکاف در سال 1960 که 1 به 30 بود، پس از گذشت

30 سال نسبت آن به 1 به 60 افزایش یافت. این روند ویرانگر همچنان بی‌مهتابی پیش می‌تازد. تعداد میلیاردرهای جهان که در همان سال کمتر از 300 نفر بود، اکنون به بیش از 1000 نفر افزایش یافته، که این در شرایطی است که درآمد بیش از یک میلیارد انسان روزانه کمتر از یک دلار می‌باشد. منبع درآمدهای نجومی این طیف از سرمایه‌داران فراملیتی عمدتاً سرمایه مالی به صورت سفته بازی، خرید و فروش سهام و ارز، واگذاری اعتبار و پرداخت وام... است که اساساً نقشی در تولید و اشتغال نداشته و از قبل ارزش افزوده کارگران ارتزاق می‌نمایند. فقر توده‌یی در میان پرولتاریای کشورهای کانونی نیز شروع به انشاء نموده است.

با تعمیق روند جهانی‌سازی استثمار کارگران شدیدتر گشت و در اکثر جهان حقوق کارگران یا کاهش یافته یا ثابت مانده و در هر حالت، قدرت خرید آن‌ها با توجه به تورم و سیر صعودی قیمت‌ها کاهش یافته و در بعضی کشورهای پیرامونی نرخ تورم حتی سه رقمی هم گشته است. کارگرانی که قدرت خرید آن‌ها ثابت مانده، جزو خوشبخت‌ترین‌ها محسوب می‌شوند. علی‌رغم کاهش و یا عدم افزایش دستمزد، سرمایه‌داری فراملیتی به طرق مختلف با افزایش ساعات کاری و بردن راندمان کار و یا افزایش سرعت کار کارگر، حذف مرخصی‌ها و تعطیلات قانونی و غیره بر شدت استثمار خود افزوده و میانگین بارآوری هر کارگر از سال 1965 به بعد دو برابر شده است. کار روزانه 12 تا 14 { ساعت در آسیا و آفریقا و مخصوصاً در مناطق آزاد تجاری که تحت کنترل و نظارت دولتی نمی‌باشند، به امری رایج بدل گشته است.

استثمار وحشیانه در مناطق آزاد تجاری نمود بارز و آشکار پروژه جهانی‌سازی است. رشد بیماری‌های روانی و اعتیاد به مواد مخدر در بین کارگران مناطق آزاد تجاری که از هر گونه تفریح و استراحت و مرخصی و تعطیلات بی‌بهره هستند، چنان ابعاد گسترده‌یی به خود گرفته که جامعه‌شناسان و روان‌شناسان را شدیداً نگران ساخته است. منطقه آزاد نفتی عسلویه در کشورمان نمونه بارزی از این فرآیند جهانی‌سازی است که معضلات یاد شده در عرض چند سالی که این منطقه پا گرفته به شکل سرطانی، گسترش یافته است. به کارگیری نیروی کار ارزان کشورهای پیرامونی و مهارت زدایی، شیوه‌های دیگری است

برای استثمار هر چه بیشتر کارگران، بیکاری همزاد سرمایه‌داری است. ارتش بیکاران ضامن بقای سرمایه‌داری و تضمین‌گر کسب سودهای نجومی سرمایه‌داران است. هم اکنون 30 درصد از نیروهای فعال جهان، بیکارند. از 2/5 میلیارد کارگر زن و مرد بیش از 120 میلیون نفر آن بیکار گشته و میلیون‌ها نفر از این کارگران امید خود را برای یافتن کار از دست داده‌اند. سرمایه‌داری با این استدلال که استخدام مادام‌العمر موجب کاهش کارایی خواهد شد، قراردادهای موقت، نیمه موقت و کار در خانه را گسترش داده است. همچنین افزایش شغل‌هایی کاذبی چون دست‌فروشی از عواقب بیکاری‌های گسترده ناشی از جهانی‌سازی است.

تقسیم کار جهانی جدید صرفاً الگوهای نابرابری و محرومیت جهانی را از نوسازمان می‌دهد، نه این که آن‌ها را اصلاح کند. هم‌زمان با گسترش بیکاری شرایط کاری نیز بدتر شده و کارفرما هر آن که اراده کنند، می‌توانند کارگران را اخراج کرده و یا به کار گمارند، دست‌مزد حداقلی در کار نیست و بیمه بیکاری هم پرداخت نمی‌شود. حذف کارگاه‌های زیر ده نفر از شمولیت قانون کار در کشورمان، گامی در راستای پیوستن به W.T.O و هم‌گام شدن با جهانی‌سازی است.

علیرغم فرو ریختن تمامی مرزهای ملی برای گردش سرمایه جهت کسب سود بیشتر، نیروهای سرمایه‌داری از آزادی حرکت نیروی کار ممانعت به عمل می‌آورند. در این راستا سواي محدودیت‌های حقوقی، مجموعه‌یی از مناسبات شخصی و اجتماعی، فرهنگی و حتی روان‌شناختی باعث می‌شود که کار هیچ‌گاه به اندازه سرمایه متحرک و سیار نباشد. حدود یک‌صد میلیون انسان بیرون از کشورهای خود زندگی می‌کنند که معادل 1/6 درصد کل جمعیت جهان است و همه آن‌ها را نمی‌توان در ردیف مهاجران اقتصادی قرار داد. بخش عمده‌یی از آن‌ها پناهندگان سیاسی و مهاجرین می‌باشند که هر چند که پنج تا پانزده درصد کل جمعیت اروپای غربی را کارگران مهمان تشکیل می‌دهند. هنوز هم تعداد کارگران مهاجر کمتر از قرن نوزدهم است. اگر کارگران با مهاجرت به مناطق جدیدی بتوانند به وضعیت راستین خود برگرفته از قدرت از خود بیگانگی رها شوند، آن‌گاه کنترل سرمایه‌داری به منبع تامین کار تضعیف می‌شود و از این رو جهانی شدن کار و

آزادی تحرک نیروی کار از خواسته‌های اساسی کارگران محسوب می‌شود. محیط زیست به مسئله‌ی مهمی در مبارزه با جهانی‌سازی تبدیل شده و حرص سرمایه‌داری برای کسب سود بیشتر، غارت و استثمار طبیعت و کره زمین را در پی داشته و رشد کاذب فرهنگ مصرف‌گرایی، نابودی محیط زیست، غارت منابع طبیعی و تولید زباله‌های متنوع، پس‌مانده‌های شیمیایی و اتمی، تولید گازهای گل‌خانه‌یی و... را موجب شده است. از این رو کارگران نمی‌توانند فعالین محیط زیست را در مبارزه‌شان علیه سرمایه‌داری و جهانی‌سازی فراموش کنند. کارگران بایستی در پیوند هر چه بیشتر با جنبش‌های ضد جهانی‌سازی، از جمله طرفداران محیط زیست و حقوق زنان، طرفداران صلح، جنبش ضد نژادپرستی و... بایستی نقش اساسی و قانونی را ایفاء کنند. هر چه این نقش پر رنگ‌تر شود، جهت‌گیری این جنبش رادیکالیزه و ریشه‌ای‌تر خواهد شد.

مبارزات کارگری همواره به دموکراسی عمق و معنا بخشیده و برای تعمیق شعور و آگاهی طبقاتی، کارگران ملزم به تمرین حقوق دموکراتیک خود و مبارزه برای دموکراسی می‌باشند و برای خواسته‌های خود، دموکراسی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. سرمایه‌داری در پی محدود ساختن توانایی‌هایی کارگران در عملکردهای سیاسی و تقلیل آن‌ها به رای دهندگان صرف می‌باشد. سرمایه‌داری حدی از دموکراسی را برای کارگران مجاز می‌داند که تنها در روزهای انتخاباتی از بین نمایندگان که خود گل‌چین کرده است، یکی را انتخاب کنند و از نفوذ دموکراسی در لایه‌های اجتماعی، خصوصاً کارگران و زحمت‌کشان بیم دارد. به عنوان مثال 25 درصد ثروتمندان آمریکایی 80 درصد از قدرت سیاسی را در دست خود دارند.

از پی آمده‌های مهم جهانی‌سازی فشار به اتحادیه‌های کارگری و تضعیف همبستگی و اتحاد کارگران در سطح ملی و جهانی است. اتحادیه‌های کارگری در ضعیف‌ترین موضع خود در یک قرن گذشته قرار دارند. سه چهارم دهه قبل از جنبش‌های کارگری به لحاظ حرکتی در راس مبارزات ضد سرمایه‌داری قرار داشتند. امروزه به نفع جنبش‌های محیط زیست، حرکت‌های فمینیستی و طرفداران صلح تضعیف گشته‌اند. هم‌زمان رشد علوم و به کارگیری تکنولوژی‌های رباتیک و خودکارگی موجب کاهش قدرت کارگران صنعتی گشته

است. سرمایه‌داری فراملیتی با توسط پیمان‌های چند جانبه‌ی چون پیمان تفتا و مهم‌تر از همه سازمان W.T.O امکان جابه‌جایی سرمایه‌گذاری‌های خود از کشوری به کشوری دیگر را یافته و در صورت حرکت‌های جمعی کارگران با انتقال یا تهدید به انتقال کارخانه به مناطق آزاد خصوصاً در کشورهای پیرامونی، اتحادیه‌ها را در شرایط آچمز قرار می‌دهد که نهایتاً به تقابل کارگران و اتحادیه‌های کارگری می‌انجامد و قدرت رزمندگی و رادیکالیسم را از اتحادیه‌ها و سندیکاهای کارگری سلب می‌نماید.

علیرغم یورش‌های سهم‌گین سرمایه‌داری و تضعیف جنبش کارگری، باور به مبارزه طبقاتی حتی در کشورهای کانونی بیشتر از قبل شده است. این انگیزه بالقوه اگر به حرکت درآید، تمامی سدهای خلل‌ناپذیر سرمایه‌داری را در هم خواهد کوبید. رشد ارتش صنعتی فعال در کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی و پرولتریزه شده بخش بزرگی از روشنفکران و دانشمندان موسوم به یقه سفیدها، توان طبقه کارگر را در مبارزه طبقاتی افزون‌تر ساخته است.

جهانی‌سازی بیان‌گر جنگی در ابعاد جهانی مابین اقلیتی ثروتمند و اکثریت تهی‌دست است که تمامی مردم کره زمین را درگیر خود ساخته و کسی را یارای گریز نیست. خیل عظیم و میلیاردی توده‌های فقیر و زحمت‌کش متحدین طبیعی کارگران در مبارزات آنها علیه سرمایه‌داری است و بایستی خود کارگران با تشکلیابی و اتحاد با جنبش‌های دمکراتیک غیرکارگری مانند (جنبش زنان، محرومین میانه‌ی تولید و...) جبهه‌ی وسیع و جهانی را علیه سرمایه‌داری جهانی و فراملیتی به راه اندازند.

از آنجایی که حذف استثمار فرد از فرد با نابودی سرمایه‌داری امر اجتناب‌ناپذیر است و همچنین ملتی توسط ملت دیگر که اساساً متمولین و سرمایه‌داران آن ملت را شامل می‌شود، هم از بین خواهد رفت، از این رو بایستی مبارزات ملی و خواست‌های ملی خلق‌ها را با خواست‌های طبقاتی کارگران پیوند زد و این امر مهم و بدیهی را برای آنها توضیح داد که تامین منابع ملی آنها در گرو حل مسئله بهره‌کشی انسان‌ها از یکدیگر است. این امر متحقق نمی‌شود، مگر با سلب مالکیت سرمایه‌داران به نفع کل جامعه و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و زمین.

در شرایطی که طبقه کارگر از لحاظ جغرافیایی پراکنده‌تر از لحاظ فرهنگی ناهمگون‌تر از لحاظ قومی مذهبی متنوع‌تر و از لحاظ نژادی لایه‌لایه‌تر و از لحاظ زبانی تکه‌تکه‌تر است و در شرایطی که همبستگی و یکپارچگی کارگران نسبت به سرمایه‌داری عقب‌مانده‌تر است و در شرایطی که انسان‌ها در راستای خطوط طبقاتی فراملیتی قشربندی می‌شوند، احیاء سنت‌های انترناسیونالیستی و همبستگی کارگران جهان، امری ضروری و عاجل است. زیرا صنعت مدرن و کار دست‌مزدی هرگونه خصلت ملی را از کارگران زوده و سرمایه‌داری فراملیتی تمامی مرزهای ملی را برای استثمار کارگران جهان در هم نوردیده و تامین منافع کارگران صرفاً در چهارچوب مرزهای ملی امری ناشدنی و غیر ممکن است. طبقه کارگر جهانی شکل گرفته و باید فارغ از مرزهای ملی، کارگران خود به ملتی واحد و فراملیتی تبدیل شوند و انترناسیونالیسم یگانه پاسخی ممکن برای این منظور است. هر چند پس از تهاجم جدید جهانی‌سازی سرمایه‌داری در دو سه دهه اخیر، بازسازی اثر ناسیونالیسم پرولتری کار ساده‌ی نیست.

انترناسیونالیسم جدید نمی‌تواند به سنت‌های گذشته بی‌تفاوت باشد و در عین حال نبایستی، در چنبره آن اسیر شود. انترناسیونالیسم جدید باید معتقد به نظام اجتماعی نافی استثمار که به دلیل سرمایه‌داری و مدلی مطلوب برای رسیدن به خواست‌های کارگران است، باشد. باید خیلی انترناسیونالیست‌تر از قبل در گروه‌بندی‌های منطقه‌ی نیز سهیم و دخیل باشد و به جهانی‌گرایی، آزادی خواهی، سوسیالیستی، محیط زیست و حقوق زنان بیش‌تر از قبل، ارج نهد. از جنبش‌های خود جوش حمایت کند و در کنار انقلابات تحول طلبانه و مترقی کشورهای پیرامونی قرار بگیرد و از مبارزات گسترده‌ی ترقی‌خواهانه کشورهای تحت حاکمیت دیکتاتوری حمایت کند. در برابر گرایش جهانی‌سازی سرمایه‌داری گرایش به جهانی شدن کارگری که امری طبیعی و فرآیندی تاریخی است، را طرح نماید. صف خود را از گرایش‌های ارتجاعی ضد سرمایه‌داری همچون بنیاد گرایی مذهبی و ملی‌گرایی شوونیستی جدا سازد.

تهیه و تنظیم: شاهرخ- ز (عضو شورای نمایندگان)

ضرورت و دستاوردهای کمپین حمایت از کارگران مجتمع نیشکر

هفت تپه

مجتمع صنعتی نیشکر هفت تپه، واقع در شهر شوش، استان خوزستان بیش از یک سال است که دچار بحران شده است.

بحران اقتصادی در وجود نظام سرمایه داری ریشه دارد و از همه مهمتر دولت جمهوری اسلامی نیز نه تنها برنامه‌ی برای برون رفت از بحران اقتصادی ندارد، بلکه ویژگی‌های سیاسی نظام این بحران را تشدید می‌کند. تلاش دولت در این جهت است که عوارض بحران هر روز شدیدتر از روز قبل به کارگران ایران تحمیل نماید. عقب انداختن حقوقها، پایین نگه داشتن سطح دستمزدها، بازخریدهای اجباری، بیکاری سازهایی دسته جمعی، گرانی رو به افزایش کالاها، به تعطیلی کشاندن کارخانه و کارگاهها، فشار کار بر کارگران شاغل و... خلاصه تمامی تلاش دولت بر این است تا عوارض بحران را بردوش طبقه کارگر گذارده و موجودیت نظام سرمایه داری را تداوم بخشد.

کارگران هفت تپه اینک نمونه بارزی از صدها نمونه زندگی پرمشقتی است که امروزه بر کارگران تحمیل گشته است. به دنبال موارد ذکر شده فوق، کارگران نیشکر هفت تپه از مهرماه سال 86 درگیر این بحران شدند و اعتراضات خود را از درون محل کارشان به بیرون در سطح شهر شوش کشاندند و 16 اردیبهشت 87 دور جدید مبارزاتشان آغاز شد. درگیری میان کارگران و کارفرما از به تعویق انداختن حقوق کارگران آغاز شد و تعدیل نیروی کار، عدم تمدید قراردادهای موقت، کاهش زمان قراردادها از یک سال به چنده ماه و عدم پرداخت حقوق کارگران از جانب کارفرما، بالاخره کارگران را واداشت تا برای دریافت حقوق معوقه خود دست به اعتراض بزنند.

اعتصابهای متوالی، بستن جاده و راه پیمایی در سطح شهر و... اشکال مختلفی از بیان اعتراض کارگران بود. نقطه اوج این اعتراضات که به عنوان یک دستاورد محسوب می‌شود، آن بود که کارگران مطالبات خود را در تجمعاتی که در خیابان های شهر شوش با

صدای بلند اعلام کردند و به نوعی مردم شهر را نیز در حرکت خود دخیل کردند. مطالباتی که از جانب کارگران در سطح شهر خوانده شده و بارها تکرار کردند ، شامل:

1- پرداخت حقوق های معوقه

2- پرداخت عیدی و پاداش سال 87

3- افزایش دستمزدها

4- اجرای طرح طبقه بندی مشاغل

5- پرداخت حق ایاب و ذهاب

6- رسمی شدند کارگران قراردادی

7- توقف بازخریدهای اجباری

8- آزادی ایجاد تشکل (سندیکا)

و ...

دستاورد دیگر این اعتراضات اعلام موجودیت هیئت مؤسس سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه بود.

به دنبال اعتراضات مکرر و پیگیر مطالبات از سوی کارگران، سرکوب پلیس آغاز شد و کار به آن جا رسید که کارگران را که با خانواده هایشان به راه پیمایی پرداخته بودند مورد ضرب و شتم و تعدادی از آنها را دستگیر و بازداشت کردند ، تعدادی نیز روانه بیمارستان شدند.

دستاورد چشم گیر این اعتراضات ، اعلام حمایت و پشتیبانی تعداد کثیری از کارگران کارخانه ها و کارگاه های منطقه از اعتراضات و مطالبات کارگران هفت تپه بود و این عمل نیز یک پیروزی دیگر برای جنبش کارگری ایران است.

اعلام کمپین حمایت از کارگران هفت تپه به دنبال اوج گیری سرکوب پلیس و عدم توجه دولت و کارفرما به مطالبات کارگران انجام گرفت. نپرداختن حقوق های معوقه سال 87 و ماه های آخر سال 86 یک فاجعه انسانی را در شهر شوش نشانه رفته بود. حقوق معوقه کارگران هفت تپه نزدیک بر یک میلیارد و سیصد ، الی چهارصد میلیون تومان بالغ می شد . عدم پرداخت آن به معنای فلج شدن زندگی در شهر شوش بود . دولت و سازمان های

مربوطه و کارفرمایان کمترین توجهی به این امر نشان ندادند ، بلکه پلیس تا دندان مسلح ضد شورش را به سراغ مردم و کارگران اعتراضی گسیل داشتند که این موقعیت ویژه، نیاز به یک حمایت جدی کلیه اقشار مردم و به ویژه طبقه کارگر ایران و جهان از کارگران هفت تپه را داشت. با توجه به این موقعیت خاص بود که کمیته پیگیری اعلام کمپین حمایتی کرد. کمپین ابتدا تبلیغات وسیع و گسترده رسانه ای را در دستور کار خود گذاشت و سپس روش های حمایتی را پیشنهاد داد و در مرحله سوم دست به اقدامات عملی زد که شامل جمع آوری کمک مالی و جلب حمایت فردی یا جمعی کارگران از طریق جمع آوری امضاء می شد.

اعلام کمپین پس از چند روز به خبر اول سایت ها و خبرگزاری ها، سازمان ها و اتحادیه های کارگری ایران و جهان بدل شد و درخواست مصاحبه با مسوولین کمپین شدت گرفت. در همین راستا تجمع هایی در شهرهای مختلف از سوی سازمان ها و اتحادیه های کارگری به وقوع پیوست. اولین پاسخ به این کمپین حمایت خود کارگران هفت تپه توسط سندیکاری تازه تاسیس شده آنان بود و سپس کارگران ایران خودرو و دیگر کارگران و فعالین کارگری و تشکل های موجود کارگری بود که عملاً به این کمپین پیوستند . گل گشتهایی به همین مناسبت ترتیب داده و در آن اقدام به جمع آوری کمک مالی شد. هم چنین توزیع 4000 اطلاعیه در دو شماره که گزارش کمپین و وضعیت کارگران هفت تپه بود که در سطح تهران انجام شد. جمع آوری کمک مالی توسط فعالین کارگری ، جانی دوباره به کمپین دمید. ارسال نامه های سرگشاده از سوی اتحادیه ها و سازمان های کارگری به مقامات حکومت از جمله اقدام هایی بود که تحت تاثیر کمپین انجام گرفت. مجموع این اقدامات ، کارفرمایان هفت تپه را واداشت تا حقوق یک ماه کارگران را بپردازند و از آنها درخواست دو هفته مهلت و بازگشت به کار شد. وقتی این فرصت تمام شد و کارفرما به قولش وفا نکرد ، مجدداً کارگران به خیابان ها بازگشتند و مقاومت را قبل ، اعتراضات خود را ادامه دادند. در پی این اعتراضات حقوق یک ماه دیگر را دریافت کرده و به کارشان بازگشتند.

متأسفانه بعضی تشکل ها و فعالین کارگری که می توانستند بیشتر و فعالتر در این کمپین شرکت کنند و با این تلاش خود کارگران هفت تپه را به طور خاص و جنبش کارگری را به طور عام منتفع سازند ، منفعلانه برخورد کردند.

در هر صورت ما از تلاش تمامی دوستانی که در هر جا توانستند ، در جهت کمپین گامی بردارند، سپاسگزاریم...

البته ما از کارمان نتایج بیشتری انتظار داشتیم ، متأسفانه برآورده نشد اما در همین حد که ضرورت کمپین احساس شد و اقداماتی انجام گرفت، برای کارگران هفت تپه سودمند واقع شد و جنبش کارگری تجربه پیروزمندی را پشت سر گذاشت. کمپین حمایت از کارگران نیشکر هفت تپه تا زمانی که این کارگران به کلیه مطالباتشان دست نیافته باشند، هم چنان ادامه دارد و ما بر آن پافشاری می کنیم.

آیت نیافر

" سخنگوی کمپین حمایتی از کارگران هفت تپه"

**کار ، امنیت شغلی ، ابتدائی ترین
حق کارگران است**

شورای همکاری گامی به سوی جنبش کارگری یا لیبرالیسم

اتحاد عمل در جهت ارتقاء و رشد جنبش کارگری جزء آمال و دغدغه تک تک فعالین صادق بوده و در همین راستا نیز، با تشکیل شورای همکاری در روزهای اول شوروی شوقی در بین فعالین بوجود آمد. اما دیری نپائید و بزودی مشخص شد که راهی پر پیچ و خم مقابل روی تشکلهای و فعالین کارگری قرار دارد، راهی که با نقد و بررسی صادقانه هر گام کوچک میتوان آن را پیمود و در جهت ارتقاء و رشد جنبش کارگری تلاش کرد. شورای همکاری با فراخوان اتحاد کمیته های کارگری، در جهت اتحاد عمل تشکلهای فعالین کارگری بر اساس پاسخ گوئی به مسائل مبرم و روز جنبش کارگری، شروع به فعالیت کرد. اتحاد عملی در جهت رشد و ارتقاء جنبش کارگری، اتحاد عملی که بتواند به خرده کاریها و ائتلاف نیروی فعالینی که بنا به شرایط پراکنده بودند، پایان دهد. اتحاد عملی که کمک کند نه تنها تشکلهای شرکت کننده در آن فعالتر عمل کنند بلکه با تکیه به تجربیات دیگر تشکلهای و فعالین بتوانند به معضلاتی که در آن شرایط گرفتارش بودند، پاسخ داده و گامی به جلو بردارند.

اکنون که نزدیک به 2 سال از شروع کار شورا میگذرد باید دید شورا به ابتدائی ترین اهدافش رسیده است؟ آیا با تشکیل شورای همکاری، از خرده کاریها و ائتلاف نیروی فعالین جلو گیری شده است؟ آیا با این اتحاد عمل گامی در جهت پاسخ گوئی به معضلات مبرم و روز جنبش کارگری برداشته شد؟ آیا شورای همکاری برای رسیدن به مطالبات مبرم کارگران در جهت حرکتی سازمان یافته گام بر داشته است؟ مسلماً جواب تمام این سوالها منفی است چرا؟ چرائی که باید در عملکرد شورا آن را بررسی نمود.

در شکل گیری شورای همکاری، دو تشکل اصلی یعنی کمیته پیگیری و کمیته هماهنگی حضور داشتند. دیگر تشکلهای وابسته به آنها بوده و یا حضوری فعال و ادامه دار نداشته اند. در ضمن به ظاهر شورا از چندین گروه تشکیل شده بود، ولی در واقع چندین نام متعلق به هماهنگی بوده و تنها در روی کاغذ این نام ها به طور جداگانه نوشته می شد. باید یاد آور شد، شورای همکاری با فراخوان اتحاد کمیته های کارگری شروع به فعالیت

ک
رد.

اما آنها عملاً با کمیته هماهنگی یکی بوده و در یک جهت نیز عمل می نمودند و اخیراً اعلام رسمی کرده اند ، با کمیته هماهنگی ادغام شده و یکی هستند . به همین علت ساده ، یعنی از نظر کمی ، کمیته هماهنگی توانسته در شورای همکاری تأثیر غالب داشته باشد . از اولین عملکرد شورای همکاری در اول ماه مه 85 ، برخوردهای انحصار طلبانه و فرقه ای کمیته هماهنگی ، بعنوان معضل اصلی ، در روند رو به رشد شورای همکاری مطرح شد و دانشجویان برابری طلب با نقد این عملکرد از شورا کناره گیری نمودند . اما متأسفانه کمیته پیگیری به جای نقد روشن و شفاف اینچنین برخوردهایی که در شورا موارد زیادی نیز بوده ، به این اکتفا نمود که از طریق نماینده خود در نشستهای شورا، این برخوردها را نقد کرده و گوشزد نماید .

در حالیکه برخوردهای فرقه ای و انحصار طلبانه کمیته هماهنگی بطور مکرر تکرار شده و دیگر جزئی از عملکرد اصلی آنها در شورا محسوب میشود آنچنانکه در روند اصلی حرکت شورای همکاری تأثیر گذارده و آنان شورا را در جهتی که منافع فرقه و سکت خودشان است سمت و سو می دهند . عملکردی که نتیجه اش این بوده به جای حرکت در مسیر گسترش اتحاد عمل و پیوستن تشکلهای و فعالین دیگر به شورای همکاری ، امروز دیگر عملاً کمیته پیگیری و هماهنگی در شورا مانده است . به چند مورد از برخوردهای شورای همکاری اشاره می کنم .

از سوی کمیته پیگیری پیشنهادهایی عملی مانند لغو قراردادهای موقت* ، تشکیل کمیته اعتصاب** ، ایجاد صندوق اعتصاب*** به شورای همکاری برده شد . اما هیچگاه نه تنها قدمی در جهت آنها از سوی شورای همکاری برداشته نشد بلکه به نوعی سعی شد به عنوان عاملی در مقابل این حرکتها عمل شود . به یکی از این نوع برخوردها اشاره کوتاهی می کنم .

در چند ماه گذشته ، کمپین حمایت از کارگران اعتصابی هفت تپه از سوی کمیته پیگیری اعلام شد و در پی آن نیز اعضاء کمیته پیگیری حول این کمپین فعال شدند . کمیته پیگیری با اعلام کمپین ، طی چند اطلاعیه و دعوتنامه رسمی از تمام تشکلهای و فعالین کارگری

خواست برای برنامه ریزی و پیشبرد کمپین ، کمیته پیگیری را همراهی کنند . متعاقب آن چند تشکل از این کمپین اعلام حمایت نمودند . اما شورای همکاری که کمیته پیگیری بعنوان یکی از اعضاء اصلی آن محسوب میشود ، در ارتباط با این کمپین هیچ گامی برنداشته و حتی بصورت یک نوشته نیز از این کمپین حمایت نکردند . اگر این حرکت کمیته پیگیری در جهت منافع جنبش کارگری نبوده ، در درجه اول آنها که خود را به عنوان یک تشکل کارگری قلمداد می کنند ، ملزم بودند این حرکت را نقد کنند . اما چنین حرکتی از سوی آنان صورت نگرفت ، انگار که اصلا در جامعه ایکه آنان زندگی می کنند چنین حرکتی مطرح نشده ، در حالیکه کمیته پیگیری در شورای همکاری با کمیته هماهنگی در جهت اتحاد عمل گام برداشته و به ظاهر آنان می خواهند همراه کمیته پیگیری ، کاری در جهت جنبش کارگری انجام دهند . جالب است اشاره کنم ، در حمایت از کارگران هفت تپه از سوی شورای همکاری گلگشتی برگزار شد که در برگزاری آن ، کمیته پیگیری همراه کمیته هماهنگی فعالانه شرکت داشت و در همین گلگشت نیز اعضاء کمیته پیگیری در مورد کمپین و اهداف آن در حضور جمع ، گفتگو کرده و خواستار حمایت از این کمپین شدند . اما هیچ عکس العملی از سوی آنان در مورد کمپین حمایت از کارگران اعتصابی هفت تپه ، دیده نشد . چون با منافع گروه و فرقه آنها هم خوانی نداشت و مهر تشکل آنان بر این حرکت نخورده بود .

بر عکس اخیراً آنها سعی کرده اند تحت لوای شورای همکاری ، نزدیکی و همکاری با کانون دفاع از کارگران یا بهتر بگویم با آقایان رئیس دانا ، ثقفی ، زرافشان که در جامعه لیبرالیسم را نمایندگی می کنند و حامی پروپا قرص رفرمیسم هستند ، داشته باشند . آقایانی که در هیچ مقطعی نه تنها دغدغه شان جنبش کارگری نبوده حتی در جهت نزدیکی با این جنبش نیز قدمی برنداشته اند . البته در این نوشته جای نقد لیبرالیسم و این آقایان نیست و مسئله من نیز نمی باشد . تلاش من در این نوشته روشن شدن اذهان فعالین کارگری ، در مورد جریاناتی است که اینهمه سنگ طبقه کارگر را به سینه می زنند و به دنبال دستان پینه بسته اند تا ثابت نمایند ، طرفدار طبقه کارگر هستند . جریاناتی که فقط می خواهند از

وجود کارگران در جهت منافع خود سود ببرند و جزء دنباله رو کردن کارگران به سیاستهای بورژوازی تلاش دیگری ندارند .

در بالاتر اشاره شد که معضل اصلی شورای همکاری ، برخورد های فرقه ای و انحصار طلبانه کمیته هماهنگی می باشد . برخوردهایی که با اندیشه و عمل طبقه کارگر کاملاً بیگانه بوده و مختص به طبقه ای است که تنها سود خود را می بیند و معیار و ارزشش سودی است که در هر رابطه ای می برد . اینکه بگوئیم کمیته هماهنگی ناخواسته و یا از روی نا آگاهی دچار برخوردهای انحصار طلبانه و فرقه ای است ، برخوردی سطحی و غلط کرده ایم . اینگونه عملکرد دقیقاً از اندیشه و تفکرات حاکم بر آنان نشأت میگیرد . کمیته هماهنگی فعال در شورای همکاری همان اکثریت در کمیته هماهنگی است که تحت نظرات جناب آقای حکیمی از همان بدو تأسیس ، هویت خود را در ضدیت با جنبش چپ تاکنونی تعریف کرده و در تخریب جریانات چپ همیشه کوشا بوده و تمام تلاششان بر حذر داشتن کارگران از این جریانات بوده است . هر چند از حکیمی جدا شده و تشکل مستقلی محسوب میشوند اما از نظر تفکر و خطوط اصلی نگرش ، مرزبندی روشن و شفاف با حکیمی نداشته و در عمل نشان دادند راستای فکری آنها ، همان اندیشه های حکیمی است . چنین جریاناتی ، طبیعی است به جای نزدیکی هر چه بیشتر با کمیته پیگیری ، در جهت نزدیکی با لیبرالیسم گام بردارند .

در آخر یاد آور میشوم ، در این نوشته سعی کردم در جهت رفع معضلی که هر کدام به نوعی به آن گرفتاریم گامی هر چند کوچک بردارم به این امید که سر آغاز برخوردهای اندیشه بشکل اصولی و درست در سطح جنبش کارگری باشد .

محمد احسان

*- لغو قراردادهای موقت ، مطالبه ای است که اکثر کارگران با آن درگیرند و در این شرایط یکی از معضلات آنها محسوب میشود . باید آن را در سطح جامعه طرح نمود و سعی کرد اعتراض کارگران را در جهت لغو آن سازماندهی نمود .

** - روزی نیست که خبر اعتصاب کارگران را نشنویم ، کارگران در هر گوشه ای از جامعه در اعتصاب و اعتراض بسر می برند . در این شرایط کمیتہ اعتصابی که بتواند بطور متمرکز در اطلاع رسانی از این اعتصابات و مرتبط کردن بخش های مختلفی که در اعتصاب هستند و انتقال تجربیاتشان به دیگر کارگران و هزار کار دیگر که می تواند در این رابطه و در جهت موفقیت کارگران انجام دهد ، ضروری است .

*** - مشخص است که ضروری ترین نیاز هر کارگر اعتصابی خصوصاً ، برای ادامه اعتصاب و رسیدن به موفقیت ، نیاز مالی است . صندوق اعتصابی که کارگران در ایجادش فعال باشند ، در جهت رساندن کمک دیگر کارگران به کارگران اعتصابی در این شرایط ضروری است .

کارگر ،

اتحاد اتحاد

مختصري از تاريخچه برگزارى روز اول ماه مه

(11 اردیبهشت در ایران)

جنبش کارگری ایران از همان دوران آغاز آشنایی اش هر چند محدود با سنن انقلابی جنبش جهانی کارگران به بزرگداشت این روز تاریخی همت گماشت. از نخستین سال سده چهاردهم (1300) شمسی بود که جشن اول ماه مه در ایران برگزار شد. سال نخست این سده، یعنی هنگامی که انقلاب گیلان هنوز سرکوب نشده بود، در شهرهای شمالی ایران این روز جشن گرفته می‌شد. در سال 1301 کارگرانی که متحد شده بودند با تعطیل کارخانجات و کارگاه‌ها اول ماه مه را با تظاهرات خیابانی باشکوهی برگزار می‌کنند¹. سه روز پیش از آن روزنامه حقیقت در سرمقاله خود تحت عنوان «اول ماه مه» تاریخچه پیدایش این جشن کارگری را توضیح داده و اهمیت اجتماعی و سیاسی آن را گوشزد می‌کند و سپس می‌نویسد: اول ماه مه باید تعطیل شود. این تعطیلی هرج و مرج نیست. این تعطیلی انقلاب هم نیست. این تعطیلی است که باید ملت از حکومت با زور حق خود را مسترد دارد.

در همین مقاله است که روزنامه به زبان ساده سوسیالیسم را توضیح می‌دهد: سوسیالیسم طوری که بعضی‌ها تصور می‌کنند، مخرب دنیا نیست، بلکه برای آبادی و آزادی بشر است و... سوسیالیسم می‌خواهد تمام مردم متمدن شوند.² يك سال بعد، پس از توقیف روزنامه حقیقت، روزنامه کار به سردبیری ابولفضل لسانی که در آن زمان رییس اتحادیه معلمین بود و بعدها سناتور شد، منتشر گردید. این روزنامه نیز طی مقاله‌یی در توضیح جشن اول ماه مه بسیار کوشید. فلور می‌نویسد: در تابستان 1302 در حین انتخابات مجلس پنجم، رضاخان به اقدام‌های ناگهانی و نامنتظره‌ی علیه اتحادیه‌های کارگری دست زد. او می‌خواست که جای نخست وزیر را بگیرد و اتحادیه‌های کارگری را در راه حصول خواسته‌اش مانع بزرگی می‌دانست. وی به دست فرماندهان نظامی خود، همه اتحادیه‌های کارگری را در سراسر کشور توقیف کرد. اگر چه شواهد نشان می‌دهند که در سال

1302 دیگر شوراي مركزي اتحاديه‌هاي كارگري با تركيب سابق موجوديت نداشته است، ولي تا سال 1307 و 1308 برخي نمايندگان اتحاديه‌ها به ويژه اتحاديه‌هاي چاپ، كفاشان و بناها تا حدودي پيوند ميان خود را حفظ کرده بودند، چاپچيان فعال‌تر بودند و به ابتكار آنها تا سال 1304 مراسم بزرگداشت اول ماه مه به طور علني برپا مي‌شد. از سال 1304 كه پهلوي به شاهي رسيد، جشن اول ماه مه نوعي جنايت به شمار مي‌آمد و اداره نظميّه براي جلوگیری از آن سخت‌گيري و پافشاري نمود.

با وجود مخاطره سياسي و تحت اختناق رضاشاه، باز هم در سال‌هاي 1305 و 1306 مراسم اول ماه مه برگزار مي‌شود. يك روز پس از مراسم سال 1306، عده‌يي از كارگران دستگير مي‌شوند و نيروهاي نظميّه به چاپخانه‌ها رفته و اعلاميه‌هايي پيدا مي‌کنند. از اين رو چند از نفر از نمايندگان كارگران از جمله باقر نوايي، محمد پروانه و عده‌يي ديگر را بازداشت مي‌کنند.³

پس از تجديد فعاليت حزب کمونيست ايران در پاييز 1306 فعاليت سنديکايي نيز تشديد شد و سيد مرتضي حجازي كه از سن 15 سالگي كارگر چاپخانه شده بود، به رهبري شوراي مركزي قرار گرفته و در چهارمين كنگره بين‌المللي سرخ كارگري شركت کرده و در بازگشت به ايران در مرز بندر انزلي دستگير و زير شکنجه به قتل مي‌رسد.

تجدید حیات حزب کمونیست در اعتلای جنبش کارگری و اتحادیه‌یی در همه کشور بویژه در صنایع نفت تاثیر چشم‌گیری گذاشت. عبدالحسین کام‌بخش می‌نویسد: در اثر اقدامات کمیته ایالتی، حزب کنفرانس دوم اتحادیه کارگران نفت جنوب تشکیل شد. عده اعضاء اتحادیه را در این زمان مجله ستاره سرخ به سه هزار نفر می‌نویسد. کنفرانس بر تصمیمات سازمانی (بسط اتحادیه و ...) يك رشته تصمیمات سياسي گرفت و تقاضاي تجديد نظر در امتياز نفت جنوب، حاضر شدن براي اعتصاب در اول ماه مه و... کرد. در این بین کمپانی از جریان مطلع شده و در تاریخ 9 اردیبهشت 1308 شبانه 93 نفر از فعالین و کارگران عضو اتحادیه را توقیف کرد و بدین طریق اعتصاب را در روز اول ماه مه عقیم گذارد. اما کارگران تصمیم خود را چند روز بعد اجرا کردند. ستاره سرخ جریان این نخستین اعتصاب بزرگ کارگران ایران را چنین شرح می‌دهد: روز 4 ماه مه (14

اردیبهشت 1308) ساعت 8 صبح اعتصاب شروع شد که دستجات پلیس که در محل واقعه آماده بودند، به علت کمی، جرات حمله به کارگران را نداشتند.

کمپانی زورق‌های موتوری خود را برای حمل قشون از بنادر و شهرهای دیگر به کار انداخت. کارگران آمدن قشون را با خواندن سرودهای انقلابی و فریاد محو باد کمپانی ایران و انگلیس، محو باد امپریالیسم، محو باد امپریالیسم انگلیس، تلقی کردند. پاسبانان و سربازان با شمشیر و قمه‌های برهنه به کارگران حمله و کارگران با سنگ و چوب مقاومت کردند. در این درگیری 25 نفر کارگر و 15 پلیس زخمی شد.

از ده هزار نفر کارگر (عضو اتحادیه) نه هزار نفر در اعتصابات شرکت کردند. عملیات معدن به کلی فلج و دکان‌ها همه بسته و کارگران بیکار به صف اعتصاب پیوستند و جمعیتی بیست هزار نفری شد. مبارزه سخت کارگران سه روز ادامه داشت. نتیجه این اعتصاب بازداشت و زندانی 300 نفر از کارگران بود. تقاضای کارگران در این اعتصاب به شرح ذیل بود:

1- بالا بردن دست‌مزد تا 15% 2- به رسمیت شناختن اتحادیه‌های کارگری 3- به رسمیت شناختن عید اول ماه مه 4- دخالت دادن نمایندگان کارگران در موارد اخراج و قبول کارگر 5- هفت ساعت کار برای جوانان کمتر از هجده سال و...

اعتصاب کارگران نفت جنوب، با وجود این که شکست خورد اما واقعه بزرگی بود و اهمیت نیروی متشکل کارگران را برای نخستین بار نشان داد. مجله ستاره سرخ می‌نویسد: این اولین نمایش است که از حیث عظمت و تجمع افراد به صورت یک اعتصاب کارگری را به خود گرفته است. پیشنهادهای کارگران، به خوبی مدلل می‌دارد که کارگران جنوب تا چه حد به حق خود آگاه شدند⁴.

در سال 1307 سازمان‌های کارگری تجدید حیات یافته بودند و جشن اول ماه مه را در تهران و شهرهای صنعتی برگزار کردند. در مورد جشن اول ماه 1307، آوانسیان می‌نویسد: جشن خجسته اول ماه مه را ترتیب دادیم. جمع‌آوری رفقا را که لازم بود هر چه مخفی‌تر باشد، بسیار ماهرانه انجام شد و به موقع یک جمعیت چند صد نفری (لاجوردی آن را 200 ذکر کرده است) در باغی که اجاره کرده بودیم، که بیرون شهر و آن طرف شرق

بود، جمع شدند. میتینگ شروع شد و سخنرانی‌هایی بسیار کردند. جمع‌آوری این جمعیت با مهارت بسیاری انجام شد، به هر گروه چهار تا پنج نفری می‌بایست به محل بیایند، در آخرین دقایق جای میتینگ اطلاع داده می‌شد. هیچ کس حق نداشت قبل از خاتمه از محل خارج شود و همه این پیش‌بینی‌ها سبب شد که پلیس نتواند درباره میتینگ و جشن اطلاع پیدا کند. اداره کردن جشن به عهده استاد میرزا علی بنا بود که در قم کشیده‌یی به صورت يك انگلیسی زده بود. این کارگر عضو حزب کمونیست ایران بود.

در این روز کارگران خواست‌هایی زیر را مطرح کردند:

- آزادی اعتصاب

- آزادی اجتماعات

- روز کار هشت ساعته

- ممنوعیت کار کودکان

تظاهرات عظیم کارگری بعدی در ایران روز 11 اردیبهشت 1308 در آبادان صورت گرفت که طی آن هزاران کارگر نفت بر ضد شرکت امپریالیستی ایران- انگلیس دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب که مدت زیادی به طول انجامید با دستگیری صدها کارگر فعال سرکوب شد. ارتش رضاخان در خوزستان مستقر شد و ناوگان انگلیس در آب‌های نزدیک آبادان لنگر انداخت.

خواست‌هایی کارگران به قرار زیر بود:

- قبول نمایندگان کارگران در اداره‌ی کار و هیئت بهداشتی

- افزایش دستمزد به 4/5 ریال

- پرداخت دستمزد به هنگام بیماری

- تامین مسکن از جانب شرکت

- روز کار شش ساعته (در مناطق گرمسیر)

- جلوگیری از خرابی خانه‌های کارگران

- هم‌ترازی کارگران ماهر ایرانی با هندی‌ها

- مقامات ایرانی مرجع رسیدگی شکایات باشند

- کارمندان دفتری ایرانی همپراز هندی‌ها باشند
- اختلاف بین ایرانیان و اروپاییان و نیز شرکت نفت در دادگاه‌های ایرانی مورد رسیدگی قرار گیرند.
- حقوق بازنشستگی پرداخت شود و در صورت فوت به فرزندان کارگران تعلق گیرد.
- سرکوب وحشیانه به دست پلیس و ارتش رضاخانی و سازمان پلیس شرکت نفت، نتوانست کارگران ایرانی را مرعوب کند و مبارزه ادامه یافت.
- اعتصاب بزرگ دیگر کارگران ایران در روز اول ماه مه 1310 در اصفهان روی داد. در این روز کارگران نساجی (وطن) در چهار باغ گرد آمدند و روز کارگران را جشن گرفتند. در این روز همچنین پیرامون اعتصاب خود به بحث پرداختند و تصمیم گرفتند که اعتصاب خود را از روز 4 ماه مه آغاز کنند و خواست‌های کارگران به شرح زیر بود:
- آزادی تشکل سندیکایی
- تغییر دستمزد از کارمزدی به ماهیانه
- هشت ساعت کار روزانه و حداقل دستمزد 5 ریال
- نیم روز استراحت اضافه بر جمعه‌ها
- لغو سیستم کنترل در ورود کارخانه
- لغو سیستم جریمه و تنبیه بدنی
- جبران مخارج بیماری و پرداخت صدمه بدنی در سر کار
- پرداخت کلیه مخارج بیماری
- تعطیل کارخانه در روزهای تعطیل رسمی کشور
- پرداخت دو برابرمزد برای اضافه کار
- حداکثر روز کار (با اضافه کار) 10 ساعت
- تامین وسایل و امکانات بهداشتی در کارخانه (مثلاً آب یخ در تابستان)
- پرداخت منظم و بدون وقفه دستمزد

پس از آغاز اعتصاب، 25 تن از فعالان دستگیر و زندانی و حتی تبعید شدند. با این همه، کارگران پس از چند روز به برخی از خواسته‌های خود رسیدند. پیدایش جنبش اصفهان و اعتصاب آن تحت هدایت سید محمد اسماعیلی - معروب به تنها- بود، وی پس از دستگیری هفت سال بعد در زندان قصر درگذشت. او مانند مرتضی حجازی، علی شرقی، محمد انزابی یا پور رحمتی در عنفوان جوانی به جنبش کارگری پیوسته بود و همانند آنان نیز در زندان پهلوی به مرگ تدریجی جان داد.

پس از تصویب قانون سیاه 1310 (یعنی قانون مجازات مقدمین علیه امنیت کشور) در عصر فرمایشی پهلوی، سرکوب نیروهای مترقی به مراتب شدیدتر شد و با دستگیری تقریباً کلیه فعالان جنبش کارگری جوان و نوپای کشور و اختناق حاکم بر مناطق کارگری، فعالیت‌های تضعیف شد و تجدید حیان جنبش کارگری در سال‌های جنگ بین‌الملل دوم و پس از فرار رضاخان صورت گرفت. در این دوران نیز تظاهرات و جشن کارگران از تجاوز و تعدی نیروهای پلیس پهلوی در امان نماندند. مثلاً در روز اول ماه مه (11 اردیبهشت 1325) شش کارگر در کرمانشاه به دست نیروهای پلیس به قتل رسیدند. در روز اول ماه ماه 1324، خواسته‌های زیر از طرف شورایی متحده مرکزی اعلام شد:

- آزادی و دموکراسی
 - رنجبران ایران متحد شوید
 - ما کار می‌خواهیم
 - بیکاری صدها هزار نفر را تهدید می‌کند
 - قانون بیمه کارگران باید هر چه زودتر تصویب شود
 - آزادی نطق و اجتماعات باید طبق قانون اساسی تامین شود
- از این سال به بعد جشن اول ماه مه در اغلب شهرهای ایران برگزار شد. يك سال بعد در میتینگ تهران، قطعنامه زیر از طرف شورایی متحده مرکزی قرائت شد:
- اجرای فوری قانون کار و بیمه‌های اجتماعی
 - تهیه کار برای هزاران بیکار
 - بهبود وضع فرهنگی و بهداشتی کارگران و تعلیمات اجباری

- تساوي دست‌مزد زنان و مردان
- اجرائي كامل مقررات منشور ملل متفق راجع به آزادي‌هاي اجتماعي و تساوي حقوق زنان
- مجازات ژاندارم‌هايي كه كارگران را به ضرب گلوله كشته‌اند و پايان دادن به خودسري ژنرال آمريكايي شوار تسكف (كه بعد عامل كودتاي 28 مرداد نيز شد)
- تصويب قانون براي روابط عادلانه بين مالك و دهقان و جلوگیری از اجحافات مالکین و مامورین ژاندارم‌ری و اصلاح اوضاع فرهنگی و بهداشتی دهقانان
- توسعه قانون اختيارات انجمن‌هاي ايالتي و ولايتي به نحوي كه نظريات مردم ناحيه در مورد خودشان واقعاً تأثير داشته باشد
- حل مسئله آذربايجان به نحوي كه اصلاحات اجتماعي كه معمول شده، كاملاً محفوظ بماند.
- مبارزه با اصول فاشيستي و ارتجاعي كه به اسامي و ماسك‌هاي مختلف ظهور مي‌كنند و سه خواست ديگر در زمينه صلح، كمك به اسپانياي مبارز و ملل آزادي‌خواه⁶

در این سال که شرایط کشور مناسب بود، حدود 250 هزار کارگر در تظاهرات روز اول ماه مه⁷ با سازماندهی شورای متحده مرکزی در خیابان‌های سراسر شهرهای کشور، راهپیمایی کردند. همین سال با پایان یافتن جنگ، در صنایع نفتی اتحادیه کارگران خوزستان به عنوان شعبه ایالتی شورای متحده تشکیل شد و اتحادیه مستقل کارگران ایران را جذب کرد و در روز کارگر سال 1325 در آبادان راهپیمایی منظم و باشکوهی ترتیب داد. سخنگویان این مراسم خواستار دستمزدهای بیشتر، مسکن مناسب، پرداخت دست‌مزد برای روزهای جمعه، هشت ساعت کار روزانه و قانون کار جامع شدند. يك سخنران زن، نفت را طلای ایران توصیف کرد و مسئولان انگلیسی شرکت را متهم ساخت که برای غذای سگ‌ها بیشتر از کارگران خرج می‌کنند و خواستار خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس شد. شاید این نخستین بار بود که در يك سخنرانی عمومی در آبادان فریاد ملی کردن نفت شنیده می‌شد⁸. در این مراسم بیش از هشتاد هزار نفر شرکت کردند. سال

1325 اوج شکوفایی و قدرت طبقه کارگر و تشکیلات منظم و توده‌ی آن و شورای متحده مرکزی بود و نهضت دموکراتیک مردم ایران به مرحله‌ی از رشد رسیده بود که جز با سرکوب، مهار نمی‌شد. قطب استبدادی- استعماری در ایران هرگز بدون ریختن خون مردم برپا نمانده بود. 21 آذر ماه 1325 تجلی واقعی آن است: کشتار مبارزان در آذربایجان و کردستان در حقیقت کشتار نهضت در سراسر کشور بود.

نامور می‌نویسد: در سراسر آذربایجان هیچ قصبه و دهی باقی نماند که پس از استقرار مجدد اتباع حداقل یک تن از کسان خود را از دست نداده باشد. کیانوری می‌نویسد: جنبش در آذربایجان و کردستان به خون کشیده شد و با به جا گذاشتن 20 هزار کشته و 10 هزار زندانی یکی از بزرگترین حرکات جنبش انقلابی میهن ما که با اعتصاب تنباکو آغاز گردید در هم شکسته شد.⁹

نظریه‌ی هست که می‌گوید: تاریخ معاصر ایران را بر حول دو قطب می‌توان درک کرد، نخست قطب استبدادی- استعماری که تشکیل شده از نیروهایی است که اداره و احیاناً توسعه ایران را مبتنی بر سرکوب طبقات محروم، تحکیم استبداد (حتی ظاهراً با روش‌های دموکراتیک) و مصادره منافع ملی به نفع حاکمان و ایادی آن‌ها امکان‌پذیر می‌دانند. این قطب هرگز نمی‌تواند ایران را به سر منزل مقصود رهنمون کند. زیرا، مبتنی بر سرکوب و منهای عنصر مردمی است. در نتیجه بدون اعمال سرکوب و رابطه‌ی با مضمون منفی با طرف‌های خارجی نمی‌تواند دوام بیاورد. دوم: قطب انقلابی- مردمی که به دنبال برپایی ایران مدرن، مبتنی بر حق حاکمیت ملت است. این قطب توسعه کشور را با دخالت از پایین و عنصر مردمی طلب می‌نماید. مناسباتش با کشورهای خارجی بر مبنای منافع ملی و تکامل جامعه ایران است. در تاریخ معاصر ایران مبارزه اصلی میان این دو قطب برقرار بوده و هر گونه صف‌بندی دیگری در برابر آن فاقد اعتبار است.¹⁰

سال 1325 قدرت آن‌قدر میان نهادهای سیاسی مستقل ایران پراکنده شده بود که شاه بدون پشتیبانی خارجی نمی‌توانست حکومت خودکامه خود را به ایران بازگرداند، بنابراین می‌توان گفت که بریتانیا و ایالات متحده با تصمیم به پشتیبانی از حکومت ضد کمونیست نیرومندی که در راس آن پادشاهی قرار داشت که علاوه بر سلطنت، حکومت می‌کرد،

مانع از رشد جنبش کارگری ایران شوند¹¹. با رشد توسعه آمریکا به عنوان يك قدرت سرمایه‌داری، خیلی طبیعی بود که این کشور به دنبال مناطق و حوزه‌های نفوذ خود در سطح جهان باشد. ایران به خاطر شرایط ویژه‌اش موردی داندان‌گیر برای آمریکا محسوب می‌شده اما مانع اصلی تسلط آمریکا بر ایران، نهضت دموکراتیک این کشور بود. بدون شکست دادن این نهضت امکان تسلط آمریکا بر ایران وجود نداشت. به موازات آن در همین رابطه رشد نهضت دموکراتیک در ایران موجب نگرانی انگلیس شده بود. به خصوص قدرت‌گیری فرقه دموکرات به همراه اعتلای نهضت سراسری، وضعیت ایران را خطرتر کرده بود. یکی از جلوه‌های نهضت سراسری در مبارزات کارگران در شرکت نفت ایران و انگلیس متجلی شد. انگلیس همیشه در ایران از قطب استبدادی و استعماری حمایت کرده است¹².

هم‌سویی منافع ارتجاع داخلی و پیوند آن با امپریالیسم جهانی آمریکا و انگلیس هم‌آورد سرکوبی ددمنشانه در برابر جنبش کارگری و دموکراتیک مردم ایران را موجب شد.

در 10 فروردین 1326 ارتش، قاضی محمد و برادرش صدر قاضی- رهبران قیام ملی کردستان- و چندی بعد صادق انصاری، داور تقی زاده و فریدون ابراهیمی - از اعضای دولت دموکراتیک و ملی آذربایجان- را اعدام کرد. در همین جو اختناق بود که در 25 فروردین ماه، رضا روستا - رهبر شورای متحده کارگری- را به جرم همکاری با جنبش ملی آذربایجان دستگیر و زندانی نمود¹³. در آبان همان سال با فشار نیروهای مترقی و اتحادیه‌های کارگری از زندان آزاد شد و از کارگران خواست تا جهت تقویت شورای متحده مرکزی يك روز حقوق خود را به شورا بدهند¹⁴. پاییز سال 1321 شاهد رشد دوباره شورای متحده مرکزی هستیم، اما این غیر قابل تحمل برای شاه، آمریکا و انگلیس ... بود. در همین راستا با توطئه اقبال - شاه علیه نیروهای مترقی- در 15 بهمن 1327 به مورد اجرا گذاشت (ترور نافرجام شاه) آزادی‌های اجتماعی و از جمله سندیکایی تهدید شد¹⁵.

در 16 بهمن ماه در پی اعلام دولت که حزب توده غیر قانونی است و باید منحل شود. ارتش و شهربانی به سرعت دست به کار شدند و باشگاه‌های حزب توده و شورای متحده

مرکزي براي آخرين بار تصرف شد. از رهبران حزب توده و شوراي متحده مرکزي، پانصد تن از کساني که يافتني بودند را دستگیر و در 26 اردیبهشت 1328 دادگاه آنها پايان يافت. از رهبران شوراي متحده مرکزي که در دادگاه نظامي مجرم شناخته شدند، عبارت بودند از: رضا روستا، اردشير آوانسيان(مجازات اعدام)، غلام علي بابازاده(عضو هئيت مديره شوراي متحده مرکزي) اماناله قریشي(رئيس اتحاديہ کارگران بیکار)، يوسف جماراني(عضو هئيت مديره و رئيس اتحاديہ رانندگان تاکسي) و پطروس سامون(عضو هئيت مديره و رئيس اتحاديہ کلیميان) به هشت سال زندان محکوم شدند. بدین ترتیب هفت سال فعالیت علني و غير علني شوراي متحده به خيال ارتجاع و امپرياليسم پايان يافت. اعتلاي جديد جنبش کارگري در دوران ملي شدن صنعت نفت بود. در اردیبهشت سال 1330 که دولت پس از سال 1325 براي نخستين بار برگذاري مراسم روز کارگران را مجاز اعلام کرد، شوراي متحده و حزب توده در همه شهرهاي اصلي راهپيمايي هايي برگزار کرد. گفتني است که تنها در تهران حدود 35000 هزار نفر شرکت کردند. در سال 1332 به مناسبت روز کارگر در همه شهرهاي بزرگ راهپيمايي هايي برگزار شد که شمار راه پيمايان در برخي شهرها مانند آبادان بيشتر از راهپيمايي هاي بزرگ سال 1325 بود. پس از کودتاي 28 مرداد، آمريکايي- درباري جنبش کارگري سرکوب شد اما کارگران ايران هرگز دست از مبارزه برنداشتند. در فروردين ماه سال 1333، 35 تن از اعضاي شوراي متحده مرکزي که از رهبران شوراي ايالتي(تهران) اين سازمان بودند، دستگیر شدند. با آن که شوراي متحده مرکزي ديگر نمي توانست عهده دار نمايندگي کارگران باشد، هيچ اتحاديہ کارگري ديگري قادر نبود که جاي آن را بگيرد، بنابراين تعجبي نداشت که شوراي متحده مرکزي محبوبيت خود را در ميان شمار عظيمي از کارگران حفظ کرد و با آن که سرکوب شوراي متحده مرکزي آن را از بخش عمده اعضاي فعال خود محروم کرده بود با وجود اين در سال 1334 برآورد شد که گروهي از رهبران اصلي آن که شمارشان به نزديک پانصد تن مي رسيد، سازماني از مسوولان اتحاديہ را همچنان حفظ کرده اند تا هر گاه زمان مناسبی فرا رسد بتوان آن را با اندکي تلاش فعال کرد.

پس از سال 1336، دیگر اتحادیه‌های کارگری مستقل از دولت، وجود نداشت تا از کارگران دفاع کنند، در نتیجه برگزاری این جشن جهانی کارگری با اشکالات فراوانی روبرو شد و رژیم ضد کارگری و کودتا، کمترین حرکت مستقل و واقعی مردمی را نمی‌توانست تحمل کند. رژیم همه چیز را مسخ شده در خدمت خود می‌خواست، به همین علت با استفاده از سندیکاها و تشکیلات فرمایشی کارگری و عوامل خود که در میان کارگران نفوذ داده بود، سعی می‌کرد در روز اول ماه مه، کاریکاتوری از این روز را به کارگران و اقشار مردم نشان دهد و در جشن‌های فرمایشی که در این روز از سوی عوامل رژیم برپا می‌شد، یاهه‌هایی در مورد این روز به هم می‌بافت و آن را تبدیل به حربیه تبلیغاتی که در عین حال پایگاهی در میان مردم نداشت، می‌نمود. اما کارگران وطنی هیچ‌گاه از برگزاری راستین این روز چشم‌پوشیدند. کارگران در دورانی که رژیم برگزاری این روز را ممنوع کرده بود، حتی با تشکیل مراسم عروسی ساختگی، دور هم جمع می‌شدند و روز اول ماه مه را گرامی می‌داشتند¹⁷. بعد از بهمن 57 در 11 اردیبهشت سال 58 نخستین مراسم علنی (هر چند با درگیری‌هایی از سوی عوامل جدید ضد کارگر) این روز در اکثر شهرهای ایران اولین بار بعد از کودتا 28 مرداد برگزار شد. جالب است که گفته شود در آن موقع خانه کارگر دست نیروهای مترقی و کارگران پیشرو بود و در تهران شورای هماهنگی برگزاری اول ماه مه تشکیل و ده‌ها هزار نفر در اقدامی باشکوه آن را برگزار کردند و اهم خواسته‌ها عبارت بودند از:

- ملی شدن کارخانه و موسسات خارجی و شرکای داخلی، لغو قوانین ضد کارگری در قانون کار و تدوین قانون کار جدید با شرکت نمایندگان واقعی کارگران
- قانونی بودن حق اعتصاب و اجتماعات بدون دخالت نیروهای نظامی و پلیسی در امور کارگری
- 40 ساعت کار در هفته
- تعیین حداقل حقوق برابر با مخارج زندگی و افزایش آن، مناسب با افزایش قیمت‌ها
- تامین مسکن مناسب، بیمه، بهداشت و...

- حقوق مساوی در برابر کار مساوی برای زنان و مردان
- برسمیت شناختن سندیکاها، شوراهای اتحادیه‌های کارگری
- اعلام همبستگی با تمام کارگران و زحمت‌کشان جهان.

پس از انقلاب با همه محدودیت‌های اعمال شده از طرف دولت (جمهوری اسلامی) بازماندگان جنبش کارگری پس از آزادی از زندان و بازگشت از تبعید به همراه نیروهای جوان و انقلابی کارگران، سندیکاها و شوراهای مستقل خود را شکل دادند. انجمن همبستگی سندیکاها و شوراهای کارخانجات تهران با عضویت 50 سندیکا تشکیل و همین انجمن در تبریز و کرمان نیز با متحد کردن سندیکاهای کارگری نقش بسزایی در پیشبرد خواست‌های کارگران علی‌الخصوص در مبارزه علیه قانون کار ضدکارگری احمد توکلی ایفاء نمودند. جمهوری اسلامی همچون رژیم پهلوی هرگز تحمل فعالیت مستقل تشکلهای کارگری را نداشت. لذا همیشه محدودیت‌ها و سرکوب و جلوگیری از فعالیت آنان را در دستور کار خود قرار داده و با دستگیری و زندانی کردن رهبران سندیکاها و انجمن همبستگی و همچنین جلوگیری از برگزاری آزادانه جشن اول ماه مه توسط خود کارگران بوده است و از سال 1362 دیگر هیچ اتحادیه و تشکیلات مستقل کارگری وجود نداشته و خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به همراه نیروهای امنیتی و اطلاعاتی دولت به عنوان بازوی سرکوب جنبش کارگری عمل نموده و مانع ایجاد تشکلهای کارگری شدند. اما کارگران ایران همچون دوره بعد از کودتای 28 مرداد گرامی داشته و همواره سعی در علنی‌سازی و برگزاری آن توسط خودشان بودند. از سال 1376 با توجه به شرایطی که نسبت به سال‌های قبل در نتیجه مبارزات دموکراتیک مردم ایران به وجود آمده بود، جنبش کارگری تجدید حیات دوباره یافت و در نتیجه جشن اول ماه مه با همه محدودیت‌ها، دستگیری‌ها و تهدیدها نیز علی‌الخصوص در تهران و سنج و دیگر شهرها توسط تشکلهای مستقل بوجود آمده در اثر مبارزات طولانی کارگران برگزار شد که اوج آن مراسم اول ماه مه سال 1385 بود که در سرتاسر تهران تبدیل به نمایش اعتراض طبقه کارگر شد. جنبش کارگر ایران به عنوان ارکان جنبش دموکراتیک به همراه دیگر جنبش‌های اجتماعی اکنون شرایط بسیار حساس و نیز باشکوهی را می‌گذرانند و مبارزات کارگران و زحمت‌کشان

روز به روز گسترش یافته و اتحاد و همبستگی آن با دیگر مبارزان آزادیخواه و برابری طلب محکمتر می‌شود.

رعد زده است.

باران تندي می‌بارد

سیل در راه است....

منابع

1- خسرو شاکری، اول ماه مه- سه سند سه گفتار- سال 58- تهران به نقل نشریه آرش به

شماره 92

2- حقیقت- 8 اردیبهشت 1301- به نقل از دنیا شماره 3- سال 59- مقاله عبدالحسین

آگاهی

3- شوق يك خبر بلند ص 194

4- شمه‌يي از تاريخ جنبش کارگری- سال 58- ص 36

5- خاطرات اردشیر آوانیسان- ص 70 سال 76- موسسه فرهنگی - انتشاراتی نگره

6- خسرو شاکری، اول ماه مه- سه سند سه گفتار- سال 58- تهران به نقل نشریه آرش به

شماره 92

7- کیهان- سال 58- 10 اردیبهشت- س 6

8- ایران بین دو انقلاب- آبراهامیان- نشر نی- 1377- چاپ دوم - ص 444

9- ایران بین دو انقلاب- آبراهامیان- نشر نی- 1377- چاپ دوم - ص 444

10- آسیب شناسی جنبش دموکراتیک ایران ص 122

11- اتحادیه کارگی و خودکامگی در ایران - لاجوردی ص 122

12- آسیب شناسی جنبش دموکراتیک مردم ایران- ص 192- به نام کریمی-

13- اتحادیه‌های کارگی و خودکامگی در ایران - 142

14- اتحادیه‌های کارگی و خودکامگی در ایران - 154

15- خسرو شاکری، اول ماه مه- سه سند سه گفتار- سال 58- تهران به نقل نشریه آرش

به شماره 92

16- اتحادیه‌های کارگری و خودکامگی در ایران - 159

17- کیهان- 58- 12 اردیبهشت- گزارش راهپیمایان خانه کارگر. قطعنامه شورایی

هماهنگی برگزاری جشن اول ماه مه ص 3

ع - دوستدار

پرطنین باد اعتراض کارگران در

اول ماه مه

روز جهانی کارگر

کمیته پیگیری برداشت يك، پلان يك

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری با گذار از شرایط دشوار گزینش نمایندگان که در گذشته هنگام برگزاری مجامع عمومی خود با آن روبرو بود، اکنون به مرحله ای از تکامل رسیده که می‌تواند، با اقتدار و بی‌واهمه از آن چه تشکلات دیگر را واداشته تا با انشعابات کوچکتری فعالیت‌های خود را از سر بگیرند، ضمن تکیه بر اصل نفی قداست و مرجوعیت خود، راهش را ادامه دهد. نقطه قوت این مدعا اعلام طرح کمپین سراسری برای دفاع و پوشش اطلاع رسانی کارگران اعتصابی نیشکر هفت تپه است که هم اکنون توسط اعضاء و شورایی نمایندگان این کمیته در حال برگزاری هر چه گسترده‌تر آن است. بسیاری از تشکلاتی که حق خود می‌دانند بدون صحنه گذاشتن بر اقدامات این کمیته، مراسمی از این دست را در رأس فعالیت‌های خود قرار دهند، به طور غیر مستقیم از این اقدامات علنی، تاسی پذیرفتند.

به طور کلی عمده دست آورد کمیته پیگیری جهت ایجاد تشکل‌های آزاد کارگری در چند سال گذشته طرح و ایجاد فضای گفتمانی "تشکل‌های آزاد" بوده و توانسته این خواسته را در رئوس مطالبات کارگری تثبیت کند. همانگونه که در مجامع کارگری امروز شاهد آن هستیم از کارگران صنعتی ایران تابر، تا نیشکر هفت تپه تا کوره پزخانه‌های ارومیه و قرچک و رامین هم اکنون بر این مطالبه مشروع پافشاری می‌کنند.

کمیته پیگیری برداشت يك، پلان 2

اگر چه آغاز شکل‌گیری کمیته پیگیری با موضوعیت قراردادن کارگران قراردادی و عدم پوشش‌های بیمه برای کارگاه‌های کمتر از بیست و پنج نفر یا چیزی در این حدود بود و اقدام عملی آن نیز جمع‌آوری نزدیک به پنج‌هزار امضاء و ارسال آن به وزارت کار جمهوری اسلامی ایران- سازمان جهان کار ILO و.... نیز اگر چه بعد از انجام اولین مرحله از فاز عملی طیف‌های بوجود آورنده این کمیته اندک اندک حول عقاید و نظریات خود از کمیته پیگیری فاصله گرفتند و هر کدام ضمن احترامی که به حق حضور دیگری داشتند- لاقلاً برای حفظ پرنسپ‌ها هم شده بود- به سمت امور حیاتی‌تری که از نگاه آن

روز اقتضاء می‌کرد، سوق داده شدند. کمیته پیگیری اما، با تاکید بر امر ایجاد تشکلهای مستقل از دولت ضمن چالش‌هایی که در پیش داشت توانست حیات خود را تداوم بخشد و با پیوستن اعضاء جدید و فاقد چهره و تازه کار که بعضاً توانایی عمل آنها بر جا سنگین‌های میدان‌دار می‌چربید، اما فاقد پیشینه و تئوری روشنفکرانه تر بودند، ادامه شرایط بقای خود را فراهم آورد. همان طور که اشاره شد، کمیته پیگیری با فاصله گرفتن اجباری و ناخواسته از فاز روشنفکری دست اش کوتاه شد و ناچار مدتی در فضایی محفلی و سیال بود، اما این شرایط چندان به ضرر کمیته پیگیری رگم نخورد. چنان که توانست با گذر از کمند سکتاریسم حاصل از فضایی خاص که محافل دیگر هم کمابیش از آن در رنج هستند، با مراکز کارگری در داخل کارخانه‌ها پیوند عمیق‌تری فراهم آورد. ورود کارگرانی که پیشینه فعالیت آنها چندان قطور هم نبود از چشم جا سنگین‌ها دور نمی‌ماند. (1) ترکیب شورای نمایندگان کمیته پیگیری و خلاء ایجاد شده با نمایندگانی از بدنه فعالان کارگری پر شد که بعضاً با ادبیات جنبش کارگری و صیغه چندین ساله‌اش چندان آشنا نبود. به گونه‌ای که در یکی از اطلاعیه‌های اخیر کمیته پیگیری مشاهده شد، کاربرد کلمات محجور که سابق بر این در ادبیات کارگری مشاهده نمی‌شد، کلمه ی مثل " مردم غیور" آمده بود که مخاطبین را دچار فرافکنی بیشتر می‌کرد.

کمیته پیگیری برداشت 100 پلان 3

یاد و خاطره آن بزرگ مرد بامداد شاعر، گرامی باد که می‌گفت ".... تا تنها دست آورد کشتار، جلپاره بی قدر عورت ما باشد." اما دست آورد اعضاء و شورای نمایندگان که باید هم از تحلیل‌های شتابزده پرهیز می‌کرد و هم از خانه‌تکانی‌های پیاپی به سلامت می‌گذشت، سرانجام به يك خواست اجتماعی پیگیری و قدرتمند تبدیل شد. جنبش‌های اجتماعی-" کارگری، دانشجویی، زنان"- پیش از گذشته ایجاد تشکل مستقل از دولت را

1- برای نمونه می‌توان سخنان دکتر فریبرز ریس دانا خطاب به کمیته پیگیری و بلاخص خانم مریم محسنی (شورای همکاری) اشاره کرد که حاکی از فضای پر تضاد روشنفکری - کارگری می‌باشد. در همین راستا آقای علیرضا تقفی به عنوان روزنامه‌نگار به ILO راه یافت و محسن حکیمی اعضاء کمیته پیگیری را تکفیر کرد.

فراتر از دیگر مطالبات خود اعلام نمودند. به گونه‌ای که کمیته پیگیری هم اکنون اگر هم بخواهد، نمی‌تواند از عنوان کلی " ایجاد تشکلهای آزاد کارگری " که نافش بر آن اساس بریده شده فاصله بگیرد. ناگفته پیداست که طرح تغییر نام کمیته که از طرف برخی اعضا زمره شده، تنها می‌تواند ماهیت غابی کمیته پیگیری را مخدوش نماید. و گو این که این خواست محدود کننده دامنه فعالیت کمیته می‌باشد و آن را وادار به پوست اندازی می‌کند تا تحت عنوان دیگری فعالیت خود را ادامه دهد؟...؟.

خواست تشکلیابی، در شرایطی که جوامع توسعه نیافته همواره از بالا به سوی " جامعه‌ای رماهایی " Mass Society سوق داده می‌شوند. اقدامی اصیل و بی‌شعبه است که بی‌گمان جواز ورود جامعه ما به جهانی است که نظام سلطه اش مشروعیت خود را بر مبنای اصول حقوق بشر و دموکراسی معنا می‌کند.

توسعه دموکراسی در گرو تداوم هر چه بیشتر بستر سازی شکل‌گیری تشکلهای آزاد اجتماعی است. تشکلهایی قدرتمندی که قادر باشند انسداد یک جامعه رماهایی را به چالش بکشانند. افکار سنتی از واژه (دموکراسی) همان قدر مرعوب می‌شوند، که ذهنیت چپ سنتی، کم نیستند کسانی که جهت ارایه قراعت خاصی از این واژه از دیگران سبقت بگیرند. به طور نمونه برخی از احزاب چپ به شکل سنتی از شیروفرنی یک توهم همواره معذب هستند و از به کارگیری این واژه مرتد ابا دارند. یا در نهایت آن را تمهید سرمایه داری جهت سلطه بخشی مشروع خود به حساب می‌آورند. این واقعیت انکار ناپذیر است که سرمایه داری جهانی با تولید روز افزون معرفت و به معنای مطلق جدا از قضاوت اخلاقی- خوب/ بد- و احاطه بر حوزه‌های آکادمیک و ابزارهای رسانه‌ایی... شبه خود را در همه عرصه‌ها تکثیر کرده است. اما پیشینه و مدیریت اجتماعی دولت‌های توتالیتر هم چندان قابل دفاع نیست. هر چند فروپاشی آنها را به حساب توطئه دول سرمایه داری بر حق بدانیم- شعار برپایی جوامع دموکراتیک بر پایه آزادی حق تشکل، از این رو جانبدارانه می‌نماید، چون به شکلی بدیهی و غیر قابل انکار جوامع دموکراتیک مشروعیت خود را از سطوح پایین اجتماع یعنی همین تشکلهای خودجوش اخذ می‌کنند. پیش شرط

خروج از يك جامعه رماهي خود گوياي اين ضرورت است. جامعه‌اي که تنها بر مبناي "وحدت کلمه" با سرکوب اقلیت‌ها و تشکلهای آزاد حیات رو به زوال خود را امکان پذیر می‌کند، قادر به برداشتن اهرم فشار از روی تشکلهای آزاد بلاخص تشکلهای کارگری نخواهد بود.

کمیته پیگیری برداشت 0000 پلان 4 (نمای پایان)

در چنین شرایط آشوبناکی که يك سوي اوضاع منطقه‌اي به فتنه بمب هسته‌ايي سنجاق شده و شرایط اجتماعي هم منبعث از آن انفجاري‌تر است، دولت مرکزی که رفته رفته پس از گذر حود سي سال به حقیقت سیمرغ رسیده، بیشتر از گذشته به ناکارآمدی رویای جامعه بي طبقه توحیدي خود اذعان دارد و اطمینان دارد که نهایت دستان گشوده نیروهای امنیتی را برای سرکوب و ربودن فعالان کارگری گشاده‌تر می‌کند. در این خلاء بسیار طبیعی می‌نماید که نیروهایی با قد و قواره‌ای از جنس دیگر ناگزیر وارد معرکه می‌شوند که به حق یا نه، تشکلهای کارگری مستقل که در این چند ساله خود سند موجودیت خود را به ثبت رسانده‌اند، بلعیده شوند. یا بعضاً موجودیت مستقل آنها وانهاد خواهد شد.... در چنین شرایطی اگر تشکلهای مستقل از جمله کمیته پیگیری ایجاد تشکلهای آزاد کارگری نتوانند موجودیت دمکراتیک و چند طیفی خود را برای ورود به حوزه‌های گسترده‌تر فرا چنگ آورند، بدون شك با امواج سهمناکی روبرو خواهند شد که جستن از برابر آنها کاری بس دشوار است و دیر یا زود دایره مطالبات و اعتراضات کارگری برهوت اجتماع رماهي ما را در بر خواهد گرفت و دیگر کمیته‌ها و چنین تشکلهایی به شیوه کنونی قادر به سازماندهی مطلوب نخواهند بود. تجربه سقوط رژیم توتالیتار همسایه ثابت کرد که موج غارت و کشتار همگانی تنها دستاورد يك جامعه رمه اي است....

امان جلیلیان

پیرامون کمپین حمایت از کارگران نیشکر هفت تپه

تهیه تومار و جمع آوری امضاء در کمپین حمایت از کارگران اعتصابی هفت تپه، از نکات مورد توجه خبرنگاران بود. جمع آوری امضاء سال ها پیش به عنوان یک ابزار مبارزاتی برای دستیابی به مطالبات کارگران تبدیل شد. البته باید متذکر شوم که جمع آوری امضاء در بعضی موارد لبه تیز مبارزاتی و اعتراضی را کند می کند با این حال این روش هم چنان به کار گرفته می شود و اثرات مثبتی نیز بر جای گذارده است. از جمله نکات مثبتی که باید آن را تقویت کرد. نقش رسانه ای است که طومار انجام می دهد. در واقع طبقه کارگر ایران از رسانه های خاص خود محروم است، طبقات و اقشار دیگر جامعه رسانه های گوناگون در اختیار دارند. از رادیو تلویزیون گرفته ، تا روزنامه های محلی، هفته نامه ها و فصل نامه هایی که مثلاً پزشکان دارند و یا مهندسان، یا سینما گران، یا اتحادیه های کارفرمایان و صنوف دارند. خود طبقه بورژوازی با استفاده از دستگاه حکومتی و دولتی که بودجه های میلیاردی را به خود اختصاص می دهد. از نظر رسانه ای قدرتی بی نظیر دارد. متأسفانه طبقه کارگر ایران از هیچ امکانی برای بهره مندی قانونی و رسمی از رسانه های گروهی برخوردار نیست. حتی فاقد یک ماهنامه و سالنامه رسمی است.

دولت سرمایه داری ، طبقه کارگر ایران را از داشتن این امکان محروم کرده تا جایی که نشر یک برگه را از جانب کارگران جرم می داند و به شدت با آن مقابله می کند و تحت پیگرد و بازداشت قرار می دهد. عدم وجود چنین ابزار رسانه یی، موجب آن می شود که حرکت های اعتراضی، اعتصابات، حوادث ناشی از فشار کار، خودکشی ها و دیگری اخباری که باید طبقه کارگر از آن مطلع شوند منعکس نشده و اخبار اعتراضات کارگری در محل کارشان ، در شهر و خانواده های خودشان حبس شود و دیگر کارگران از این اعتراضات بی خبر بمانند و در اذهان کارگران چنین وانمود می کنند که " کارگران با هم متحد نیستند" و "اعتراضات کارگران موفق نیست" یا " کارگران خاموش هستند و همیشه سرکوب می شوند".

و اما روی دیگر سکه " جمع آوری امضاء" این امکان را به طبقه کارگر می دهد که اولاً با دیدن طومار از یک جنبش اعتراضی و جاری مطلع شوند، دوماً مشارکت دادن عملی دیگر کارگران در حمایت از هم طبقه هایشان می شود، سوماً سر نخى به امضاء کنندگان می دهد که به اقدامات عملی تری فکر کنند و تشویق به یک حرکت سراسری اعتراضی می شوند. ما با این تفکر به " طومار امضاء" می نگریم و با همین اندیشه جمع آوری طومار امضاء را در دستور کار خود قرار دادیم.

لازم است نکاتی را نیز در مورد جمع آوری کمک مالی که در این کمپین مورد بحث پرسشگران و خبرنگاران بود توضیح دهیم .

بعضی از دوستان خبرنگار و غیرخبرنگار به حرکت ما تردید دارند و می گویند که این کمپین حمایتی مگر چه مقدار می تواند کمک مالی جمع آوری کند؟ وقتی حقوق یک ماه کارگران نیشکر هفت تپه بالغ بر یک میلیارد و سیصد، چهارصد میلیون تومان است، کمک ناچیز کمپین چه اثری در زندگی کارگران می تواند داشته باشد؟!

جمع آوری کمک مالی، یک ابزاری حمایتی از کارگران اعتصابی در تاریخ جنبش کارگری بوده است. اگر این عمل را غیر از این ببینیم، کاملاً دچار تردید فوق می شویم و نتیجه آن هم در یک کلام یاس و ناامیدی است. این نگاه تردید ساز به نوعی ابزاری تبلیغاتی برای دستگاه های دولت و کارفرمایان علیه این گونه اقدامات کارگران به شمار می رود.

اگر کمیت کمک مالی گردآوری شده را با مجموع حقوق کارگران مقایسه کنیم، چنین به نظر خواهد رسید که " آب در هاون کوبیدن است" و یا به واکنش های فوق می رسیم. بدیهی است که ما به کمیت مبلغ توجه داریم و تمام تلاش ما آن است که این کمک مالی هر چه بیشتر باشد، چرا که ما را به کیفیت مورد نظرمان نیز نزدیک تر می کند. این آرزوی ما و همه هم فکران ما است که بتوانیم عین حقوق ماهانه یک کارخانه را که کارگران آن در اعتصاب به سر می برند، تهیه کنیم تا کارگران بتوانند جهت دست یابی به خواسته های خود تا به آخر مقاومت کنند و پیروز شوند.

ما در تاریخ جنبش کارگری، این امر مهم را بسیار تجربه کرده ایم که آنچه کارگران را وادار به بازگشت به کار می کند، بدون آن که خواسته هایشان متحقق شده باشد، همان نان است. هزینه زندگی است که چند ماه روی هم تلنبار شده، بدهی سه ماه کرایه خانه، بدهی به تمام اقوام و آشنایان (اگر کسانی این گونه افراد را دم دست خود داشته باشند تا قرض دستی بگیرند)، سه ماه بی پولی کل خانواده را زیر فشار می گذارد. کارگر اعتصابی از همه طرف به خاطر اعتصابش سرزنش می شود. این واقعیتی است که کارگر اعتصابی در آن به سر می برند.

به گرسنگی کشاندن کارگران و خانواده هایشان، یک ابزار آشکار غیرانسانی است که کارفرمایان و دولت های سرمایه داری بر علیه کارگران اعتصابی به کار می گیرند. اقدام به جمع آوری کمک مالی، دقیقاً برای مقابله با مصایب و مشکلات برشمرده فوق است که ما و دیگر کارگران و سازمان های کارگری بر آن تاکید ویژه دارند. جمع آوری کمک مالی، اشاره ای است نزدیک و واقعی به دیگر کارگرانی که حقوقشان را دریافت کرده اند. به نوعی به آن ها گفته می شود که این وضعیت برای هر کارگری همیشه ممکن است پیش آید. اما مسئله در وهله اول مقدار کمک ها نیست. مسئله توضیح و مطلع کردن کارگران از موقعیت ویژه هم طبقه ای هایشان است. جمع آوری کمک مالی یک عامل تحریک خارجی است که به کارگران مشغول به کار وارد می شود که باید به کمک کارگران اعتراضی، که هم طبقه ای هایشان هستند، بشتابند. آنها برای امری مبارزه می کنند و در حال تعرض هستند که ممکن است مطالبه همین امروز هر کارگری باشد. امر جمع آوری کمک مالی، اعلام همدلی و اعلام عملی حمایت است. امری که کارگران را به هم نزدیک می کند.

غیر از موارد فوق مسائل عاجلی در میان کارگران اعتصابی وجود دارد که هر آن می رود تا کارگرانی و یا بخش هایی از آنان را به اعتصاب شکنی تشویق کند. مثلاً کارگر اعتصابی که بیماری روی تخت بیمارستان دارد و نیاز فوری به عمل جراحی دارد و یا دارویی که برای فرد بیمار حیاتی است و یا کارگری که تحت فشار صاحب خانه است که فشار روانی آن شخص دست کمی از فشار کارفرما و پلیس ندارد. این کمک های هر چند

ناچیز، حداقل می تواند شرایط خاص فشار را از بخشی از کارگران دور کند و به آن ها امکان بدهد که در ادامه مبارزه و اعتصابشان مصمم تر باشند و یا کمک های ناچیز حداقل می تواند یک وعده غذا به یکسان برای همه خانواده کارگران تامین کند و از سوی دیگر کارگر اعتصابی و خانواده اش عملاً تجربه می کنند که آنها تنها نیستند. انسان هایی مانند خودشان در کنارشان هستند و به این طریق می گویند، رفیق کار تو درست است، ما در کنارت هستیم و کمک اندک کارگران حداقل می تواند موارد اورژانسی در میان اعتصابیون را پاسخ دهد.

گذشته از همه این ها ، مسئله مهمتر آن است که روش کمیته پیگیری، یعنی جمع آوری کمک مالی برای اعتصابیون، در میان فعالان کارگری پذیرفته شده و آن ها نیز به این کار مبادرت ورزند، آن گاه خواهیم دید که قطره ها چگونه دریا می شود.

آیت نیافر

(سخنگوی کمپین حمایتی از کارگران هفت تپه)

**چاره کارگران ، وحدت و تشکیلات
است**

چنین ام من

- زندانی ی دیوارهای خوش آهنگ الفاظ تو

شما که به وجود آورده‌اید سالیان را

قرون را

و مردانی زاده‌اید که نوشته‌اند بر چوبه دار

یادگارا

و تاریخ بزرگ آینده را با امید

در بطن کوچک خود پروریده‌اید¹

کجایی؟!

بی شک وضع اجتماعی زن در هیچ دوره و تاریخی از وضع عمومی آن جامعه مجزا نیست و نمی‌توان انکار کرد که در اغلب کشورهای جهان- جهانی سومی- و به ویژه ایران با دیدگاه نسبتاً متفاوتی به زنان نگریسته می‌شود. زن از آن رو زن است، جایگاه کاملاً ویژه‌ی در خانواده دارد و نیز زن از آن رو باز هم زن است به هنگام قرار گرفتن در شبکه گسترده روابط اجتماعی، همواره جنسیت او مورد نظر قرار می‌گیرد. با چنین دیدگاهی تمامی سعی‌ام بر آن است که در مورد وضع اجتماعی و حقوقی زن، تاثیر اشتغال، تاثیر تحصیلات و ازدواج بر جایگاه اجتماعی این قشر بپردازم و نقطه ضعف‌ها را انعکاس دهم.

قبل از هر چیزی باید اشاره کرد، ساده انگاری است اگر فکر کنیم، اندیشه نظام مردسالار ایرانیان با چند سال فشار تورم بر پیکره نحیف اقتصاد خانواده منجر به عقب نشینی مردان مقابل جایگاه زنان شده و می‌شود و خواهد شد. باید بدانید که هنوز درصد قابل توجهی از مردان جامعه، محیطی غیر از خانه را برای زنان خطرناک می‌دانند! و صد البته برای اثبات ادعایشان چند داستان با مضمون گول خوردن و از راه به در شدن زنان بلدند. نمی‌خواهم بگویم که مردان با خواستن بچه از همسرشان می‌خواهند راه جذب آن‌ها را به

¹ - بامداد

بازار کار و همچنین حضورشان در اجتماع را ببندند، هر چند که دور از ذهن هم نیست، اما کم نیستند مردانی که در مقابل تقاضای زنانشان برای کار در بیرون از منزل به این حربه متوسل می‌شوند و یادآوری می‌کنند که اولین وظیفه یک زن پرورش بچه است و نه نان آوری برای خانه و با این توجیه- البته و صد البته زنان نیز این پذیرفته و خود را مکلف به انجام این وظیفه می‌دانند- تمامی ترس من از این است که زنان خود را در پشت چنین سنگرهای قایم کنند و وظایف اصلی خود را به کلی به فراموشی بسپارند...

همین‌جا باید به زنان هشدار دهم که برتری مردان بر زنان به زمانی برمی‌گردد که قدرت بدنی شرط اول زنده ماندن بود و به دست آوردن غذا با شکار و کشاورزی و ایستادگی در مقابل دشمنان در جنگ‌ها برتری بی‌چون و چرای مردان بر زنان را تثبیت می‌کرد. اما این روزها دیگر از برتری بی‌چون و چرای مردان خبری نیست. با توجه به پیشرفت‌های متعدد بشر در علوم مختلف، دیگر قدرت بدنی زیاد، حداکثر به درد مسابقات ورزشی می‌خورد تا این که امتیاز فوق‌العاده‌یی برای افرادی باشد که از این طریق بخواهند در جامعه جایگاه ویژه‌ای داشته باشند....

با طرح چنین دیدگاه‌هایی می‌خواهم بگویم چرا با توجه به این که امروزه اندیشه و تفکر و تخصص حرف اول را می‌زند و باز با توجه به این که برابری زن با مرد به گونه‌یی حل شده است اما زنان در حاشیه‌اند و در محافل جمعی کمتر حضور دارند؟ چرا برای تغییر سرنوشت خود کنج‌خانه را برگزیده و به نوعی از حضور در بحث‌های جمعی گریزانند؟... و این که چه راهکارهایی برای حل این معضل وجود دارد؟ و سوالات بی‌شماری که در ادامه بحث با طرح سوال و دادن یک جواب به آن- از دید یک نفر- سعی بر موشکافی این معضل و مشکل است. امید که دیگر دوستانم چون نسترن، نرگس، فرییده، آزاده، مریم، زری، لیلی، صفیه و ... در شماره‌های بعدی این سوالات را از با توجه به نوع دیدگاه خود جواب داده تا دیگر دوستان بتوانند از آن استفاده کنند.

همیشه ما به مشارکت زنان اشاره می‌کنیم و به حضور یا عدم حضور آنها تأکید داریم. اما سوالی که این‌جا مطرح می‌شود این است که مشارکت و حضور فعال زنان در تشکلات اجتماعی و محافل جمعی چگونه می‌تواند باشد؟

بارها این سوال را از خود پرسیدم و جواب قانع کننده‌یی حداقل برای خودم به آن نداشتم. راستی‌اش در محافل جمعی - یا به نوعی گل‌گشت‌هایی که کمیته‌ها یا دیگر تشکلات اجتماعی برپا می‌کنند- این ذهنیت را برای من پیش آورد که زنان گویا سیاهی لشکرهایی هستند که به نوعی برای هویت بخشیدن به یک جمع از آن‌ها استفاده می‌شود. شاید بتوان گفت که این دلیل قانع کننده‌یی باشد و زنان نیز با یک بار حضور و یا هر از چند گاهی به نوعی تفریحی کرده و دیگر حضور چندانی ندارند. اما باید بگویم این جواب درست نیست چرا که همیشه برای حضور جمعی باید از جایی شروع کرد و این حضورهای به ظاهر کم‌رنگ، به نوعی کلاس درس‌هایی است برای زنانی که بخواهند مشق مشارکت جمعی را بنویسند و چون محافل دیگری وجود ندارد اگر زنانی بتوانند از این محافل استفاده کنند بیشترین بهره را نصیب خود کرده‌اند. در ادامه باید بگویم هر مشارکتی نکات سلبی و ایجابی خودش را دارد. جامعه ما در حال گذر است و بدبختانه این حالات گذر از ابتدای قیام مشروطیت تا کنون به کندي در حال پیشرفت است. حال در این راستا جریانات و تشکیلات اجتماعی چه زنانه و چه مردانه، چون با قوانین اجتماعی سر ناسازگاری دارد، یکسره به شکل دردناکی زندگی اجتماعی افراد را رقم می‌زند. طبیعی است که زنان برای بدوش کشیدن چنین لطماتی از مردان آسیب پذیرتر هستند. اما باید تاکید کرد که نیاز مساوات خواهی و برابری طلبی یک نیاز همگانی و اجتماعی است. زن و مرد هر دو باید به شدت از مسایلی که جنسیتی را برجسته می‌کند پرهیز کنند. متأسفانه روشنفکرترین مرد جامعه ما، خالی از عقده‌های سرکوب‌گرانه جامعه ایلی و عشیره‌یی نیست. زیرا ناگفته پیداست که اخلاق و آموخته‌های رفتاری ما از دل چنین جامعه‌یی برآمده است و لاجرم باز تولید همان اخلاق زن ستیزانه است. اگرچه ما چندین نسل از ملوک‌الطوایفی و فئودالی فاصله گرفته‌ایم اما ساز و کارهای یک جامعه شهری هنوز جایگزین نشده و به اصطلاح شهر همان روستای گل و گشادی است که قوانین حمایتی در آن نهادینه نشده‌اند و اصولاً سراغ قانون رفتن خودش ابتدای گرفتاری‌هاست. زیرا قوانین هم بر مبنای اقتضای جامعه ایلی در جامعه حکم می‌کنند و بسیاری از قوانین ما در دهه‌های سی و چهل به ثبت رسیده و تصویب شده و قابل تغییر تا به امروز نیست، در

حالی که ما اکنون در جهان ارتباطات به کلی رابطه‌مان را با دنیای زمین داری و اخلاق ارباب و رعیتی از دست داده‌ایم. این‌جا نیاز اجتماعی برای تغییر چنین قوانینی برجسته می‌شود. در واقع قصد از برپایی تشکلهای اجتماعی زدودن قوانین و ایجاد بسترهای مناسب اجتماعی است که زن و مرد باید در کنار هم آن ره به منصفه ظهور برسانند. بنابراین زنان اگر در این راستا خود را قایم کرده و شانه از بار مسوولیت خالی کنند، به جرئت به آن‌ها باید نوید جامعه‌ی مردسالارتر و زن‌ستیزتر از حالا داد و الباقی قضایا... امروزه تحصیل و مدارج عالی یکی از عمده‌ترین دستاوردهای زنان به حساب می‌آید و یکی از وزنه‌های سنگینی است که بیش‌تر روشنفکران با آن متفق‌القول هستند که زنان در این عرصه توانسته‌اند، پیش‌رفت قابل توجهی داشته باشند. با توجه به این مسئله، می‌خواهیم بدانیم که نقش تحصیلات و ارتباط آن در پیشبرد حضور اجتماعی زنان در جامعه امروز چیست و چگونه است؟

خوشبختانه سیر صعودی آماری نشان داده که درصد قابل توجهی از زنان به تحصیلات مشغول و باز درصد قابل توجه‌تری تمامی تلاششان را می‌کنند که در پست‌های مدیریتی جای پای برای خود باز کنند. باید بگویم که تحصیلات عالی می‌تواند نقش بسزایی - برای کل جوامع در حال گذر- داشته و سرنوشت ساز است. میزان بهره‌کشی از توده‌های اجتماعی با میزان تحصیلات رابطه معکوس دارد. چنانچه تحصیلات ارتقاء یافته‌تر باشد، طبیعی است که منحنی اعتراض توده‌های اجتماعی را بالاتر می‌برد. اما نقش مدارج عالی برای زنان بسیار تاثیرگذارتر از مردان است. زیرا هر گونه محدودیتی که در جامع حاکم باشد، بیش‌تر زنان را محدود کرده و مردان در درجه دوم قرار دارند. به طور مثال زمانی که يك زن قوانین مدنی را بداند با دانش بیش‌تری می‌تواند برای بدست گرفتن یا اصلاح قوانین شرایط سازماندهی اجتماعی را فراهم کند. کمپین يك میلیون امضاء يك جور خود سازماندهی است که در جامعه‌ی فاقد حزب و خالی از تحذب از پایین به وجود آمده است. به دنبال این بحث و جدا از هرگونه قضاوتی که درباره محیط‌های آکادمیک داشته باشیم، حداقل بستری هست برای هم سوئی و اجتماعی زنان و مردانی که دور از مسایل و مکانیسم‌های کنترل خانوادگی و ایل و عشیره‌ی می‌توانند حضور فعالانه خود را احساس

کنند. اگر چه اقدامات کنترلی دولت در محیط دانشگاه‌ها جایگزین اخلاق زن ستیزانه حریم‌های ممنوعه ایل و عشیره می‌شود، اما می‌توان امیدوار بود که در این ارتباط تعداد بیشتری از زنان می‌توانند به شکل محفلی عقاید خود را محک بزنند. از این رو باید گفت که نقش تحصیلات یکی از حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین مقاطع در زندگی زنان اجتماع ماست. نه به لحاظ این که چه چیزی در آنجا آموزش داده می‌شود، بلکه به خاطر حضور فیزیکی زنان در کنار هم است که می‌تواند امتیاز بسیار بالایی برای زنان به شمار بیاید.

حال که سخن از دانشگاه و تحصیلات دانشگاهی به میان آمده باید به این سوال هم پاسخ درستی بدهیم و بگوییم تفکیک جنسیتی چه تاثیری بر روند حضور فیزیکی زنان در محافل جمعی می‌گذارد؟

متأسفانه روز به روز به ضخامت دیوار کشیده شده بین زنان و مردان اضافه شده می‌شود و کسی هم جوابگوی این مسئله بدوی نیست و باید بگوییم که تفکیک جنسیتی از تبعات جامعه جنسیتی است که انسان‌ها را برحسب جنسیت شماره یا کد گذاری می‌کند. وقتی جنسیت به عنوان یک ملاک ارزشی در نقش اجتماعی مداخله کند، واضح است که یک جور مسابقه یا رقابت برمی‌انگیزد که امروز در مقطع تحصیلات آکادمیک شاهد آن هستیم. تفکیک جنسیتی یکی از مهلک‌ترین و دردناک‌ترین پدیده‌های اجتماعی است که در کمتر جامعه‌یی شاهد آن بوده‌ایم. تفکیک جنسیتی ادامه همان نگاه کدگذاری جنسیتی است که در جامعه و خانواده تا نهادهای قانونی تداوم پیدا کرده است و تحت حمایت مراجع قانونی مثل حفاظت و حراست برای توجیح کار نظارتی خودشان قوام پیدا می‌کند. یعنی جایگزین نگاه نظارتی پدر و ولی و قیم است که در اماکن آموزشی مثل مدرسه و دانشگاه به شکل دیگری جریان پیدا می‌کند. این اقدام کنترلی برای به حصار کشیدن زن انجام می‌گیرد تا از خطا و لغزش‌ها جلوگیری کرده باشد. و جای تعجب است که اقدام به خطا در اماکن آکادمیک درست همان اقدام و عملی است که در یک جامعه ایلی و عشیره‌یی قبیح می‌نماید. و جای تأسف این که همین قباحت در یک محیط پیشرفته به همان شکل اولیه‌اش حفظ می‌شود و هیچ جا به چالش کشیده نمی‌شود. در واقع جامعه پدرسالار ارزش‌هایش را به خوبی حفظ می‌کند و با اقدام نظاره‌گرانه‌اش بر حوزه شخصی و فردی همچنان باز تولید

می‌شود. حال این جداسازی جنسی می‌تواند در مترو یا اتوبوس یا حتی دانشگاه صورت پذیرد، نگاه همان طرز تلقی جامعه بدوی به زن است. یک زمانی می‌توانست آن را زنده به گور کند و حال از این که نمی‌تواند چنین کاری بکند، به شکل شرمگینی در کریدورهای کلاس‌ها یا مکان‌های جمعی آن را در حصار نگه داشته است.

با توجه به آمار و ارقام، بیش از نیمی از جمعیت دانشگاهی را زنان به خود اختصاص داده‌اند حال طبق دلایلی که اشاره شد بایستی زنان در مشارکت‌های جمعی سهم به سزایی داشته باشند، اما چه عواملی باعث شده که ما در انجمن‌ها و کمیته‌ها و محافل جمعی حضور زنان را بسیار کم رنگ می‌بینیم؟

در این مسیر عوامل بسیاری دست به دست هم می‌دهد که زنان غایبین همیشه باشند. اما نکته اصلی در این مسیر اشاره به سرچشمه این عوامل است. عواملی که به قول بعضی‌ها در دستگاهی منسجم شکل گرفته‌اند و باید از مدار اقتدار ساقط شود. آن وقت به سادگی بسیاری از این عوامل ثانویه خود به خود کم رنگ یا حتی ناپدید می‌شوند. باز در این راه آیین پدرسالاری خود عامل اصلی است. نگاه پدرسالاری جامعه عوامل بسیاری را برمی‌انگیزند که یکی از آن‌ها قتل‌های ناموسی است. قتل‌های ناموسی یکی از خشن‌ترین پدیده‌های اجتماعی است که از دل قداست‌های اجتماعی و مذهبی نشأت می‌گیرد و از باورهای جامعه مردسالار قدرتش را اخذ می‌کند. در این جا باید سراغ پدیده‌ی رفت که به مرد این امکان را می‌دهد که تا زن را به فجیع‌ترین شکلش از هستی ساقط کند. اصلاً خشونت مبنای جامعه مردسالار است که در آن باید به شکلی نمادین و خشن، سرکوب زنان به چشم دیده شود. زیرا این مکانیسم کنترلی اگر در خفاء انجام شود، نمی‌تواند قدرتش را نمایان سازد بنابراین آشکارا پرداختن به همین مسئله خود عامل بازدارنده زنان در محافل جمعی و تشکلهاست. امروزه در جوامع شهری اگر چه قتل ناموسی با قانون هراسی مواجه می‌شود، اما شیوه‌های دیگر سانسور که قانون نمی‌تواند آن را شناسایی کند و برایش جرم تعیین کند، هم چنان با ساز و کار خودش، غیبت زنان را امکان پذیر کرده است.

سوال بالا را به شکل دیگری مطرح می‌کنیم و می‌خواهیم بدانیم که آیا دلیل غیبت زنان امروز (ایران) در تشکلهای اجتماعی؛ قوانینی نانوشته‌ی جامعه است که زنان را به کنج خانه‌ها حبس کرده است؟

این امر گویای حوادث گذشته‌ی است که به اشکال خشونت‌باری با سرکوب روبرو شده است. هنوز خاطره زندان‌ها و اعدام‌های دسته جمعی از ذهن مردم ما زوده نشده و این ذهنیت یکی از عوامل عمده بازدارنده عدم شرکت پذیري زنان در مجامع و محافل و تشکلهای اجتماعی منجمله کارگری است. اصولاً باب تشکلهای اجتماعی يك مقوله بسیار گسترده است که به روان اجتماعی و گذشته مردم برمی‌گردد. میزان شرکت پذیري و مدخلیت قوانین اجتماعی به نحوه زندگی و معیشت مردم نیاز به يك مطالعه عمیق در ساز و کارهای جامعه دارد. جوامع بسته به هیچ روی نمی‌تواند شاهد قدرت گیری تشکلهای اجتماعی باشد و آن را در تقابل با تمامیت خواهی خود می‌بیند. شکل‌گیری اتحادیه‌ها، اصناف، سندیکاها و... باید از نگاه قوانین اجتماعی که تحت کنترل عوامل قدرت است، صورت گیرد. تشکلهای کارگری تاریخ پرفراز و نشیبی را در کشور ما پشت سر گذاشته و از تجربه‌های ارزشمندی برخوردار است که به کارگیری این تجربه‌ها خودبه خود مسائلی را به دنبال دارد که توده‌های اجتماعی تشکلهای کارگری (که از بقایای لطمات خشونت‌بار جان بدر برده است) را پی‌ریزی کنند در ابتدای امر با دشواری‌های فراوانی روبرو هستند که یکی از آن‌ها عدم شرکت و مسوولیت‌پذیری زنان است. باید گفت که روان اجتماعی ما به طور ناخودآگاه مریض و آسیب دیده است و نگاه مردسالارانه‌اش حتی در چپ‌ترین تشکلهای همان نحوه‌گزینه‌ش قدرت را باز تولید کرده است. ابزارهای جامعه مدرن برای تغییر بنیان‌های فرهنگی کهن، هنوز در جامعه بسته‌ی مثل جامعه ما عقیم هستند. الگوهای رفتاری مردان و حتی زنان با حضور ابزارهای مدرن، کارکرد آن کم‌رنگ خواهد شد و این خود به همان ادامه دوران گذار برمی‌گردد که سالیان سال است جامعه ما در حال گذر از آن مراحل است. تنها با فرهنگ سازی و کنارگیری از الگوهای فرهنگ مسلط می‌توان شاهد حضور زنان در تشکلهای اجتماعی بود. فرهنگ ما يك فرهنگ مذکر است. به قول یکی از دوستان خانه‌های ما به اندازه تمام کشورهای اروپایی

در و دیوار دارد. فلسفه ایجاد این همه دیوار در خانه‌های ما جدا از طرز تلقی ما از زندگی اجتماعی نیست. ما هنوز الگوی فرهنگ مسلط را مصرف می‌کنیم و ارزش‌های آن را ارزش‌های خود تلقی می‌کنیم. این هم یک جور الینه شدن و از خود بیگانگی است. طبقه مسلط جامعه با در اختیار داشتن رسانه‌ها و مطبوعات و ابزارهای دیگر تولید فرهنگ، زوایای شخصی زندگی و تفکر ما را در خود به تحلیل برده است. ما جایی برای باز تولید فرهنگ اجتماعی نداریم و آن چه در رسانه‌های ملی ما به نمایش گذاشته می‌شود، یک فرافکنی و تمهیدی است که ما به ظرایف آن آگاه نیستیم. چند بار تلویزیون ملی ما به عنوان یک رسانه اجتماعی آثار چخوف یا برشت را نمایش داده است. نمایش آثار بزرگ جهان که سرمایه فرهنگی جهانیان است از چشم‌انداز ما غایب است. طبیعی است در چنین جامعه‌ای ارزش‌های مورد نظر قدرت مسلط ارزش رایج اجتماعی می‌شود و جای ارزش‌های واقعی می‌نشیند، فضیلت‌های و پلیدی‌ها همان چیزی است که درجه قدرت مسلط به چشم ما می‌نمایاند که در این مسیر دستگاه آموزش و پرورش هم همین مسایل را نهادینه می‌کند.

ادامه دارد....

در شماره آتی سعی بر آن است که نقش ازدواج، اشتغال، بازهم تحصیلات و نقش کارکرد جامعه بر حضور یا عدم حضور زنان اشاره شود. بسیار خرسند می‌شوم که دیگر دوستان در این راه ما را همراهی کنند.

فرزانه دارابی

Raha_307444@yahoo.com

گناه

سخن از غرش نجیب تانک نیست.

که غریو مرگ پربانگتر

سخن از چکاوک و هراس هدهد

به کنار

درود چکمه ها به سردار

سالهاست...

پسرانت را به گزملگی این مرزهای بی شکوه

سرباز می کنی

تا بر آسمانی گلوله بنشانند.

که پستانهایش

روزی

امید زمین بود.

هنگامی که هزار کدبانوی خموش

هر شب

از وحشت یایسگی در خود می نگرند

وز نجار تنشان

سایه کودکی در آینه نقش می گیرد.

که داغ حرام بر پیشانی خواهد داشت.

ذهنیت مرد سالارانه در گوشت و پوست ما رخنه کرده است

پدر و پسری از خیابان شلوغی عبور می‌کردند. اتومبیلی با آن دو برخورد کرد. پدر در دم جان سپرد و پسر را به بیمارستان منتقل کردند. دکتر معالج وقتی پسر را می‌بیند با تعجب می‌گوید: این که پسر خودم است. پرسش این است که چگونه چنین چیزی ممکن است؟

مازیار سمیعی را یک بار دیدم. مطلب بالا را معماگونه طرح نمود و ما هرچه اندیشیدیم جوابش را ندانستیم. با خود گفتیم پدر که فوت کرده است، پس چگونه این پسر می‌تواند فرزند آن دکتر باشد؟ غافل از این که دکتر می‌تواند مادر آن پسر مجروح باشد.

ذهنیت "مرد سالارانه" در گوشت و پوست ما رخنه کرده است. این "ما" حتی شامل آنانی می‌شود که داعیه روشن‌فکری دارند. ناتوانی در پاسخ دادن به چنین معمای ساده‌ای ریشه در همین باور "مردباورانه" دارد. در زبان ما نیز این امر جلوه گر است. کافی است به لغاتی همچون "دولت - مرد"، "مردانه گی"، "نامرد بودن" به معنای نااهل بودن و... نگاهی بیاندازیم.

مازیار سمیعی امروز در بند همین دولت - مردان است. این نگاه مردانه تنها در باور مردان ریشه ندارد، بلکه نگاه زنان به زنان نیز چندان پالوده‌تر و پاکیزه‌تر نیست. (باتومی که در تجمع 22 خرداد توسط زنان بر پیکر زنان فرود آمد نشانی از این مدعاست). برداشتن این "شیشه کبود" که به قول مولانا، لاجرم دنیا را نیز در منظر ما تیره و کبود می‌سازد نیاز به تلاش بسیار دارد. جهد فرهنگی عمیقی می‌خواهد تا ما از جسد زنان دست برداریم و در کنار یک دیگر جهانی بسازیم عاری از تبعیض و اجحاف.

و دیدیم یکی از کوشندگان این عرصه در آستانه ورود به زندان است و دوستانش دل نگران اویند. دلارام علی را می‌گویم. او به جرم شرکت در یک تجمع مسالمت‌آمیز که خواهان حقوق برابر زنان و مردان بود، محکوم به حبس شده است. دو سال و شش ماه. دلارام علی مانند همه آزادی‌دوستان و برابری خواهان، خواستار حقوق برابر انسانی است. آیا این که فردی تعدد زوجات را نپذیرد، دیه و ارث و شهادت و... را مساوی بخواهد، مجرم است؟ آیا اگر زنی کتک خوردن توسط مردان را عملی غیر انسانی بداند مستحق حبس و بند و زنجیر است؟ حرکت آزادی‌خواهانه و مساوات‌جویانه زنان ایرانی با این موانع، متوقف نخواهد شد.

"کمپین یک میلیون امضاء علیه قوانین تبعیض آمیز زنان"، حرکت بسیار ارزنده‌یی است که انگشت خود را بر روی دردهای مزمن و اساسی این فرهنگ گذاشته است و این است که فریاد باورهای بیمار را بلند کرده است. این حرکت، دردها را بسیار طبیبانه تشخیص داده است و مشفقانه بر روی زخم‌های ناسور آن مرهم می‌گذارد. مرهم آگاهی بخشی. در فرهنگ لغات آیندگان به یقین می‌توان سراغ از کلمات "دولت - زنان"، "زنانه گی" و ... گرفت. شیرزنان عاقل و شجاعی چون دلارام علی، مریم ضیاء و ... طلیعه آن روز خجسته اند. دولت - مردان، لختی بیاندیشند

م - مهرابی

آ

در جهت سراسری کردن مبارزات
کارگران بکوشیم

روی آوری جنبش ها به رفرمیسم

از نخستین سالهایی که کارگران ایران (سال 1300 به بعد) سعی در متشکل شدن در تشکل های خود نموده و سرکوب شده اند تا به حال از پاننشسته و خواستار ایجاد تشکلهای خود هستند. در تمام این سالها، حکومتها همیشه کارگران را سرکوب و سعی کرده اند با نفوذ به تشکلهای کارگران، این تشکلهای را از درون تهی کرده و آن را تحت نفوذ خود در آورند. تشکلهایی که به عنوان تشکلهای زرد نزد کارگران معرف است.

کارگران و زحمتکشان جامعه که همیشه فقر و فلاکتی که نشأت از نظام سرمایه داری دارد گریبانشان را گرفته است. به خاطر نداشتن تشکلی که نماینده واقعی کارگران باشد، نتوانسته اند مطالبات خود را به طور واقعی در جامعه نمایندگی کنند. در عوض بورژوازی به خوبی توانسته در جهت منافع خودش، همیشه در مجلس و دولت و نماینده هایش را داشته باشد و در جامعه منافع خود را نمایندگی کرده و حفظ نماید. سیستم نظام سرمایه داری بر اساس بهره کشی از نیروی کار کارگران بنا شده و بر همین مبنا همیشه دو تفکر در جامعه خود نمایی میکند که نمایانگر تضاد کار و سرمایه است. هرگز هیچ کدام بدون دیگری وجود ندارد.

جایی که کارگران و زحمتکشان برای گذران زندگی و زنده ماندن از صبح تا شب کار میکنند تا لقمه ای نان برای زن و فرزندان خویش ببرند. با فروش نیروی کار خود به سرمایه دار {دولتی که حامی منافع کارگران نیست یعنی حامی سرمایه و سرمایه دار است} هر چه بیشتر به اندوخته های سرمایه داران اضافه میشود و کارگران روز به روز فقیرتر میشوند. شرایطی که سرمایه متکی به نیروی کار ارزان است و به شدیدترین شکل طبقه کارگر را استثمار می کند و حقوق انسانی آنان را پایمال می کند، کارگران راهی جز مبارزه و متشکل شدن ندارند. جامعه ای که خفقان و سرکوب جزیی از ساختار سرمایه داری است، سرمایه برای اینکه هم باید هر چه بیشتر استثمار کند و هم موجودیت خود را حفظ کند، سرکوب و دیکتاتوری لازم و ملزوم هم اند.

از بدو پیدایش تشکلهای کارگری، از سال 1300 به بعد به علت نفوذ عوامل دولتی و اطلاعات و غیره..... که سندیکای زرد به وجود آمده، تا به امروز با سرکوب کارگران به آنها اجازه داشتن هیچ نوع تشکلی که بتواند منافع آنان را پی گیری کند نداده اند. اما کارگران از پاننشسته و سعی در تشکل یابی هستند، برای همین سرمایه همانطور که در گذشته سندیکاها را تبدیل به سندیکای زرد نموده حالا روش خود را عوض کرده و سعی در منحرف نمودن کارگران دارد. به طوری که به علت خفقان و سرکوب شدیدی که در جامعه بیداد میکند بعضی از تشکلهای به رفرمیسم روی آورده خصوصاً که زمینه های مادی آن را طرح قراردادهای موقت ایجاد کرده است.

کارگران از ترس از دست دادن شغل و ترس از آینده و از طرفی نداشتن تشکل، بیشتر در تله رفرم افتاده و آن را قبول دارند و جنبش آنی و گرفتن بعضی از اصلاحات را پذیرفته و بورژوازی خوب توانسته تاثیر خودش را روی آنان بگذارد، یعنی جنبش همه چیز شده و هدف نهایی هیچ چیز.

ولی ما کارگران باید یاد بگیریم که اگر اعتصابی برای گرفتن حق و حقوقی راه انداخته ایم فقط اعتصاب کرده ایم تا حق و حقوقی را که پامال شده را بگیریم ولی اعتصاب از مبارزه آگاهانه جداست، یعنی کارگران برای رسیدن به حقوق انسانی شان، حقوقی که بتوانند در شأن یک انسان زندگی کنند مبارزه ای آگاهانه و پیگیر را میطلبند، در حالی که یک اعتصاب تنها برای رسیدن به یک مطالبه می باشد.

از طرفی به علت تحمیل قراردادهای موقت شرایطی به وجود آمده که رقابت بین کارگران زیاد شده و کارگران روز به روز پراکنده تر شده و هر کس فقط به فکر خود و خانواده اش می باشد. به همین دلیل تشکلهای به رفرمیسم روی آورده اند و همین روی آوری به رفرمیسم، کارگران را به عقب رانده و آنها یک دور باطل را طی میکنند. سرمایه از این شرایط نهایت استفاده را میبرد.

ادامه دارد

نسترن آقایی

دمکراسی و مبارزه طبقاتی/کتاب دوم: مبارزه طبقاتی در انگلستان/ فصل چهارم: پرولتاریا

پرولتاریا (قسمت اول)

(الف) بورژوازی و پرولتاریا

جامعه ی روستایی در انگلستان با الغاء رژیم سرواژ در قرن پانزدهم دچار تغییراتی شد و در کنار زارعین که به ارباب سهم مالکانه می پرداختند، کشاورزانی پدید آمدند که مالک زمین خود بوده و روی آن کار می کردند. برخی از ایشان در کار خود موفق بودند و به همسایگان کمتر موفق خود وام می دادند. هنگامیکه این همسایه ی بخت برگشته توانایی پرداخت وام خود را نداشت، زمین هایش در مقابل بدهکاریش از طرف دیگری تصرف شده و به زمین های متصرف ملحق می گشت. مالک جدید نیز در برخی موارد، همان شخص و خانواده ی او را در مزارع خود به کارگری استخدام می کرد. بدین سان بود که رفته رفته در ساختار طبقاتی روستا، باز هم تغییراتی حاصل شد و در کنار نجبای زمین دار و کشاورزان مالک، کارگران کشاورزی نیز پدیدار گشتند.

در نیمه ی اول قرن هیجدهم، زندگی در روستا از رفاه نسبی برخوردار بود و زارعان فقیر روستایی، زمین هایی را که از طرف مالکانش کشت نمی شد اجاره کرده و همراه با این اجاره، از حق چراندن دام در علفزار و جمع آوری هیزم اطراف مزارع نیز برخوردار بودند. بنابراین، هنوز این امکان وجود داشت تا زارعی با به کارگیری عقل معاش و صرفه جویی بتواند پس اندازی گرد آورده و رفته رفته، زمینی اکتیاع کرده و خود را به سطح یک زارع مالک بالا بکشد. اما، از اواسط قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم، به علت بالا رفتن قیمت زمین ها، شتابی دوباره در محصور ساختن زمین ها آغاز گشت که زارعان و کارگران را از حق چرای دام و جمع آوری هیزم محروم ساخت. با اینکه تولیدات کشاورزی با به کارگیری شیوه های نوین رو به تزاید گذاشت، اما دستمزد کارگران کشاورزی تنزل محسوسی یافت. «از سال ۱۷۶۰ به بعد، وخامت وقفه ناپذیری در وضع روستاهای فقیر پدید آمده بود، هر چند این دگرگونی به نحوی آرام و بی سر و صدا صورت می گرفت. طبقه ی فاقد زمین ... به نحو قابل توجهی گسترده شد، و نیروی انسانی ای را که برای رشد سریع صنعت انگلستان ضرورت حیاتی داشت، فراهم آورد [1]». اما تا زمانیکه انقلاب صنعتی به شتابی برسد که بتواند این نیروی کار آزاد شده از زمین را جذب کارخانه ها کند، زمان طولانی ای مانده بود و فقرا روز به روز فقیرتر می گشتند، تا حدی که از امرار معاش باز می ماندند و آواره ی روستاها و شهرها شده و دست به تكدی و راهزنی و دزدی می زدند. این شرایط معضل بزرگی برای انگلستان شد، چرا که رفته رفته این اوضاع اسفناک به آشوب و شورش هایی دامن می زد که ناشی از کمبود مواد غذایی بود. به خصوص زنان روستایی در این شورش ها نقش مهمی را بازی می کردند.

طبقات حاکم که از این شورش ها متوحش گشته بودند، به این نتیجه رسیدند که تنها با سرکوب مبارزات فقرا نمی توانند از این آشوب ها جان سالم به در برند. آنها در حله ی اول سعی کردند که الگوی تغذیه ی روستاییان را تغییر داده و ایشان را به خوردن نان سیاه و سوپ سبب زمینی عادت دهند. اما، روستاییان انگلستان حاضر نبودند به چیزی

کمتر از نان سفید گندم رضایت دهند. با شکست این طرح، عده ای از حکومتیان در منطقه ای به نام «اسپین هم لند» در ایالت برکشایر گرد هم آمدند تا با ترفندی جدید به این نابسامانی ها پایان دهند. این گروه در بررسی های خود تخمین زد که «یک کارگر مرد در هفته به سه گالون نان احتیاج دارد، در حالیکه یک زن یا یک بچه به یک گالون و نیم نان نیازمند است. چنانچه مزد مرد برای خرید این مقدار نان کفایت نمی کرد، برای جبران کمبود آن، مشمول دریافت کمک از محل عوارض ویژه ی تهیدستان، تا حد مورد احتیاج قرار می گرفتند، که البته این حد به بهای نان متغیر بود [2]». این تدبیر به قانون «حمایت از فقرا» معروف گشت که در سال ۱۷۹۵ میلادی به تصویب رسید. طبق این قانون، مسئولان محلی موظف بودند که برای جبران دستمزد کارگر کشاورزی یا برای ایشان ایجاد اشتغال کنند و یا ما به التفاوت را بپردازند.

با خراب تر شدن شرایط زندگی روستایی، قشر فقیر و نیازمند به کمک هزینه ی «حمایت از فقرا» رو به افزایش گذاشت. شرایط به صورتی در آمد که دستمزد کارگران تماماً توسط مسئولان محلی پرداخت می شد. بدین ترتیب مسئولان محلی اجرای قانون «حمایت از فقرا» در موقعیت بنگاه های کاریابی قرار گرفتند. بدینصورت که، هر کس نیاز به کارگر داشت به این مسئولان رجوع کرده و ایشان کارگر مورد نیاز کارفرما را تأمین می نمودند. نام «کارگران دوره گرد» از همین زمان باب شد، چرا که این کارگران هر روز به اقصاء نقاط یک بخش فرستاده می شدند. در عین حال، همین اوضاع بنوبه خود حاکمیت شکل جدیدی از رژیم سرواژ را به همراه آورد. چرا که کارگر هر بخش، تنها می توانست در منطقه ی خاصی زیر حمایت این قانون قرار گیرد و اگر برای پیدا کردن کار به بخش های دیگری نقل مکان می کرد، حق خود را از دریافت کمک خرجی از دست می داد. لازم به تکرار نیست که مسئولان بخش ها از پذیرفتن کارگران مهاجر امتناع می کردند. چرا که در صورت پذیرش مجبور بودند به خانواده ی او نیز کمک هزینه ی «حمایت از فقرا» را پرداخت کنند. پس بدین ترتیب، رژیم سرواژ، پس از بیش از دو قرن، به شکل دیگری، احیاء شد.

«از نظر طبقات بالا دست، نظام یاد شده محاسن فراوان داشت. آنان احساس می کردند که آنچه از محل عوارض ویژه به تهیدستان پرداخت می شود، نوعی صدقه است، و بنابراین آن را گواه نیکخواهی خود می پنداشتند. در عین حال دستمزدها در حد «بخور و نمیر» نگاه داشته می شد و این امر با استفاده از این روش عملی می ساختند که از نارضایتی تنها در آن حد باید جلوگیری شود که به انقلاب منجر نشود... قانون حمایت از فقرا موجب مسکنت کارگران شد و حس احترام به نفس را در آنها نابود کرد. این قانون به آنها آموخت که به «از خود بهتران» احترام بگذارند، و تمام ثروتی را که تولید کرده بودند، به استثنای حداقل آنچه برای معیشت شان لازم بود، به دست مالکان و مزرعه داران بسپارند [3]».

انقلاب صنعتی و نتایج آن

در قرن هیجدهم، علیرغم تسلط روابط سرمایه داری و استقرار حکومت وابسته به آن، اشکال و ابزار تولید تفاوت چندانی با قرون گذشته نداشت. عده ای پیشه ور ماهر همراه با اعضای خانواده و شاگردان خود در کارگاه های کوچک و متوسط به تولید پرداخته و به

بازرگانان سیاری که به روستای ایشان می آمدند، می فروختند. در برخی مواقع نیز این بازرگانان برای کالای مشخصی سفارش می گرفتند و آن را بین کارگاه های مختلف در یک منطقه تقسیم می کردند. در اثر رقابت این پیشه وران برای دریافت سهم بیشتری از سفارشات، برای تولید بیشتر دست به ابتکاراتی می زدند. از جمله ی این ابتکارات، ایجاد «خط تولید» بود. بدین صورت که کارفرما چندین کارگر ماهر را در زیر یک سقف جمع کرده و اجزاء کار را بین ایشان تقسیم می نمود. مثلاً اگر کارگاهی سفارش تولید سنجاق می گرفت، دیگر یک استاد کار آنرا از نوار فلزی تا کالای تمام شده به دست خود انجام نمی داد، بلکه کارگری نوار فلزی را می گسترده، دیگری آن را راست می کرد، سومی آن را می برید و چهارمی سرها را تیز می کرد و دیگران می بریدند و آخری صیقل می داد. بدین ترتیب بود که در «کار» تقسیم جدیدی شکل گرفت. همین سنجاق مورد مثال از همکاری حدود ۱۸ کارگر تولید می شد و هر کارگر جزئی از آن را انجام می داد. این خود به مهارت بیشتر کارگران در کار خود انجامید و نتیجه اش نیز افزایش چندین برابری تولید بود. این نوع کارگاه ها در تاریخ به نام «مانوفاکتور» خوانده شدند. مشخصه ی این شکل از تولید سرمایه داری این بود که اولاً «کار» بوسیله ی دست و ابزارهای قدیمی ساخته می شد، ثانیاً، در آن اجزاء تولید یک محصول از هم جدا شده و به ساده ترین شکل در آمده بود، و بالاخره اینکه، میان کارگران یک مانوفاکتور تقسیم کار انجام پذیرفته بود و هر کارگر، در جزئی از محصول نهایی دخالت داشت. از آنجایی که تولید مانوفاکتوری هنوز به قدرت بدنی و مهارت نیاز داشت، اکثر کارگران را مردها تشکیل می دادند.

با ساده تر شدن کار در مانوفاکتورها، رفته رفته ابزارهای نوینی اختراع گشتند تا در عوض کاریدی، همان کار را بصورت صنعتی انجام دهند. در سال ۱۷۶۰ میلادی، اولین ماشین ریسندگی پشم در یورکشایر اختراع گشت و به کار گرفته شد. دستگاه ریسندگی پنبه نیز با ۵ سال فاصله در لانکشایر آغاز به کار کرد. این دستگاه می توانست همزمان ۱۶ کلاف پنبه را بریسند. افزایش تولید نخ، فشار را بر کارگران بافنده افزود تا تولید خود را بالا ببرند. این فشارها با عکس العمل کارگران روبرو شده و ایشان نیز در مقابل کار بیشتر و سنگین تر، خواهان افزایش دستمزد شدند. در این زمان بود که اختراع دستگاه بافنده ای که بتواند جایگزین کارگران بافنده گردد، برای کارفرمایان، تبدیل به یک ضرورت شد. پس، اختراع شد و نخستین کارخانه ی صنعتی نساجی در سال ۱۷۷۱ میلادی آغاز به کار کرد. از این نمونه می توانیم نتیجه گیری کنیم که رشد ابزارهای تولید و در نتیجه نیروهای مولد، بر مبنای نیاز طبقه ی حاکم بر تولید و در جهت تأمین منافع آن تغییر می یابد.

کارخانه های صنعتی، همگی، در کنار رودخانه ها ساخته می شدند. چرا که، نیروی محرکه ی چرخ های این دستگاه ها از نوع هیدرولیکی بود. این محدودیت باعث گشت تا یک استادیار آزمایشگاهی، بنام «جیمز وات» در سال ۱۷۸۴ میلادی، ماشین بخار را اختراع کند. از دیاد تولید و لزوم رساندن کالاها به بازار فروش، صنعت حمل و نقل زمینی و دریایی را به استفاده از نیروی بخار سوق داد. که به نوبه ی خود، به تولید لوکوموتیو و تأسیس راه آهن انجامید. و این همه نیاز به استخراج بیشتر و سریع تر فلزات و سنگ آهن، از طریق مکانیزاسون به اختراع چدن و غیرو رسید.

به زودی در شمال انگلستان، آهن، ماشین و کارخانه، جای چوب، دستگاه های قدیمی و مانوفاکتور را گرفت. این یک تصادف نبود که انقلاب صنعتی از انگلستان آغاز گشت و به دیگر نقاط توسعه یافت. این اختراعات در محیطی انجام می گرفت که رشد مناسبات سرمایه داری به الگوی لیبرالی رسیده بود و طبق اصلاحات در روستا و بیکاری انسان های رها شده از ارباب و زمین، نیروی کار لازم را برای چنین جهشی آماده ساخته بود. همچنین، بر مبنای چنین تحولاتی، نظریه های اقتصادی لازم برای هر چه آگاهانه تر و منطقی تر نمودن حرکت سرمایه، مانند تئوری های «آدام اسمیت»، همراه با انقلاب صنعتی، انقلاب پولی و اعتباری را نیز جلو برده تا سرمایه های لازم برای خرید و به کارگیری چنین تکنولوژی های جدیدی را به تولید کنندگان برساند. کلیه ی این عوامل، دست در دست هم داده و انقلاب صنعتی در انگلستان را با چنان شتابی به پیش برد که «امواج [4]» آن را در کمتر از نزدیک به یک قرن، به تمامی اروپا، ایالات متحده و حتی روسیه و ژاپن رساند.

«انقلاب صنعتی خصلتی کارگری و شهری داشت و در اطراف شهرهای بزرگ پرولتاریای وسیعی را بوجود آورد که محکوم به زندگی در شرایط دردناک و سکونت در خانه های کثیف و محقر بود. سیستم لیبرال که شعارش بازدهی و سود بیشتر بود، تا مدتی با وضع هر گونه قوانین اجتماعی به نفع کارگران مخالفت ورزید. کارفرمایان از کارگران خود، اعم از مرد و زن و اطفال خردسال، کار بیشتر می خواستند و گاهی ساعات کار را به ۱۴ تا ۱۸ ساعت و آنهم در کارگاه هایی که اغلب غیر بهداشتی بودند و یا در دالان های زیر زمینی معادن که شرایط غیر انسانی داشتند، افزایش می دادند و این شرایط، کارگران را مجبور می ساخت که در خانه های پست و محقری که دستمزدشان اجازه پرداخت کرایه آن را می داد سکونت کنند. قربانیان این رژیم استثماری در زیر زمین ها و اتاق های زیر شیروانی منچستر و لیورپول و وایت چاپل بر روی هم انباشته شده بودند [5]». در سال ۱۸۴۴ میلادی، جمعیت لندن به دو میلیون و نیم نفر رسید. جمعیت دیگر شهرهای تولیدی چون منچستر و بیرمنگام نیز بالای یک میلیون شد. روستاها تخلیه گشت و ساختار جامعه ی انگلستان نیز دچار تحول گردید. اینک دو طبق اصلی سابق، یعنی مالکان و دهقانان، جای خود را به طبقات جدید و صنعتگر سپردند.

بورژوازی و پرولتاریا

استفاده از ماشین آلات صنعتی و پیدایش کارخانه های بزرگ، دنیای پیشین را دگرگون ساخت. با آزاد شدن زارعین از زمین و مهاجرت کارگران کشاورزی به شهرها، همراه با طبقه سرمایه دار صنعتی، پرولتاریا زاده شد، و شهرها، محل زندگی دو طبقه نواخته و وابسته به تولید صنعتی شدند. اگر در روستا سه طبقه ی مالکین، زارعین و کارگران کشاورزی وجود داشتند، در شهرها و زندگی صنعتی تنها دو طبقه در مقابل یکدیگر قرار گرفتند: پرولتاریا و بورژوازی!

مالکان زمین که عمدتاً از اشراف جدید بودند، از زندگی در کنار «نو کیسه گان» بورژوا، تجاری یا صنعتی، پرهیز می کردند. ایشان زندگی مجلل خود را در روستا به زندگی در شهرهای دود گرفته و کثیف، ترجیح می دادند. دو طبقه ی توانگر جامعه، فقط دارای یک وجه مشترک بودند، که آنهم مقاومت در مقابل خواسته های کارگران و

سرکوب مبارزات ایشان بود. آنها متفقاً به بهره‌کشی از کارگران کشاورزی و صنعتی می‌پرداختند و منافع طبقاتی‌شان ایجاب می‌کرد که طبقه کارگر را همواره در فقر و نکبت نگاه دارند. اما از دیگر لحاظ، هیچگونه قرابتی میان‌شان نبود.

محصولات کشاورزی مورد حمایت گمرکی قرار داشت. پنبه‌ی خام با قیمت گزاف به تولیدکنندگان می‌رسید و قانون ممنوعیت واردات غلات، هزینه‌ی زندگی و در نتیجه دستمزد کارگران را بالا نگاه می‌داشت. بیشترین سهم از ثروت اجتماعی، به شکل اجاره بهای زمین به جیب مالکان سرازیر می‌گشت و این، طبقه‌ی تولیدکنندگان صنایع را می‌آزرد. بخش مهمی از سرمایه‌داران خواهان برقراری تجارت آزاد بودند، در صورتیکه مالکان با حفظ تعرفه‌های بالای گمرکی برای حمایت از محصولات خود و اجاره بهای‌شان اصرار داشتند. پارلمان نیز به سبب قوانین انتخاباتی کهن، همچنان زیر نفوذ اشراف جدید و بورژوازی تجاری قرار داشت و ایشان از تصویب طرح‌ها و لایحه‌های مناسب برای پیشرفت برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی مورد نیاز کارفرمایان صنعتی جلوگیری می‌کردند. به همین مناسبت، تاریخ قرن نوزدهم انگلستان مملو از رویارویی این دو بخش از طبقه‌ی حاکمه می‌باشد و تا مدت‌مدیدی هر یک از ایشان، سعی در استفاده از نیروی طبقاتی کارگران علیه دیگری داشت.

در شهرهای دود گرفته و کثیف صنعتی، در بی‌قوله‌ها و سرداب‌ها، کارگران همراه با خانواده‌های خود، در فقر و بدبختی زندگی می‌کردند. محیط کار نیز غیر قابل تحمل بود. ساعات کار طولانی، گاه تا هیجده ساعت بطول می‌انجامید. فضای کارخانه‌ها آلوده و حرارت بالای ۵۰ درجه و بیشتر، تنفس را تقریباً غیر ممکن می‌ساخت. بیماری‌های عفونی و ریوی، جزئی لاینفک از زندگی اسفبار ایشان بود. با پیشرفت ماشین‌آلات، کارگران مرد اخراج شده و برای تولید از زنان و کودکان استفاده می‌بردند. زنان را با نصف دستمزد مردان و کودکان را در ازای خوراک و محل خواب به کار طاقت فرسا و می‌داشتند. گاه تا دو سوم نیروی کار را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند. با ظهور ماشین‌آلات جدید، در نظر اول اینگونه به نظر می‌آمد که چنین وضع فلاکت‌باری محصول ماشین‌آلات جدید است که روز به روز پیشرفته‌تر گشته و کارگران بسیاری را بیکار می‌کردند و برای کارگران شاغل موقعیت چانه‌زنی برای شرایط کار بهتر و دستمزد بالاتر را از ایشان دریغ می‌کردند. بنابراین نفرت کارگران از شرایط دردناک خود متوجه ماشین‌ها می‌شد و مبارزه‌ی کارگران در این مرحله به شکل خرد کردن و خرابکاری ماشین‌آلات بود.

برتراند راسل، در کتاب خود به نام «آزادی و سازمان»، شرایط کار کودکان را اینگونه به تصویر می‌کشد: «نابلئون را برف‌های روسیه و کودکان انگلستان شکست دادند. آن نقشی که بوسیله‌ی برف‌های روسیه ایفا گردید مورد قبول واقع شد، زیرا می‌توانست به قدرت پروردگار منسوب شود، لکن نقشی که بوسیله‌ی کودکان انگلستان ایفا گشت به سکوت برگزار شد و به بوته فراموشی قرار گرفت... در مورد کار کودکان دو نظام وجود داشت: نظام قدیمی شاگردان فقیر، و نظام جدید کودکان «آزاد». نظام قدیمی بدین ترتیب بود: در لندن و در برخی مکان‌های دیگر، هنگامیکه یک مرد کمک مربوط به رفاه فقرا را دریافت می‌کرد، بخش مربوطه ادعا می‌کرد که حق انحصاری استفاده از

فرزندان او را تا سن بیست و یکسالگی به آن بخش تعلق دارد... کودکان به شاگردی برخی از کارخانه داران در آمدند، در حقیقت تا سن بیست و یکسالگی جزو اموال آنها به شمار می آمدند. چنانچه کارخانه بطور شبانه روزی به کار خود ادامه می داد، کودکان در دو نوبت دوازده ساعته استخدام می شدند، و هر تختخواب روز به یک کودک و شب به کودک دیگر تعلق می گرفت. اینان کودکان نیک بخت تر بودند. در کارخانه هایی که شب هنگام تعطیل می شدند، فقط یک نوبت کار وجود داشت، و کودکان احتمالاً مجبور بودند که روزی پانزده تا شانزده ساعت کار کنند... علاوه بر آن، استخدام شاگردان هر روز بیش از پیش جای خود را به کودکان «آزاد» سپرد. یعنی کودکانی که به دستور والدینشان به کار گماشته می شدند، هر چند آنان از حق شرعی زندگی بخور و نمیر محروم نشده بودند ... هنگامیکه کودکان به صورت کارگران مزدور در آمدند، زندگی کاری آنها از زندگی کاری شاگردانی که قبلاً توصیف گردید، کمی تفاوت پیدا کرد. آنان در ساعت ۵ یا ۶ بامداد از در کارخانه وارد می شدند و ساعت ۷ یا ۸ بعداز ظهر آنجا را ترک می کردند و این برنامه شبانه ها را نیز شامل می شد. در تمام این مدت کودکان مذکور در مکان هایی که درجه حرارتش میان ۷۵ تا ۸۵ درجه بود، زندانی می شدند. تنها اوقات استراحتی که در خلال چهارده یا پانزده ساعت کار مداوم داشتند، اوقات صرف غا بود، که حداکثر آن نیم ساعت برای صبحانه و یک ساعت برای نهار بود. لکن داشتن ساعات منظم غذاخوری امتیازی بود که فقط به بزرگسالان تعلق داشت؛ اگر کودکان هفته ای سه یا چهار روز ساعات منظم غذاخوری داده می شد، واقعاً در نظر آنها همچون یک تحول بزرگ جلوه می کرد. آنان هنگام صرف غذا به جای رسیدگی به ماشین که در حال کار کردن بود، به نظارت ماشین بی حرکتی می پرداختند و ضمن آن کار، در میان غبار و بخار و دود کارخانه غذای خود را می بلعیدند. کودکان پس از مدتی که در کارخانه کار می کردند دیگر مزه غذایی را که در آنجا صرف می کردند، احساس نمی کردند. دود و غبار ریه های آنان را خراب می کرد. وقتی خودشان نمی توانستند آلودگی ها را قی کنند، داروهای قی آور مجاناً به آنها داده می شد [6].»

در سال ۱۸۰۲ میلادی، سیر رابرت پیل از حزب محافظه کار لایحه ای را در پارلمان به تصویب رساند که مقرر می کرد که کار کودکان به دوازده ساعت در روز تقلیل یابد و شیفت شب از ایشان استفاده نشود. همچنین کارفرما موظف می گشت هر سال یکدست لباس نو به ایشان بدهد و اطاق پسرها و دخترها را از هم جدا سازد. همچنین روزهای یکشنبه آنها را به مدرسه انجیل فرستاده تا تعلیمات دینی ببینند و برای نظارت بر حسن اجرای این قانون، سالی یکبار از طرف مقام های کلیسایی مورد امتحان قرار گیرند. نمایندگان کارفرمایان با اعتراض فراوان علیه تصویب این قانون اقدام کردند، اما از آنجائیکه موفق نشدند از آن جلوگیری کنند، با تصویب تبصره ها و استثنائات آن را بسیار رقیق نموده و جالب اینجاست که همین قانون رقیق شده نیز هرگز اجرا نشد.

شرایط و ساختار سیاسی در اوایل قرن نوزدهم

قدرت سیاسی، پس از انقلاب ۱۶۸۸ میلادی و شکست حکومت مطلقه استوارت ها بطور کلی بین دو نیروی بورژوازی تجاری و اشرافیت جدید تقسیم گشته و تمرکز یافت. علیرغم استیلاي حکومت پارلمانی، سلطنت مشروطه، به دلیل نظام انتخاباتی فرسوده ی قدیمی،

نمایندگان طبقه اشرافیت اکثریت قریب به اتفاق مجلس عوام و مجلس اعیان را زیر کنترل داشتند و بی شرمانه از قدرت پارلمان برای پیشبرد اهداف خود و حفظ نظام سیاسی موجود استفاده می کردند.

احزاب سیاسی در انگلستان، در قرن هیجدهم و در مخالفت و یا موافقت با خاندان استوارت شکل گرفتند. «حزب توری» یا محافظه کاران، از مالکان عمده و هواداران شان تشکیل می گشت که برای حفظ منافع و امتیازات اشرافیت از هر گونه تغییری در نظام اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ممانعت کرده و طرفدار مداخله ی سلطنت در امور حکومتی بودند. این حزب از زمان انقلاب فرانسه تا سال ۱۸۳۰ میلادی در قدرت بود. در مقابل، «حزب ویگ» یا آزادیخواهان، از بازرگانان و صنعتگران لیبرال تشکیل می شد که خواهان تغییرات و اصلاحات در امور سیاسی و اجتماعی بودند تا بتوانند منافع و اهداف طبقه سرمایه دار را پیش برده و به همین دلیل خواهان محدود کردن قدرت سلطنت و اشرافیت بودند. ایشان «مجلس عوام» را سمبای آزادیخواهی خود قرار داده بودند.

«در اوایل قرن نوزدهم، توری ها بطور کلی از ویگ ها ذکاوت و دانایی شان کمتر بود. اصل مهم آنها، یعنی مخالفت با فرانسه و تمام عقاید فرانسوی، اصلی بود که نه تفکر آگاهانه را طلب می کرد و نه تحریک و تحریض را. چنین می پنداشتند که قبل از آنکه ژاکوبین ها افکار و اذهان مردم را مسموم کنند همه چیز بر وفق مراد بوده است، و اکنون که ناپلئون بطور امن در سنت هلن محبوس بود، تنها اقدام لازم همانا سرکوب کردن فوری هرگونه تمایلی به بازگشت افکار مضر انقلابی، چه در داخل و چه در خارج از کشور بود. آنان هم نسبت به کلیسا وفادار بودند و هم به پادشاه، هر چند که وجود «جورج چهارم» را مزاحم و مانعی در راه خود تلقی می کردند. آنان به حق الهی سلسله مدارج، و به اهمیت احترام فرودستان به فرادستان اعتقاد داشتند. آنان نسبت به منافع کشاورزی روح موافق داشتند، و بسیار مشتاق بودند که انگلستان بتواند از لحاظ مواد غذایی خود بسندگی داشته باشد. البته آنان با تعلیمات عمومی، آزادی مطبوعات، و نطق هایی که مردم را علیه حکومت تحریک می کرد، مخالف بودند... یکی از بزرگمردان آنها دوک ولینگتون بود، و این شخص در کار جنگ موفقیتی بیشتر از آن بدست آورد که بعدها در کار سیاستمداری کسب کرد.

...ویگ ها بسیار جالب تر و دارای ماهیتی پیچیده تر بودند. از آنجایی که قدرت خود را مدیون انقلاب موفق علیه پادشاه بودند، هرگز از وفاداری بی چون و چرای توری ها پیروی نمی کردند. و از آنجا که خاندان «هانووری ها» را وارد کرده بودند، آنها را در برابر خود همچون خادمین مزدور احساس می کردند، و چنانچه از ایشان احساس رضایت نمی کردند، از خدمت مزخص شان می ساختند [7].»

شرایط سیاسی جامعه نیز از هراس طبقات حاکمه نسبت به وقوع انقلابی مانند انقلاب فرانسه شکل گرفته بود. هرگونه موافقتی با نظرات فرانسوی و انقلابی جرم محسوب می شد و اگر به کسی مظنون می شدند، فوراً به حبس های طویل المدت محکوم می ساختند. اما در همین شرایط، برخی از شخصیت های حزب ویگ نیز که از «خودی ها» محسوب می گشتند، اجازه داشتند که به راحتی در مورد اصلاحات سخن گفته و سخنرانی های داغ ایراد کنند و به نفع آزادی و تغییر سنت ها شعار بدهند. چرا که اکثریت حگام بر

این واقعیت آگاه بودند که ویگ ها نیز چون توری ها، نظام سلطنتی را برای حفظ نظم طبقاتی واجب دانسته، حتی اگر برای شخصیت های سلطنتی و دربار اخترامی قائل نبودند.

در اثر مقاومت توری ها با هرگونه برنامه اصلاحی ویگ ها در پارلمان، شکست سیاست لیبرالیسم برای همگان روشن شد. به همین دلیل تمایلات رادیکال در میان لیبرال های حزب ویگ پا گرفت. لیبرال های رادیکال بردباری خود را از دست داده بودند، چرا که به عینه می دیدند که مقاومت اشراف در مقابل برنامه های اقتصادی و اجتماعی آنان از ازدیاد ثروت جامعه و رفاه عمومی جلوگیری می کند، در صورتیکه با ازدیاد جمعیت کارگران و شرایط نکبت بار زندگی آنان، خطر عظیمی طبقات حاکمه و توانگر را تهدید می کند». جامعه ویگ در برابر کجروی های رادیکال ها بردبار بود، مشروط بر اینکه این کجروی ها با کاوت و دانش و یا ترکیبی از نَسَب و ثروت همراه می بود. بایرون ابتدا به سادگی توانست خود را با این جامعه هماهنگ سازد. هنگامیکه اولین و تنها نطق خود را در مجلس لُردها، در دفاع از بلواگران لاری [8] که با نهایت سبوعیت و خشونت مجازات شده بودند، ایراد کرد، هیچکس ظنّ بدی درباره او پیدا نکرد، و البته این امر تا حدی به این علت بود که نطقش همچون گفتاری بی نفو و بی تأثیر تلقی گردید... شلی، که اگر چنان راهی را در پیش نمی گرفت استعداد و دانائیش وی را در نظر آنها آدم شایسته ای می ساخت، از همان ابتدا از جامعه ی ویگ ها طرد شد. زیرا عمل یک دانشجو که استاد خود را به الحاد بکشاند، اگر شرارت آمیز نمی بود، باری قطعاً زشت محسوب می گردید... ویگ ها به خاطر داشتند که حتی اشراف لیبرال سر خود را بوسیله ی روبسپیر از دست داده بودند. همیشه می دانستند که چه کسانی را از خود بدانند و چه کسانی را از خود ندانند. و این عمل را موکداً در مورد شلی انجام داده بودند [9].»

بر بستر چنین شرایط اجتماعی و سیاسی ای بود که طبقه کارگر از دوران طفولیت و لِح بازی با کارفرما و انهدام ماشین آلات رفته رفته بیرون می آمد و می رفت که با نیروی اتحاد طبقاتی خود، جامعه ی سرمایه داری را دگرگون سازد. هر چند که طبقه کارگر انگلستان، برخلاف کارگران فرانسه هم دوران خویش، و یا روسیه ی چند دهه ی بعد، هرگز سرنگونی این نظام را به مخیله ی خود راه نداد.

(ب) جنبش کارگری و سوسیالیسم رابرت اوئن

شرایط و اشکال اولیه مبارزات طبقاتی

جنبش کارگری در نتیجه ی مقاومت کارگران در مقابل استثمار نیروی کار شکل گرفت. همانطور که مارکس در آثار خود، و به خصوص «کاپیتال» نشان داد، آنتاگونیسم طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی در همان واحد تولید شده (کالا) نهفته است. اینکه ارزش اضافی تولید شده، در روابط سرمایه داری، توسط بورژوازی مصادره می شود، نشانگر قهری است که بر پرولتاریا اعمال می شود. پس جای تعجب ندارد که از لحاظ تاریخی، جنبش کارگری از همان بدو برقراری روابط سرمایه داری شکل گرفته باشد.

این جنبش در حله ی اول در قالب اتحادیه های اصناف پیشه وری، در اواخر قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم پدیدار گشت. این اتحادیه ها متشکل از استادکاران، یا به عبارت جدیدتر، از کارگران متخصص رشته های گوناگون، چون نجاران، آهنکاران، معماران و دیگر متخصصان بودند که کارگران غیر متخصص و روزمزد را در میان خود جای نمی دادند. در نتیجه، قدرت این اتحادیه ها نیز چندان نبود که کارفرمایان و قانون گذاران را وادار به مقابله همه جانبه کند. لیکن از اواخر قرن هیجدهم، زمانیکه انقلاب صنعتی کارگاه های کوچک صنایع دستی را به کارخانه های بزرگ تبدیل نمود، و بعضاً هزاران کارگر را در یک واحد تولیدی جای داد، جنبش کارگری نیز محتوا و شکل جدی تری به خود گرفت. وقوع انقلاب فرانسه نیز مزید بر علت شد و کارفرمایان و حکومت بورژوازی را به نسبت به عواقب این جدال هراسناک نمود. از آن زمان به بعد، آنتاگونیسم نهفته در روابط کار و سرمایه، شکل آشکارتری یافت و هر سه قوه ی حکومت بورژوازی را وادار به برخورد و سرکوب علنی رهبران و فعالان کارگری نمود. در این دوران بود که الگوی اجتماعی لیبرالیسم، که در مقابل تشکل های سرمایه داران (حکومت و احزاب سیاسی و اتحادیه های کارفرمایی) جایی برای تشکلات دمکراتیک (مردمی) و بخصوص کارگری نداشت، در هم ریخته شد و اتحادیه ها و دیگر تشکلات کارگری در مقابل حکومت اشراف و بورژوازی قد علم کردند. با چنین شرایطی، دیگر حکومت بورژوازی نمی توانست در مقابل جنبش کارگری بی تفاوت باشد و از ترس فروپاشی نظام سرمایه داری، ناچار به تظاهر علنی قهر گردید و نیروهای سرکوب خود را وارد میدان ساخت.

در سال ۱۷۹۹ میلادی لایحه ای از طرف «پیت»، نماینده ی سرشناس حزب توری، بنام قانون «اتحاد» به پارلمان ارائه شد که در آن ایجاد هر گونه اتحاد و یا تشکیلاتی را میان کارگران غیر قانونی دانسته و در صورت بازداشت و محکومیت، اتحادیه گران حق هیچگونه تجدید نظر و استیناف نداشتند. طبق این لایحه، که با سرعت به قانون تبدیل شد، هر گونه فعالیت اتحادیه ای جرم محسوب شده و به سه ماه حبس منتهی می گشت. طبقه حاکمه از جنبش کارگری به طوری هراسناک گشته بود که در کشور قانونمندی چون انگلستان، ناچار به مراجعه به قوانین قرون وسطایی «دسیسه کاری و شر خری»، مصوب سال ۱۳۰۵ میلادی شده بود. طبق این قانون، دادگاه ها اجازه داشتند فعالان کارگری و اتحادیه گران را به دو سال حبس محکوم کنند.

در عکس العمل به چنین خشونت آشکاری، جنبش کارگری و تشکلات آن شکل زیر زمینی به خود گرفتند. البته حاصل این امر از رشد و توسعه ی سریع اتحادیه ها جلوگیری کرد، اما به رادیکالیسم آنان افزود. اعتصابات و اعتراضات کارگری در اثر درگیری با مأموران حکومتی و چماقداران کارفرما، عموماً به خشونت و آشوب می کشید. مثلاً در سال ۱۸۱۲ میلادی، در اعتصاب کارگران بافنده، کمیته رهبری آن بازداشت شد و ایشان به جرم «اتحاد» از چهار تا هیجده ماه حبس محکوم شدند. و یا در سال ۱۸۱۸ میلادی، رهبران اعتصابی کارگران ریسنده به جرم «دسیسه و شر خری» به دو سال حبس محکوم گشتند. البته اینها فقط مثال هایی از اعتصاب های مهمتر آن دوران بودند، اما حقیقت آنست که بین سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۱۹ میلادی تعداد بیشماری از این درگیری ها و تشنجات

بوقوع پیوست. همچنین انواع این اعتراضات نیز متنوع بود. فردریش انگلس در کتاب معروف خود [10] مثال های هولناکی از آتش سوزی های کارخانجات و قتل ها و ترورهای آن زمان آورده است. از آنجا که کارگران از آگاهی بسیار کمی برخوردار بودند و شرایط ناهنجار زندگی خود را به طمع کارفرما و ماشین آلات بی جان کارخانه نسبت می دادند، مبارزاتشان از خرابکاری ها و اقدامات فردی تا اعتراضات جمعی را در بر می گرفت. اما بدون استثناء، هر بار با سرکوب های شدید چماقداران و مأموران حکومتی روبرو می گشتند.

آزمایشات اجتماعی رابرت اوئن

اما در اواخر قرن هیجدهم و اوایل قرن نوزدهم، با آشکار شدن دائمی بودن تقابل طبقاتی در نظام سرمایه داری، عده ای از سرمایه داران به این نتیجه رسیدند که تنها با تکیه بر ابزار سرکوب نمی توان نظام سرمایه داری را حفظ نمود و می بایست در جهت تقلیل شدت و حدت آن بر آمد فردی بنام «رابرت اوئن» که کارخانه دار موفقی بود، در سال ۱۸۱۲ میلادی، تحت تأثیر شرایط وخیم زندگی کارگران و مبارزه ی طبقاتی ایشان برای حداقل زندگی انسانی قرار گرفت و شرکای خود را راضی به قبول اصلاحاتی در شرایط کاری و مدیریت نیروی کار کرد. او، در این سال، دیدگاه خود را در کتابی بنام «نگرش جدید به اجتماع» منتشر ساخت. «نویسنده در این کتاب سعی دارد نشان دهد که برای بهبود وضع انسان باید نخست متوجه بود که وی آزاد نیست [11] بلکه محصول محض محیط خویش است. پس برای بهبود وضع انسان ها باید در آغاز محیط وی را بهبود بخشید و از این راه در آن واحد هم حکومت کامیاب و هم برقراری مناسبات صحیح میسر گردد» [12].

رابرت اوئن در این زمان در مجتمع تولیدی خود بنام «نیو لانارک» با به کار بستن اصل فوق به موفقیت های شگفت انگیزی دست یافته بود. برتراند راسل، اقدامات او را اینگونه تشریح می کند: «در نیو لانارک، اهداف اوئن همچنان معتدل بود، و موفقیتش عظیم. ابتدا به نصب پیشرفته ترین ماشین آلات همت گماشت و مدیر لایقی را به کار گرفت. سپس دزدی را که در آن زمان رواج داشت بدون مجازات قانونی سنگین ریشه کن کرد. آنگاه به اوضاع مربوط به باده نوشی پرداخت: چند تن گشتی را شب هنگام در خیابان های لانارک [13] به مأموریت گماشت تا موارد مربوط به باده نوشی را گزارش دهند، و برای آنها جریمه ای تعیین کرد. در ظرف چند سال، تا حدی با این روش و تا حدی بر اثر نفوذ شخصی اش موفق گردید که به استثناء روز عید تقریباً باده نوشی را در سراسر «نیو لانارک» متوقف سازد. بر پاکیزگی خیابان ها اصرار می ورزید. به منظور تشویق و تحریض عادات سازنده در کارخانه ها، طرح عجیبی را ابداع کرد. تکه هایی از چوب را در اختیار گرفت و چهار سمت آنها را به ترتیب با رنگ های سیاه، آبی، زرد و سفید رنگ کرد. سیاه برای بد، آبی برای نه خوب و نه بد، زرد برای خوب، و سفید برای عالی تعیین شد. هر یک از این تکه ها بطور چشمگیری نزدیک هر کارگر قرار می گرفت و نشان می داد که کار و رفتارش سزاوار چه رنگی است. با نهایت تعجب این روش بسیار موثر افتاد و سرانجام تقریباً همه کارگران سزاوار رنگ زرد و سفید بودند» [14].

اوئن همچنین در مجتمع «نیولانارک» قوانین کار مخصوص به خود را وضع نموده و به اجرا گذارده بود. او از به کار گیری کودکان خردسال جلوگیری کرده و برای بزرگترها، در کنار کارخانه، مدارس و مراکز تفریح و آموزش تأسیس کرد. دستمزد کارگران بزرگسال را تثبیت کرد و به مشکلات و نیازهای اقتصادی و اجتماعی ایشان رسیدگی نمود و ساعات کار را به ده ساعت و نیم در روز کاهش داد. او در نتیجه ی این اقدامات، سود سرشاری را نصیب خود و شرکایش نمود و به ایشان و دیگران ثابت کرد که عقل سلیم حکم می کند که کارگران را برای بالا بردن بازدهی کارشان، باید در رفاه نگاه داشت.

از منظر دیگری هم رفاه برای کارگران به نفع کارفرمایان و نظام سرمایه داری بود که اوئن به آنها گوشزد می کرد. هالووی می نویسد: «بنظر وی دلیل (بحران های اضافه تولید حاصل از ماشینیزم) این است که کارفرمایان تولید کارخانه ها را برای فروش تولید تمام شده، که اغلب اوقات تولید اجناس لوکس نیستند - تنظیم کرده اند در صورتیکه برای خرید این تولیدات ثروتمندان مشتری نیستند بلکه کارگران تهی دست خریدار می باشند. اوئن نتیجه می گیرد: کارگران قادر نیستند بنا بر دلایل ریاضی با دستمزد خود حاصل کار خود را خریداری کنند» [15] همانطور که می بینیم، اوئن هسته ی اولیه و منطق طرح «دولت رفاه» را یک قرن قبل از «کینز» فرموله کرده بود.

تجربیات سیاسی رابرت اوئن

با چنین دیدگاه و تجربه ای، رابرت اوئن در سال ۱۸۱۵ میلادی، قدم به حوزه ی سیاست و اجتماع نهاد و برای تصویب لوایحی اصلاحی برای بهتر کردن شرایط کار و زندگی کارگران وارد فعالیت شد. از آنجایی که اوئن خود سرمایه دار موفقی بود، توانست حسن ظن کارفرمایان، حکومتیان و اعضاء پارلمان را جلب کند. «سیر رابرت پیل» که در سال ۱۸۰۲ میلادی توانسته بود «قانون کارخانه» را به تصویب پارلمان برساند، برای طرح لایحه ای با خطوط اصلاحی اوئن اعلام آمادگی کرد. با پخش خبر انتلاف «پیل - اوئن»، کارفرمایان به سرعت مخالفان سیاسی پیل را برانگیخته تا جبهه ی مخالف اصلاحات را تشکیل دهند. پیل که سیاستمداری با تجربه بود و شیوه ی کار پارلمانی را می شناخت، تصمیم گرفت طرح لایحه را به تأخیر بیندازد و کار را با تشکیل کمیته ای برای رسیدگی به امور مطروحه در لایحه آغاز کند. کارفرمایان که مخالف کوتاه کردن ساعات کار و هزینه های آموزشی و تفریحی بودند، با مطرح کردن عدم توانایی رقابت با کالاهای مشابه خارجی و خطر ورشکستگی به مقابله پرداختند. ایشان حتی نظرات تخصصی از پزشکان ارائه دادند که کار طولانی و نزدیک به ۱۴ ساعت در روز برای جسم و روان کودکان سودمند است. بدین صورت ایشان موفق شدند در تصمیم گیری کمیته ی رسیدگی تأثیر گذارند. تلاش های کارفرمایان و مخالفان سیاسی پیل باعث شد که طرح لایحه تا سال ۱۸۱۸ میلادی به تعویق بیافتد. بالاخره در این سال لایحه ای به پارلمان تسلیم شد که نسبت به لایحه ی اولیه تفاوت فاحشی داشت تا بتواند با مخالفت کمتری روبرو شود. این لایحه در مجلس عوام به تصویب رسید، اما در مجلس اعیان شکست خورد. بالاخره در سال ۱۸۱۹ میلادی، لایحه ی دیگری که فقط کار در کارخانه های پنبه ریزی را شامل می شد به تصویب هر دو مجلس رسید. اما در این مورد هم انتظارات اوئن برآورده نشد.

طبق این قانون حداقل سن به ۹ سالگی ارتقاء یافت و ساعات کار به سیزده ساعت و نیم در روز تقلیل پیدا کرد. و وظیفه ی نظارت بر حسن اجرای این قانون نیز به روحانیون و دیوان سالاران سپرده شد. بعبارت دیگر، نه قانون محتوایی اصلاحی چندانی داشت و نه اجرای آن تضمین گشته بود. اوئن نیز دلسرد از فعالیت سیاسی ۵ ساله ی خود برای بهتر ساختن شرایط کار و زندگی کارگران، کار پارلمانی را رها کرد و به جستجوی شیوه های دیگری برای پیشبرد عقایدش پرداخت.

رابرت اوئن، در سال ۱۸۲۰ میلادی اعلامیه ای خطاب به کارگران صادر کرد. در این اعلامیه او به طبقه ی کارگر گوشزد کرد که برای بهتر کردن شرایط کار و زندگی خود نباید دل به کارفرمایان و حکومت ببندند و تنها با اتکاء به نیرو و اتحاد خودشان می توانند به نتیجه برسند. او از آنها خواسته بود تا با تشکیل اتحادیه ها و جمعیت های کارگری سعی در ایجاد اردوگاه های کاری همچون «نیولانارک» کنند و کارفرمای خویش شوند. با چنین اقدامی، محبوبیت او در میان کارفرمایان و حکومتیان و سیاستمداران هر دو حزب سقوط فاحشی نمود و باعث گشت بسیاری از حامیان لیبرالاش او را ترک کنند.

(ج) جنبش اتحادیه ای و تعاونی

رادیکال ها و شکست الگوی سیاسی لیبرالیسم کلاسیک

اعلامیه ی اوئن چیزی بیش از عصیان یک خیرخواه بود. او در حقیقت شکست ادعاهای لیبرالیسم کلاسیک را در برآوردن شعارهایش اعلان نمود. او همچنین نشان داد که برخلاف ادعای لیبرالیسم، حکومت نه نهادی «دور پیشه»، که ارگانی طبقاتی است که حافظ منافع طبقات حاکم است. همچنین نشان داد که گروهی از طبقه حاکمه نیز منافع خود را در بقاء شرایط موجود ندیده و با شناسایی و تکیه بر نیروی نهفته در مبارزات کارگران علیه نظام حاکم حکومتی - یعنی تفوق ائتلاف مالکان و سرمایه داران تجاری بزرگ - خواهان تغییراتی رادیکال در آن می باشند.

در همین اوان لیبرالیسم نیز از درون خود شاهد پیدایش دیدگاهی رادیکال بود. عده ای از ایشان با نگاه به نتایج اجتماعی تشدید فقر و گرسنگی، تداوم چنین وضعی را غیر «سودمند» ارزیابی کرده و خواهان تلطیف «دو قطبی» شدن جامعه گشتند. همانطور که در بالا به آن اشاره شد، زمینه ی عینی چنین تمایلاتی به علت مقاومت مالکان و تجار بزرگ در تنزل تعرفه های گمرکی بود که با بالا نگاه داشتن قیمت غلات، باعث گرانی ارزاق و اجاره گشته بودند. و تا زمانیکه تفوق چنین ائتلافی در هیئت حاکمه تداوم داشت، سرمایه دار صنعتی مجبور به پرداخت هزینه ی هنگفتی برای اجاره زمین کارخانه به مالکان و دستمزدهای بالا به کارگران بود و در نتیجه بر قیمت تمام شده ی کالا می افزود. تجربیات اشخاصی چون رابرت اوئن، ایشان را متقاعد ساخته بود که اتخاذ سیاست چانه زنی با محافظه کاران، آنها را به جایی نمی رساند و نیازهایشان را بر آورده نمی کند. لیبرال رادیکال ها به این واقعیت پی برده بودند که برای پیشبرد اهداف و تأمین منافع خود می بایستی با استفاده از نیروی لایزال طبقه کارگر، شرایط را به نفع خود دگرگون سازند.

رادیکال ها و شکست الگوی اجتماعی لیبرالیسم کلاسیک

«فرانسیس پلیس» ، که از لحاظ نظری از طرفداران فیلسوف شهیر «رادیکالیسم»، «جرمی بنتام» ، موسس مکتب «اصالت سودمندی» [16] بود و همراه با جان راسل و دیگران، حلقه‌ی یاران او را تشکیل می‌دادند، پژوهش‌هایی را در مورد «قانون ضد اتحاد» به عمل آورد و توانست «جوزف هیوم» را، که او نیز در سیاست از پیروان لیبرال رادیکالیسم بود، متقاعد سازد تا زمانیکه طبقه کارگر نتواند به صورت قانونی خود را متشکل کند و به میدان مبارزه بیاید، بورژوازی صنعتی نیز نخواهد توانست محافظه کاران را وادار به عقب نشینی کند. پس، این دو به اتفاق، طرحی را آماده ساختند تا با اجرای زیرکانه‌ی آن بتوانند قانون «ضد اتحاد» را لغو کنند تا در نتیجه کارگران بتوانند به صورت قانونی و علنی تشکلات خود را شکل دهند. هیوم بلافاصله مشغول به کار شد. بالاخره در سال ۱۸۲۴ میلادی، موفق گردید از طریق یک اقدام پارلمانی، آزادی کامل اتحاد کارگران را تأمین کند. «در آن روزها، حتی حکومت هم توجه چندانی به کسب و کار مبذول نمی‌داشت، و هیوم، با حفظ آرامش خویش، نه تنها اعضاء پارلمان، بلکه توانست وزیران کابینه را از توجه به آنچه می‌گذشت مانع گردد. این شیوه‌ی عمل آنچنان زیرکانه و آرام بود که طبقه‌ی کارگر نیز تقریباً از آن غافل ماند. [17]

در اثر بحران ۱۸۲۵ میلادی، و بیکاری و افت دستمزدها، کارگران دست به اعتصاب عظیمی زدند و با کمال تعجب دیدند که بازداشت شدگان از دادگاه‌ها با احکام بسیار سبکی بیرون می‌آیند. همه متحیر و شگفت زده بودند و از خود سؤال می‌کردند که «چه اتفاقی افتاده است؟» تازه در این هنگام بود که ناگهان کارفرمایان و اعضاء پارلمان از خواب غفلت بیدار شدند. اما دیگر دیر شده بود. در همین فرصت کوتاه، اتحادیه‌های کارگری بيشماری تشکیل گشته و قدرت یافته بودند. غول از چراغ بیرون آمده بود و بازگرداندنش دیگر غیر ممکن می‌نمود. پس بورژوازی به تقلاً افتاد و با تصویب قوانینی سعی در مخدوش کردن قانون هیوم بر آمد. بطور مثال، ایشان توانستند قانونی به تصویب برسانند که کارگران حق ندارند هنگام مذاکرات دستجمعی برای کارفرما «ایجاد مزاحمت» کنند. «ایجاد مزاحمت» برای کارفرما جرم محسوب گشته و تا سه ماه زندان داشت. و یا قوانین دیگری از همین نوع که برای آزار و اذیت و تهدید نمایندگان اتحادیه‌ها در مذاکرات به کار می‌آمد. اما دیگر بیش از این کاری از دست‌شان بر نمی‌آمد. اتحادیه‌ها بسیار قوی گشته بودند و هر اقدام جدی‌ای علیه ایشان، بهای گزافی را به بورژوازی و حکومت لیبرال تحمیل می‌کرد.

بدین ترتیب الگوی اجتماعی لیبرالیسم در هم شکست. اینک «افراد مجرد» در سازمان‌های طبقاتی خود متشکل گشته بودند. بورژوازی، همچنان از طریق احزاب و پارلمان، دادگاه‌ها و دولت، اعمال قدرت سیاسی می‌کرد، اما بر خلاف گذشته، پولتاریا نیز، هر چند محدود و بدوی، اما در سندیکاها و اتحادیه‌ها از خود دفاع می‌کرد [18].

در اینجا تأکید می‌کنیم که: لیبرالیسم، بر خلاف ادعای مبلغین اش، نه تنها مترادف با «دمکراسی» نیست، بلکه در نقطه‌ی مقابل آن قرار دارد. الگوی لیبرالی اجتماعی آن بود که طبقات حاکمه در تشکلهای طبقاتی خود، بدون حضور سازمان‌ها و تشکلات دمکراتیک (مردمی) حکومت کنند. و دیدیم که طبقه حاکمه تمام سعی خود را برای حفظ این الگو به کار بُرد و هر شکل دیگری را برابر با نابودی خود می‌پنداشت. اما مبارزه

طبقاتی و پیشرفت تاریخ هرگز در محدوده ی ایدئولوژی ها باقی نمانده و با گذار از محدوده های تعریف شده، آنها و فرمولبندی هایشان را در هم می شکنند. در چنین زمانی است که «تعاریف» دوباره تعریف شده و «اصول»، غیر اصولی می شوند. وای بر کسانی که بخواهند بر «تعاریف» و «اصول» غیر معتبر اصرار ورزند. چنین اشخاصی تبدیل به ضد خود گشته و علیرغم نیت قلبی شان، «تاریک اندیشانی» بیش نخواهند بود و در تاریخ نیز ایشان را با همین عنوان ثبت خواهند کرد.

جنبش های سندیکایی و تعاونی های کارگری

پس از سال ۱۸۲۵ میلادی، با باز شدن فضای فعالیت های سندیکایی و اتحادیه ای، اعتراضات کارگری از مسیر خشونت آمیز خارج گشته و به شیوه های آرام تری روی آورد. کارگران به صورت گروهی به فعالیت های مسالمت آمیز و بویژه فرضیه های اجتماعی رابرت اوئن می گرویدند. کارگران در این زمان برای محافظت خود از سودجویی حریصانه ی سرمایه داران به تشکیل «تعاونی ها» اقدام ورزیدند. اولین تعاونی در سال ۱۸۲۸ میلادی در شهر ساحلی «برایتون» تأسیس گشت. این تعاونی در وحله ی اول برای مصرف کارگران برنامه ریزی کرده و توانست مایحتاج اعضای خود را با ۵ درصد بالای قیمت عمده فروشی تأمین نماید. سپس، از محل این ۵ درصد، اقدام به ایجاد کارگاه های تولیدی نمود. به زودی تولید این کارگاه ها با مازاد محصول نسبت به نیاز مصرفی اعضا خود رسید. در این زمان تعاونی های بسیاری در سراسر انگلستان بوجود آمده بودند، پس توانستند مازاد تولید خود را با یکدیگر مبادله کنند. به همین منظور، قدم بعدی، تشکیل «بازارهای تعاونی» بود که در آنها، تعاونی های عضو به مبادله کالا می پرداختند.

رابرت اوئن، برای حمایت و سازماندهی بهتر «جنبش تعاونی»، در سال ۱۸۳۲ میلادی، «مرکز مبادله ی ملی و منصفانه ی کار» را تأسیس نمود. در این مرکز کالاهای تعاونی ها بر مبنای ساعات کاری که برای تولید آنها صرف شده بود محاسبه می گشتند و در مقابل، قبضی با نام «اسکناس کار» صادر می گشت. کالاها با واسطه ی همین قبوض که جای پول رایج را گرفته بودند، مبادله می شدند. طبقات حاکمه نیز که این عمل را باعث جلوگیری از توسل کارگران به شیوه های رادیکال تر شناخته بودند، در برابر آنها مانع و یا سدّی ایجاد نکرده و در مقابل رشد آنها، مقاومتی نشان نمی دادند. به همین مناسبت، فروشگاه ها و کارگاه های تعاونی به سرعت رشد کردند. در سال ۱۸۳۰ میلادی، ۱۷۰ واحد تعاونی مورد شناسایی قرار گرفتند و با فاصله ی ۲ سال تعدادشان به ۵۰۰ واحد افزایش یافت. در فروشگاه های تعاونی، مایحتاج کارگران به قیمت تولید عرضه می گشت. در سال ۱۸۴۰ میلادی، استفاده از پول رایج مملکتی نیز امکان پذیر گردید و بدین ترتیب کارگران غیر عضو نیز می توانستند از دیگر فروشگاه های تعاونی نیز خرید کنند. از سال ۱۸۲۵ تا سال ۱۸۴۰ میلادی، موفقیت های جنبش کارگری اعتماد به نفس این طبقه را به مقیاس قابل توجهی بالا برد. کارگران طرفدار مکتب اوئن توانستند به سرعت در میان دیگر جنبش های کارگری ریشه بدهند. تحت رهبری ایشان، تعداد کارگران متشکل در سندیکا ها و اتحادیه ها و تعاونی ها رو به افزایش گذاشت. در اکتبر ۱۸۳۳ میلادی، نمایندگان اتحادیه های کارگری سراسر انگلستان در «مرکز مبادلات ملی و

منصفانه ی کار» گرد آمده و تشکیل «اتحادیه ی بزرگ ملی و اخلاقی مربوط به طبقات مولد و مفید» پیشنهاد کردند. این اتحادیه ظرف چند هفته، حدود نیم میلیون عضو پیدا کرد، و تعداد کل اتحادیه گران را به یک میلیون رساند. با اینکه برخی از اتحادیه ها نسبت به صحت فرضیه های اوئن مردد بودند، اما، «اتحادیه ملی متحد و بزرگ حرفه ها» کاملاً تحت رهبری ایشان قرار داشت. خوش بینی اوئن و افزایش سریع تعداد اعضا و اعتماد به نفس حاصله از اتحاد، کارگران را نسبت به کارفرمایان، تند و خشن ساخته بود. دیگر جنبش طبقه کارگر و سازمان های آن، پدیده ی بی خطری برای سرمایه داران محسوب نمی گشتند. کارگران با هر بهانه ی کوچکی از کار دست کشیده و برای دستمزد بیشتر و شرایط بهتر اشتغال، کار را متوقف می ساختند. سرمایه داران هم که انتظار هر حادثه غیر مترقبه ای را داشتند، به صورت جمعی چاره اندیشی کرده و به سیاست جدیدی روی آوردند. گاه به نظر می آمد که این کارفرمایان هستند که برای کارگران و اتحادیه ها بهانه ی اعتصاب را فراهم می نمودند. با رشد اعتصابات و مقاومت کارفرمایان و طولانی شدن دوران بیکاری، رفته رفته جیب های کارگران اتحادیه گرا و صندوق های اتحادیه ها ایشان از پول خالی می شد.

در همین اثنا، بر مبنای دستورالعمل اوئن، «اتحادیه سازندگان ساختمان» اعلامیه ای خطاب به کارفرما هایشان صادر کردند. در این اعلامیه ایشان «قدرت رو به زوال کارفرمایان» را متذکر گشته و به ایشان گفته بودند که آنها می توانند در سمت مدیران پروژه ها در میان صفوف کارگران قرار گیرند. کارفرمایان این بخش هم که از قبل خود را آماده ی چنین رو در رویی ای کرده بودند، به استخدام وسیع کارگران غیر اتحادیه ای دست زده و نام تمام اعضای «اتحادیه سازندگان ساختمان» را وارد «لیست سیاه» کردند. اعضای اتحادیه نیز که به قدرت خود اعتماد کامل داشتند، تصمیم گرفتند که به صورت تعاونی آغاز به کار کنند. بنابراین تصمیم گرفتند تا برای شهر بیرمنگام یک مرکز اجتماع صنفی و فعالیت های کارگری بسازند. اما اعتصابات گذشته ی ایشان صندوق را ناتوان تر از آن ساخته بود تا بتوانند این پروژه را به اتمام برسانند. سرمایه داران نیز که تصمیم به شکستن اتحادیه گرفته بودند، حاضر به دادن وام به اتحادیه نشدند. و بدین ترتیب بود که کارگران متشکل با اولین شکست بزرگ اتحادیه ای مواجه گشتند. تحت تأثیر این شکست، کارگران خوشبینی خود را از دست داده و با بالا گرفتن اختلافات درونی حاصل از شکست، حرکت قهقرایی خود را آغاز کردند.

این نقطه ی آغاز پایان برنامه ها و فرضیات رابرت اوئن بود. به زودی «اتحادیه ملی متحد و بزرگ حرفه ها» به علت اختلافات درونی از هم پاشید. اتحادیه های دیگر نیز، یکی پس از دیگری شکست را تجربه کرده و منفعل گشتند. اما، شرایط عینی طبقه کارگر طوری نبود که با این شکست و از هم پاشیدگی تشکیلاتی، شور مبارزاتی اش را از دست داده باشد. این پتانسیل غیر متشکل را بورژوازی صنعتی شناسایی کرده و با تبلیغ «رادیکالیسم لیبرالی»، آن را در جهت منافع خود برای عقب راندن مالکان بزرگ و بورژوازی تجاری از قدرت سیاسی و تحمیل خود به ساختار حکومتی، به کار گرفت.

بینا داراب زند

یادداشت

- [1] آزادی و سازمان، برتراند راسل، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۷۴
- [2] همانجا، ص ۷۷
- [3] همانجا، ص ص ۷۸ و ۷۹
- [4] بقول آلوین تافلر در کتاب «موج سوم»
- [5] تاریخ سوسیالیسم ها، رنه سدی یو، نشر نو، ص ۲۴۳
- [6] همانجا ص ص ۸۳ تا ۸۶
- [7] همانجا ص ص ۶۲ و ۶۳
- [8] کارگران انگلیسی که در اوایل قرن نوزدهم ماشین و ابزارها را به اعتراض نابود می کردند.
- [9] همانجا ص ۸۰
- [10] شرایط طبقه کارگر در انگلستان
- [11] دقت شود که این باور دقیقاً در خلاف جهت باورهای لیبرالی جان لاک بود که رابرت اوئن در سال ۱۸۱۲ میلادی مطرح کرد.
- [12] تاریخ سوسیالیسم اروپایی، الی هالووی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم ۱۳۵۷، ص ۱۳
- [13] شهری که مجتمع تولیدی در کنار آن ساخته شده بود
- [14] آزادی و سازمان - ص ۱۸۵
- [15] تاریخ سوسیالیسم اروپایی - ص ۱۴
- [16] خداوندان انیسه سیاسی، و. ت. جونز، جلد وم، انتشارات امیرکبیر
- [17] آزادی و سازمان، ص ۲۰۵
- [18] انگلس نیز در کتاب «شرایط طبقه کارگر در انگلستان» با وجود نشان دادن محدودیت های بیشمار اتحادیه ها، از ظهور آنها استقبال می کند.

مروري مختصر بر وضعیت کارگري در آذربایجان

جهت بررسی وضعیت موجود کارگران در آذربایجان ، باید کنکاشی هر چند کوتاه در گذشته جنبش کارگري و چگونگی شکل‌گیری بنیادین آن برداریم. با ظهور اولین نشانه‌های نظام سرمایه‌داری در کشورمان که تقریباً با اواخر دوران حکومت قاجاریه هم‌زمان است. اولین نطفه‌های اجتماعات کارگري در گوشه و کنار شهرها شروع به رشد و تکثیر نمود. به علت سابقه طولانی عمر نظام فئودالی ایران (بیش از 2000 سال) ارزیابی شکل‌بندی اجتماعی و جایگاه کارگران و شکل مبارزاتی آنها در فرم خاصی از نگرش‌های منطقه‌ی جایی می‌گیرد که در ادامه به چگونگی آن می‌پردازیم. پس از انقلاب مشروطه و تغییر و تحولات بنیادین و سیاسی که خارج از موضوع مقاله می‌باشد ، به طور هم‌زمان دگرگونی‌های مهمی در جهان به وقوع پیوست . کشور ما به خصوص منطقه‌ی که ما از آن صحبت می‌کنیم، یعنی آذربایجان به علت نزدیکی با کانون این تحولات به لحاظ داشتن مرز جغرافیایی و هم‌چنین داشتن ارتباطات قومی که بر اثر جنگ‌های فراوان و تقسیم بالاجبار از هم‌دیگر جدا افتاده بودند مورد توجه بیشتر حکومت مرکزی قرار گرفت و تحت محافظت شدید نیروهای حکومتی قرار داشت . اما علیرغم محدودیت‌های اعمال شده از طرف دولت، کماکان این رفت و آمدهای مرزی گاهگاهی و تبادلات بازرگانی و انتقال صنعت فی‌مابین ادامه داشت . پس از انقلاب اکتبر در شوروی سابق و به دنبال تاثیر فکری آن در روشنفکران دیگر نقاط جهان و طبیعتاً در روشنفکران آذربایجان پیش زمینه فشار بیشتر دولت مرکزی و به دنبال آن فراهم شدن ابزار حکومت ملی آذربایجان شکل گرفت. پس از پیروزی فرقه دمکرات آذربایجان به رهبری پیشه‌موری، تغییراتی نسبتاً بنیادین در سطح

جامعه آذربایجان به وقوع پیوست که ما در این مقاله به طور گذرا و مختصر به آن پرداخته ایم. زمین‌هایی که عمری دهقانان را زیر یوغ اربابان برده بود و آنان با دریافت کمی از دست‌رنج‌شان زندگی فلاکت‌باری داشتند بین دهقانان تقسیم کردند. سرو سامان دادن به بی‌نظمی‌های موجود در جامعه مخصوصاً نظارت مستقیم بر توزیع ارزاق عمومی در شرایطی که قحطی‌های مکرر از دوران جنگ بازمانده بود. ایجاد ارتش بومی معروف به فداییان در مقابله با نیروهای دولتی و ضد انقلاب و دفاع از حکومت آذربایجان، ارتشی که از زحمتکشان آن جامعه تشکیل شده بود. همچنین واگذاری اوراق قرضه در جهت تحکیم وضعیت اقتصادی و ایجاد کارگاه‌های صنعتی با توان موجود و کمک از متخصصین آذربایجان شمالی در صنایع راه‌سازی و راه‌آهن و کشتیرانی بدین ترتیب نخستین کارگاه‌های صنعتی در تبریز راه‌اندازی و کارخانجات نساجی و نخ‌ریسی که قبلاً ساخته و به علت مسایل جنگ جهانی اول تخریب شده بودند، روشنی بخش محافل کارگری و بازگشت امید به اردوی کار شد. از جمله کارخانه‌های پشمینه‌ی آذر کلک‌چی و پتو بافی جهان و در قسمت تولید کفش، کارخانه ظفر با تولید انبوه و چندین کارگاه بزرگ قالی‌بافی که تحت پوشش دولت به حمایت از کارگران به صورت پرداخت دستمزد عادلانه و استفاده از بهداشت و درمان و آموزش رایگان مشغول به کار شدند. با ایجاد اولین پایه‌های صنعت و راه‌اندازی واحدهای تولید در آذربایجان، کارگران هر صنفی با تشکیل تشکلهای مستقل خود، نمایندگان شان را انتخاب کرده و راهی مجلس نمودند. با گذشت يك سال از برقراری حکومت ملی و کسب تجربیات تلخ و شیرین از این حرکت، آذربایجان به عنوان طلایه‌دار صنعت در کشور شد. ویژه‌گی دیگر که باعث تبدیل شدن

آذربایجان به خصوص شهر تبریز به مرکز صنعتی شمال غرب کشور شد، ناشی از شرایط حاکم بر روستائیان این مناطق بوده، چنانچه به دلیل نبودن راه‌های ارتباطی بین روستاها و صعب‌العبور بودن جاده‌ها تا رسیدن به شهر و در نتیجه کمبود امکانات اقتصادی و رفاهی و ظلم اربابان در روستاها بستر مناسبی جهت جذب روستائیان و اشتغال در کارگاه‌های شهری چه به صورت کارگران دائم و چه کارگران فصلی شد. پس از این دوران تا مقطع سال‌های 1330-1332 این وضعیت کماکان ادامه داشت تا این که نهضت ملی شدن نفت و به دنبال آن فضای باز نسبتاً مناسب سیاسی، کارگران سراسر ایران به همراه نخبگان و روشنفکران جامعه با منافع طبقاتی خویش هر چه بیشتر آشنا شده و به تشکیلات سندیکایی که در برگیرنده خواسته‌های صنفی آنان بود، روی آوردند و با رادیکال شدن مبارزات مردم در مقابل رژیم شاهنشاهی، کارگران نیز صفوف خود را بیشتر و محکم‌تر کرده و خواهان سرنگونی حکومت شاه شدند. در این بین کارگران آگاه آذربایجانی نیز از پیشگامان این حرکت بزرگ بودند و فعالیت اتحادیه‌های کارگران نساجی و چاپخانه‌ها از آن جمله به شمار می‌آیند. پس از کودتای سنگین آمریکایی 28 مرداد 32 و با تثبیت حکومت دیکتاتوری پهلوی و مناسبات هر چه نزدیک‌تر با امپریالیسم آمریکا پایه‌های نظام از هر جهت تثبیت و در قدم اول سرکوب کارگران و نمایندگان فکری آنان در برنامه دولت پهلوی گنجانده شد و به دنبال آن‌ها اعدام‌های مکرر روشنفکران و کارگران به نام مبارزه با اوباش و هرج و مرج طلبی آغاز شد. پس از سپری شدن این دوران سیاه سیاست‌هایی از طرف دولت به صورت رفرم‌های مختلف آغاز شد تا در تعدیل مبارزات حق‌طلبانه مردم این سرزمین و به اصطلاح صاف کردن جاده جهت عبور از پل توده‌های زحمت‌کش به وقوع پیوست که

از آن جمله رفرم اصلاحات ارضی سال 41 بود که به نام انقلاب شاه و مردم یا انقلاب سفید نامیده شد و هدف آن در مرحله اول تحمیل توده‌های دهقانی که بخش بزرگی از قدرت تولیدی کشور را در دست داشتند و در پشت پرده این رفرم جذب سرمایه‌های اربابان در بخش صنعت بود. در نتیجه تقسیم اراضی مابین دهقانان، آنها وارث زمین‌هایی شدند بدون بذر و کود و سایر وسایل جانبی دیگر و مهم‌تر از همه به دلیل عدم وجود جاده‌های مناسب، حمل محصولات برداشت شده به شهر خیلی سخت و در مواردی غیره ممکن بود. دهقانان بدین ترتیب پس از مدتی زمین‌ها را به حال خود گذاشته و به سوی شهرهای بزرگ سرازیر و این بار در سنگری دیگر و با مناسبات پیچیده‌تری زبردست همان اربابان به ارتش کارگری پیوستند. دهقانان به شرایط مخصوص خود هر کدام به بخشی از تولید جذب گشته و منتظر به اصطلاح فردایی بهتر شدند. قسمتی از آنها به صورت کارگران فصلی مدتی را که فصل کاری از لحاظ آب و هوایی اجازه می‌داد در شهرها به کار ساختمانی و عملگی و مشاغل سخت تن در می‌دادند و شب‌ها به صورت جمعی در کاروان‌سراها و یا مهمان‌خانه‌های کارگری زندگی می‌کردند و پس از طی شدن فصل کاری به روستاهای خود بازمی‌گشتند تا اندک درآمدی را که با خود داشتند جهت امرار معاش خانواده‌های خویش ببرند که این قشر از کارگران تقریباً فاقد هر گونه تشکیلات فکری و صنفی بودند. عده‌ای دیگر به علت بُعد مسافت و فقر مطلق خانواده خود و یا اختلافات منطقه‌ای مجبور به کوچ دائمی به شهرها شدند و پس از سپری شدن فصل کاری به دورمگردی و کارهای انگلی دیگر در شهرها می‌پرداختند و محل سکونت این قشر بیش‌تر حاشیه شهرها و مناطق پست شهری بود. تقریباً در سال‌های 1350 به بعد اکثر

روستاهای آذربایجان به دلایلی که گفته شد خالی از سکنه گشت و کوچ‌های وسیع‌تری به شهرها آغاز شد و جابه‌جایی آمار ساکنین روستاها و شهرنشینی به قوع پیوست. در این سال‌ها به دنبال سیاست‌های مدرن‌سازی و در پشت آن مناسبات وابستگی هر چه بیشتر به امپریالیست‌ها و ورود صنایع مننآژ شروع و در راستای این سیاست‌ها کارخانجاتی از قبیل تراکتورسازی و ماشین‌سازی و کارخانجاتی چند از این قبیل در شهر تبریز ایجاد و بافت کارگران دائمی در شهر تبریز را محکم‌تر کردند و در نتیجه آذربایجان تقریباً به یک قطب صنعتی نزدیک شد. در نقاط دیگر شهر کارگاه‌های قالب‌بافی که ریشه در صنعت روستایی شهری این مناطق را داراست با سرعت بیش‌تری شروع به رشد کرد. خانواده‌های فقیر روستایی و شهری جهت کمک به اقتصاد خانواده به علت نداشتن سرمایه و ابزار کار لازم جهت تولید فرش، جذب کارگاه‌های قالب‌بافی شدند. کارگران این کارگاه‌ها را بیشتر بچه‌ها و زنان تشکیل می‌دادند که با دستمزدهای بسیار پایین و تحت سخت‌ترین شرایط کاری به لحاظ زیست محیطی و اخلاقی مشغول به کار شدند. می‌توان از آن جمله به کارگاه بزرگ جوان یا شهباز در تبریز اشاره کرد که جهت تنبیه کارگران علاوه بر انواع سوءاستفاده‌ها و تنبیهات بدنی و کودک‌آزایی، دارای زندان‌های شخصی نیز بوده‌اند که هر گونه اعتراضی از سوی کارگران این کارگاه‌ها در چهارچوب کارگاه‌های مذکور خفه و با حمایت نیروی سرکوب که همیشه حامی سرمایه بوده‌اند سرکوب می‌شدند. در کنار صنعت قالب‌بافی کارگاه‌های چرم‌سازی و دباغی به عنوان پیش شرط صنعت کفش در منطقه دایر بود. صنعت کفش به دلیل وجود صنعت چرم‌سازی که خود نشأت گرفته از بافت روستایی و دامداری آذربایجان از رونق و شهرت خاصی برخوردار بود که از آن جمله

کارخانه خسروی که عمر آن به بیش از 60 سال می‌رسید، می‌توان، نام برد. چرم‌سازان دیگری در مناطق مختلف شهر از جمله محله چوست‌دوزان و منجم تبریز که نزدیک کشتارگاه بود، مشغول به کار بودند. مجموعه آن‌ها پس از انقلاب در شهر صنعتی مایان، مجتمع گشته و اکنون یکی از مناطق کارگری شهر تبریز است. کارخانجات بعدی که به تدریج بر تعدادشان افزوده شد، هر یک به نوعی به صنایع وابسته و مونتاژ کشور تبدیل شدند. تعدادی از آن‌ها به کشورهای غربی مانند آلمان، فرانسه، انگلیس و تعدادی به جهت ارزان بودن انتقال تکنولوژی به شرق وابسته شدند. مانند کشورهای رومانی، مجارستان، چک‌واسلواکی و آلمانی شرقی با شروع اعتراضات مردم در سال 56 و 57 کارگران این کارخانجات به همراه دیگر کارگران کشور به سیل عظیم مردم پیوستند. این کارگران در صنوف منظم و مستقل کارخانجات خود در تظاهرات فعالانه شرکت کردند. پس از انقلاب 57 فصل جدیدی از مبارزات کارگران جهت رسیدن به مطالبات و خواسته‌های شان آغاز شد و کارگران با باز شدن فضای سیاسی جامعه برای ایجاد تشکل‌های خود اقدام کردند. از جمله تشکیل شوراها و سندیکاها و اتحادیه مستقل کارگری را می‌توان برشمرد که هر یک از بخش‌های کارگری در این تشکل‌ها با مسائل صنفی خود آشنا و در جهت شکوفایی آنها به فعالیت پرداختند. متأسفانه کارگران به علت تشنّت موجود در سطح جامعه، خیلی زود با سدها و موانع جدی روبرو شده و به دلیل کم‌عمق بودن داشته‌های موجود ذهنی شان و همچنین نداشتن تجارب قوی در زمینه تشکلات کارگری به صورت علنی و قانونی، مجبور به عقب‌نشینی و دچار سرکوب شدید گشتند. به موازات این وضعیت در تمامی کارخانجات حراست و شورای اسلامی کار و انجمن‌های اسلامی، در لباس

خانه کارگر دست به تسویه حساب گسترده با کارگران آگاه نمودند و به هر بهانه‌ای دسته‌دسته کارگران را به خیل عظیم بیکاران اضافه کردند. به دنبال این سلسله اقدامات، هر روز با وضع قوانین ضد کارگری بر فشار خود افزودند از آن جمله عقد قراردادهای موقت و 90 روزه و سپس 29 روزه به جای قراردادهای رسمی و طولانی مدت بود. این کار بیش‌تر دست بخش خصوصی را در به کارگیری سهل و آسان این طبقه و فشار مضاعف تحت این قوانین را باز گذاشته است. چنانچه کارفرمایان می‌توانند راساً بدون هیچ مانع قانونی کارگران را با هر مزدی و از هر سنی استخدام و از کار اخراج کنند. کارگران بخش خصوصی در چنان موقعیتی قرار گرفته‌اند که از فردای خویش مطمئن نیستند. نداشتن امنیت شغلی، برخوردار نبودن از هر گونه بیمه چنانچه شاهدیم با اعزام ماموران اداره بیمه کارگران کارگاه‌ها به زیرزمین‌ها و جاهایی به دور از چشم مامورین برده می‌شوند تا به زندگی مشقت بار و مبهم خویش هم‌چنان ادامه دهند. تازه این قوانین در مورد کارگاه‌ها با کارگران کمتر از 10 نفر کاملاً عادی است که مشمول بیمه نمی‌شوند. بر اثر این اخراج‌های مستمر هر روزه شاهد صف طولی از کارگران در اداره‌های کار شهرستان‌ها جهت روشن شدن وضعیت خویش که آن هم معلوم نیست چه وقت و چطور به کار آن‌ها رسیدگی خواهد شد؟! هستیم. به علاوه سیاست‌های غلط اقتصادی که ناشی از اقتصادی سرمایه‌داری و تجاری می‌باشد، دست‌در دست هم داده و تمامی کارخانجات در سرتاسر ایران را در آستانه تعطیلی و ورشکستگی قرار داده‌اند همچون صنعت نساجی که یکی از بزرگ‌ترین و قوی‌ترین صنایع موجود در کشور ما به شمار می‌رفت. از سال 1370 شروع به از بین رفتن تدریجی کرده و الان در سال 86 تقریباً قریب به 90 درصد صنایع نساجی در

حال نابود شدن و اکثر کارخانجات آنها جهت آپارتمان سازی مهیا می‌شوند. از جمله کارخانجات نساجی مازندران (بهشهر - قائمشهر) با بیش از 50 سال سابقه کار و نزدیک به حدود 10000 کارگر تقریباً تولید شان به زیر 10 درصد رسیده است. کارخانجات چیت‌ری - چیت سازی تهران که زمانی کارگران آنها پرچمدار مبارزه در سال‌های 42،32 و 57 بودند به تعطیلی کامل و نساجی کاشان و زاینده‌رود اصفهان و سیمین و کارخانجات دیگری تقریباً بیش‌ترین خطوط خود را تعطیل و کارگران را از کار بیکار نموده‌اند. در آذربایجان نیز کارخانه نختاب فیروزان به طور کامل تعطیل و تمامی کارگران که متجاوز از 400 نفر بودند، مدت‌ها با خانواده‌هایشان جهت احقاق حقوق خود، جلوی درب کارخانه تجمع و بر علیه سیاست‌های ضد کارگری مسئولان معترض بوده و خواهان پرداخت دست‌مزدهای معوقه خویش بودند. کارگران کارخانه پشم پتوی تبریز که بیش از نیمی از آنها اخراج شده بودند هر روز مقابل کارخانه تجمع کرده و دست به اعتراض می‌زدند که با دخالت نیروی انتظامی پراکنده و باز فردا در مقابل کارخانه جمع می‌شدند. کارخانه حوله لاله یا برق لامع سابق به علت واقع شدن در بهترین موقعیت مکانی جهت آپارتمان‌سازی اعلام ورشکستگی کرده و کارخانه را که زیر پوشش بنیاد مستضعفان قرار داشت، تعطیل کرده و به فعالیت نزدیک به نیم قرن خود پایان داد. این‌ها هم مرهون کار جمعی دلان بین‌المللی وابسته به سرمایه تجاری بودند که با تعطیلی کارخانجات بسیار، واردات منسوجات از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشور، به بهای بی‌خانمان شدن هزاران نفر از کارگران به همراه خانواده‌هایشان شد. با خسارت دیدن بخش نساجی هزاران هزار پنبه کار در سرتاسر مناطق پنبه‌کاری از جمله دشت گرگان و دشت مغان

با صدمات جدی روبرو شده و یا مجبور به ترك دیار گشته‌اند یا مزارع پنبه تبدیل به جالیز کاری شده است. در بخش‌های دیگر صنعت نیز وضع بدین منوال است. چنانچه با سرازیر کردن اقلامی از قبیل لوازم خانگی، لباس و کفش از چین به قیمت ارزان و تعرفه‌های بسیار پائین گمرکی هزاران کارگر خیاط، کفش‌دوز و... بیکار و کارگاه‌هایشان را تعطیل کرده‌اند. این نتیجه سیاست‌های دلالی سرمایه‌داران امروزی ایران است. کارگران باید یک دل و یکصدا برای رهائی از فقر و فلاکتی که گریبان‌شان را گرفته و ساختن دنیایی بهتر، دست به‌دست هم داده و اعتراض خود را به قوانین ضد کارگری موجود که به دنبال‌هروی از سیاست‌های جهانی‌سازی و پشتوانه‌های مالی آنها یعنی صندوق بین‌المللی پول و بانک تجارت جهانی و نیروهای حامی آنها و دیگر ارگان‌های سرکوب است به گوش جهانیان برسانیم.

به امید فردای بهتر!

سید عظیم تبریزی

آتش اعتراض

کارخانه لاستیک البرز (کیان تایر) در چهار دانگه جاده ساوه تهران سه راهی بوتان قرارداد کارگران این کارخانه بیش از شش ماه است به دلیل عدم پرداخت حقوق دست به اعتراض و اعتصاب زده اند سه بار اعتصاب کردند که دو بار را به سرکار برگشتند و بار سوم هنوز ادامه دارد. چندین بار جاده ساوه را بستند در اعتصاب دوم به شدت مورد هجوم و ضرب و شتم قرار گرفتند و تعدادی دستگیر شدند. ماموران انتظامی و لباس شخصی ها با تمامی تجهیزات سرکوب و لودر بخشی از دیوار جنوبی کارخانه را تخریب کرده، وارد کارخانه شده، کارگران را سرکوب و برخی را دستگیر کرده اند. در همان زمان به دلیل اینکه ماموران آتش نشانی که برای ضرب و شتم کارگران و متفرق کردن آن ها با وسایل و ادوات آتش نشانی از دستور نیروی سرکوب گر سرپیچی کرده بودند، تعداد 10 نفرشان مدت ها بازداشت و زندانی شدند. با این وجود کارگران مقاومت کرده و توانستند بخشی از حقوق معوقه ی خود را دریافت و سپس به سر کار بازگردند.

کارگران و کارمندان لاستیک البرز دور سوم اعتصاب خود را حدود یک ماه پیش شروع کردند اما این بار کم برد و لی مداوم است، کارخانه تعطیل است ولی کارگران و کارمندان در کارخانه حضور دارند، در محوطه کارخانه به طور مداوم در رفت و آمد هستند و تعدادی به نوبت مسئول روشن نگه داشتند آتش اعتراضند.

آتش اعتراض چیست؟

پس از تعمیر دیوار جنوبی که برای سرکوب شدید در دوره ی دوم اعتصاب ماموران انتظامی با لودر قسمتی از آن را تخریب کرده و وارد کارخانه شده بودند، کارگران دیگر به بیرون از کارخانه نیامده اند اما دقیقا همان نقطه ای که دیوارش تخریب و سپس بازسازی شده است را برای روشن کردن و روشن نگه داشتن آتش انتخاب کردند. در این محل آتش تقریبا به طور دائمی روشن است و در زمان های شدت اعتصاب و اعتراض شعله های آن شدت بیشتری می گیرد. کارگران لاستیک های کهنه و ضایعات را در محل ورودی سرکوب گران دپو می کنند و آتش می زنند و هر چند دقیقه یک بار موادی که شعله را بیشتر کند در آن می ریزند و خودشان به صورت پراکنده در تمامی نقاط کارخانه

چند نفر به چنر نفر نشسته یا در حال قدم زدن هستند و بدین ترتیب خشم خود را با شعله های آتش و دود غلیظ که از نقاط دور نیز قابل مشاهده است نشان می دهند. در واقع از نقاط دور مردم به راحتی می توانند از میزان ارتفاع و غلظت دود فرود و صعود شدت اعتراض کارگران لاستیک البرز را دریافت کنند.

اینجا محل ثابت آتش است حتی اگر در زمان های شدت یابی اعتراضات نقاط دیگر هم آتش داشته باشد به میزان این محل نیست.

تقریباً روزی یک بار، یک ماشین آتش نشانی می آید و آتش را خاموش می کند ولی پس از ساعتی آتش دوباره شعله ور می شود. حتی زمان خاموش کردن آتش توسط آتش نشانان را نیز از دور می توان دید چون بر اثر شدت بخار آب رنگ دود از سیاه به سربی تغییر می کند.

محل آتش اعتراض ضلع جنوبی کارخانه در نقطه ورود لودر و ماشین های سرکوب که دقیقاً روبه روی ساختمان های بخشداری و شهرداری چهاردانگه قرار دارد .

کارگران و کارمندان لاستیک البرز در دور سوم به عدم دریافت 5 ماه حقوق و مزایا اعتراض کرده، دست به اعتصاب زدند و این بار آن ها خواهان برکناری مدیریت شرکت شرفی هستند.

یک نفر از ماشین پیاده شد و به طرف کارخانه راه افتاد. از او پرسیدم شما در این کارخانه کار می کنید گفت: آره .

گفتم: هنوز حقوق خود را دریافت نکرده اید؟

گفت: نه، 5 ماه است حقوق ندادند و من که سال قبل یک پیکان دست دوم قسطی خریده بودم تا با مسافركشی بتوانم هزینه های زندگی را جبران کنم. حقوق که ندادند قسط هایش را نتوانستم پرداخت کنم. همین حالا فروختم تا قسط های عقب افتاده را بدهم و بقیه اش را خرج خانواده کنم.

به درب ورودی کارخانه رسیده بود وارد شد و از ما خداخافظی کرد.

کارگر دیگری راجلو درب ورودی دیدم پرسیدم: در مقابل اعتراض شما مدیریت چه جوابی می دهد.

گفت: ما بلا تکلیف هستیم هیچ جوابی نمی دهند آنها می خواهند ما را خسته کنند تا ول کنیم و بریم آنها که مشکل خرج خانواده ندارند مشکل مالی که ندارند پس اینقدر طولش می دهند تا ما مایوس شویم تا زه مدیریت و ماموران کار خودشون را می کنند همیشه ماموران لباس شخصی در داخل و بیرون کارخانه حضور دارند و هر روز یکی از مقامات اداری یا نظامی محلی برای بررسی یا سخنرانی یا تهدید می آیند.

پرسیدم: شما برای روشن شدن تکلیف خود فکری نکردید؟

گفت: ما نمی دانیم چکار بکنیم یک ماه پیش هرچه که تولید کرده بودیم و هرچه در انبار ها بود فروختند و ما فکر کردیم حقوق های معوقه را پرداخت خواهند کرد ولی ندادند حتی یکی از انبار های شرکت را که در تهران بود به هشتاد میلیارد تومن فروختند باز هم به کارگران هیچ ندادند بدتر از همه مواد اولیه نمی خردند و حالا اصلاً" مواد اولیه برای تولید نداریم .

پرسیدم: پس حالا انبار مواد و انبار لاستیک های تولید شده خالی هستند . اگر شما اعتصاب را تمام کنید باز هم نمی توانید تولید کنید درست است ؟

گفت: نه مواد اولیه برای تولید نیست ولی انبار ها خالی نیستند چون انبار هارا پر کردند با مکمل بنزین و مبل و میز های چینی . حتی ضایعاتی که آتش می زنیم دارد تمام می شود.

پرسیدم: مواد اولیه که برای تولید ندارید و همین روزها با تمام شدن ضایعات آتش اعتراض هم خاموش خواهد شد؟

گفت: درسته که آنها می خواهند ما را از اعتراض مایوس کنند ولی ما تصمیم داریم به هر ترتیبی شده تا گرفتن حق خود مان ادامه بدیم . هنوز در کارخانه چیز های زیادی برای آتش زدن هست.

دوستش او را صدا زد از هم خداحافظی کردیم.

بر روی نرده ها و تابلو بزرگ بیلبورد، در اطراف محل آتش اعتراض 6 پارچه نوشته با مضامین زیر به چشم می خورد:

دولت مردان ریشه ی ظلم شرفی را قطع کنید.

ما کارگران لاستیک البرز 5 ماه است حقوق نگرفته ایم.
ما کارکنان لاستیک البرز خواهان برچیده شدن بساط مافیائی و فساد شرفی و احقاق
حقوق چند ماهه خود هستیم.

ما کارگران لاستیک البرز خواهان برکناری مدیریت(شرفی) هستیم.

فریاد یا محمدا

در سال نوآوری و شکوفایی اقتصاد به دلیل بی لیاقتی مدیریت (شرفی) 5 ماه حقوق و
مزایا نگرفته ایم.

با حضور نا محسوس ماموران و بدنبال سرکوب شدیدی که کردند کارگران علی رغم
ادامه اعتراض ابتکار عمل را از دست داده اند. کارفرما و دولت از این وضعیت استفاده
کرده اعتراض کارگران را فرسایشی کرده است. ولی اعتراض کارگران هر لحظه احتمال
شدت گیری دارد .

کمیته پیگیری ایجاد تشکل های آزاد کارگری

1387/5/29

درشتی²

پسرك تيغهي چاقو را در ساقه‌ي بلند ني نشانند و روي دسته فشار آورد. چاقو هنوز در جان ني بود كه برقي بر تيغه لغزيد و بازتابش در چشم پسرك نشست. رعد غريد. ناگهان رگباري تند بر ني‌زار پاشيده شد و صورت صاف بركه را پر آبله كرد. باد در ني‌زار مي‌تاخت و صداي خشك ني‌ها به هر سو مي‌پيچيد.

از غرش رعد، غوطه خورك‌ها، به سوي ني‌زار پريدند. كوچك‌ترين آن‌ها در آب غوطه خورد و ديگر روي بركه پيدا نشد. باران، سرد بود و جان بركه را سوراخ سوراخ مي‌كرد. مه پايين مي‌آمد و فضا از مه و رگبار، تيره و آشفته مي‌شد.

پسرك ني‌ها را به تكه‌هاي كوچك‌تر بريد. ته يكي از ني‌ها را روي چشم راست گذاشت و از سوراخش به آن سوي بركه نگاه كرد. در دايره‌ي مه‌آلود ني، ماشين‌هايي را در آن سوي ني‌زار ديد. سه تا جيب خاكي رنگ، آن جا ايستاده بودند و افراي با باراني‌هاي سياه، پياده مي‌شدند. كلاه‌هاي گل و گشاد باراني‌ها، سرشان را پوشانده بود و رگبار و مه نمي‌گذاشت چهره‌شان ديده شود. پسرك با دلهره، اما به سبكي تكه‌اي ابر به جلو خزيد و با چشماني حيران از لابه‌لاي توده‌هاي ني مشغول تماشا شد.

سياهپوش‌ها، با صورت‌هاي هاشور خورده از رگبار، هشت نفر را از جيب‌ها پياده كردند. چشم‌هاي آن‌ها را با نوارهاي سفيد بسته بودند و در پس رگبار، كه ديوانه‌وار مي‌باريد، با شتاب همه را کنار هم رديف كردند. دست راست اولين نفر، باندپيچي شده بود و خون از زير باند بيرون مي‌زد. سبيل‌هاي بور و نرمش با وزش باد تاب مي‌خورد و قطره‌هاي زلال باران از دو طرفش مي‌چكيد. سياهپوش‌ها با شتاب در آمد و رفت بودند و دامن باراني‌هاي بلندشان به پاهانشان مي‌پيچيد.

پسرك، خيس از باران، ني‌ها را در چنگ مي‌فشرد. بي‌حرکت، در جا خشكش زده بود و به آن سوي بركه ماتش برده بود. گاه لرزشي سراپايش را تكان مي‌داد. باران شفاف، ميله‌ميله و تكه‌تكه، فضا را مي‌بريد و مه در بين تكه‌ها مي‌لغزيد. سياهپوش‌ها، تفنگ‌هاشان را از زير باراني‌ها در آوردند و زانو زدند. همه جا خيس بود و آب بركه بالا مي‌آمد. يكي

²نوشته علي اشرف درويشيان -

از آن‌ها، از جیب بغلش کاغذی بیرون آورد و با زبان ناآشنایی که پسرک چیزی از آن نفهمید خواند. تند و تند و با لکنت خواند. ورقه خیسید، وارفت و به دست مرد چسبید. مرد با زحمت کاغذ را از دست‌های خود کند و تکه‌تکه روی زمین انداخت؛ اما یکی از تکه‌ها به دامن بارانی‌اش چسبید و همان‌جا ماند. غرشی میله‌های بلورین باران را لرزاند. غوطه خورک‌ها در نی‌زار پنهان شدند. اولی، آن که دستش باندپیچی شده بود، از جای خود تکان خورد. مشت‌های گره کرده‌اش را به هم فشرد. فشار و ضربه‌ی گلوله‌ها، نفر سوم و چهارم را که نوجوان و لاغر و باریک بودند، اندکی به هوا پرت کرد. از دور چیزی ترکید و باران شدیدتر از پیش آوار شد. غوطه خورک هراسانی از کنار پای پسرک گذشت و با شتاب سر خود را در پوشال‌های دامنه‌ی نی‌زار فرو برد، اما دم و پاهای زرد رنگش با پره‌های گشوده، بیرون ماند. لرزش پره‌های پای پرنده‌ی آبی، پسرک را بیش‌تر ترساند.

پس از غرش گلوله‌ها، همه جا خاموش شد. غوطه خورک، هراسیده، با زحمت از میان پوشال‌های نی بیرون آمد، اما از صدای انفجار گلوله‌هایی که در فاصله‌های معین، تکتک شلیک می‌شدند، در جای بی‌حرکت ماند. سر کوچک و ماهوتی رنگش، با هر شلیک تکان خورد. پشت گرگی‌اش که قطره‌های باران بر آن می‌لغزید، با تلنگرهای نامریی، هشت بار لرزید. با سرعت خود را در دل آب زد و فرو رفت.

باران ایستاد و مه نشست. پسرک به خود آمد. کرخت و بهت‌زده، احساس کرد که دلش آفتاب داغی می‌خواهد. مثل هر روز منتظر شد تا همسایه‌شان خالو سیاوخش برای بریدن نی بیاید. داشت صورت خیس خود را با پشت دست و لبه‌ی کتش خشک می‌کرد که صدای خالو را از دور شنید:

« اهای..... هاو..... هاو..... هاو! »

پسرک که صدایش می‌لرزید، با ذهنی درهم و گنگ پاسخ داد:

« های.... هاو.... هاو.... هاو! »

لحظه‌ای بعد خالو سیاوخش از لابه‌لای نی‌ها بیرون آمد. در برابر او ایستاد و سربند خیس‌اش را باز کرد تا بچلاند:

« چه طوفانی! چه روز بدی! بی‌خود آمدیم.»

پسرك، چشمان سنگین و بهت زده اش را از برکه گرفت:

« یکهو آمدند. با رگبار. اون جا...»

« حالا دیگر گذشته. تا این جا آمده ایم. بهتر است کارمان را شروع کنیم»

سرفه کرد و به سوی نیزار رفت. کفش های لاستیکی اش روی گل ها و پوشال های پوسیده، می سرید:

« قل از هر چیز باید آتش روشن کنیم، آتش.»

دور آتش نشستند و بخار از لباس هاشان بلند شد. خالو لبه ی چاقویش را بر پشت ناخن گذاشت. پسرك با دست های لرزان، آن سوی برکه را نشان داد و ترس آلود گفت:

« اون جا، پشت نیزار...»

خالو به آن سو نگاه کرد.

« ها! چه شده اون جا؟»

« اون جا، شکاروان ها، خیلی کشتار کردن.»

خالو به چهره پسرك خیره شد:

« چرا رنگت شده مثل چلوار. بیا نشانم بده. چه شده برارم؟»

وقتی به نقطه ای که پسرك نشان داده بود رسیدند، جویباری از باران و خون، زیر پاشان روان بود. خالو خم شد:

« شکاروان ها! صبح به این زودی؟!»

پسرك لرزید:

« صدای تیر آمد... رگبار! غوطه خورک ها خیلی ترسیدن. اونا...»

« حتمی گوزن ها را زدن. يك گله ی بزرگ!»

« هشت تا بودن.»

« کی ها؟»

« گوزن ها! لابد خواب دیدم.»

و چشمان تب آلود خود را مالید:

« جوری حرف می زدن که اصلاً نمی فهمیدم.»

چه خوش می‌زنی نی‌زن

بزن در کوی در بازار

مرا کشتند در نی‌زار.»

خالو تند دوزله را از لب برداشت و از پسرک پرسید:

« کس در نی‌زارهای دور داره آوازه می‌خوانه. می‌شنوی؟ »

پسرک که با تعجب به خالو زل زده بود، گفت:

« خودت بودی که خواندی خالو! »

« من.... من فقط دوزله زدم. »

و دوزله را با دقت و کنجکاو و ارسی کرد و دوباره بین لب‌ها گذاشت:

« بزن نی‌زن بزن نی‌زن

چه خوش می‌زنی نی‌زن

بزن در کوی و در بازار

مرا کشتند در نی‌زار.»

خالو فوراً دوزله را در جیب پنهان کرد:

« آری. درسته. کسی از دور همراه دوزله‌ی من آواز می‌خواند. چهقدر هم غمگین

می‌خواند.»

*

روز بعد پسرک نی‌ها را به خانه‌ی استادش برد و برابر او گذاشت. استاد به چشمان سرخ

و تبادار پسرک نگاه کرد و دست‌های تزد و نازک او را در دست گرفت.

« تب داری پسرکم! از دست‌های آتش می‌باره. »

پسرک آرام گفت: « دیروز رفته بودم نی‌زار، درشتی بی‌رم. میان رعد و برق و رگبار

غافل‌گیر شدم. »

استاد سری تکان داد و برای پسرک سرمشق زد:

« این هم سرمشق.... چند روزی توی خانه بمان تا حالت جا بیاد. با مشق‌ها خودت را

سرگرم بکن. »

پسرک يك هفته در خانه ماند و در تب سوخت. حالش که جا آمد، همان طور که در رختخواب دراز کشیده بود، مشق‌هایش را نوشت و همین که کارش تمام شد، پیش استاد رفت و مشق‌ها را به او داد. استاد با دیدن خط او، از تعجب دهانش باز ماند:

« غوغا کرده‌ای پسر. این‌ها... این خط‌ها را تو نوشته‌ای؟! »

گوش‌های نازک پسرک به رنگ مرجان درآمد: « بله استاد. »

استاد که شگفت زده نگاهش روی کاغذ می‌دوید با اخم گفت:

« اما... این ... آن... سرمشق‌هایی نیست که من دادم. این‌ها را از کجا...؟ »

پسرک گفت:

« تب داشتم. دست خودم نبود. انگار قلم درشتی خودش روی کاغذ می‌سُرید. »

استاد عینکش را روی بینی جابه‌جا کرد و چشم به نوشته‌ی پسرک دوخت:

« من هر اسم م م م نیست ت ت ت »

اگر این ر ر ر رؤیا در ر ر ر خواب ب ب ب پریشان ن ن شبی ی ی ی می‌گذرد د د .

یا به هذیان ن ن ن تبی ی ی ی

یا به چشمی بیدار ر ر ر

یا به جانی نی نی نی مغموم م م م «

و با چشمان غبار گرفته به صفحه نگاه کرد:

« بارها ها ها به خو خونمان کشیدند

به یادار ر ر آر ر آر

و و و تنها دستاورد کشتار کشتار کشتار ر ر ر ...

نان‌پاره‌ی ء ء ء بی‌فائق سفره‌ی ه ه ه بی‌برکت ت ت ما ما بود د د .

استاد یکهود از کوره در رفت:

« من به تو گفته بودم که هیچ وقت با تن تبار خط ننویسی. »

پسرک به زلالی نی، ناله کرد:

« حالم خوب بود استاد. خوب شده بودم. »

استاد فریاد زد:

« تب و هذیان. »

پسرك به لرزش پشت پرندهي آبي و به پره‌هاي لرزان پاهایش فکر کرد و با ترس لب‌ها را تکان داد:

« استاد به خدا حالم خيلي خوب بود. فقط کمی حالش.... حالم شاید... »

چهره‌ي پسرك چنان صميمي و معصوم بود که دل استاد نرم شد و نگاهش را به نوشته‌ها دوخت. از کوچه‌هاي دور زمزمه‌اي به گوش استاد رسید. همهي پرندگان جهان، با آوای دوزله‌ي مي‌خواندند:

« بزن ني‌زن بزن ني‌زن »

چه خوش مي‌زني ني‌زن

بزن در کوي و در بازار

مرا گشتند در نی‌زار. »

استاد از شنیدن آواز غصه‌اش گرفت:

« ناچارم دوباره براي تو سرمشق بزنم. درشتيات را بده به من! »

پسرك قلم درشتي‌اش را به استاد داد. استاد در خود خمید و شروع کرد به نوشتن. کارش که تمام شد، سرمشق را جلو پسرك گذاشت:

« با صدای بلند براي بخوان. »

پسرك با آوای مخملي‌اش دست خط استاد را خواند:

« من هر اسم نيست. »

اگر اين رؤيا در خواب پريشان شبي مي‌گذرد. »

استاد فریاد زد:

« سرمشقي را که من زده‌ام بخواند نه مال خودت را! »

پسرك به خود لرزید:

« اين... اين سرمشق خود شماست استاد! »

استاد با خشم ورقه را از دست پسرك گرفت و با دیدن دست خط خود، يکه خورد و به قلم درشتي که در دستش مي‌لرزید خیره شد:

« این قلم درشتی! باشتک خون! »

پسرك چشمان تبارش را به پرندهي كم رنگ گلیم كف اتاق دوخت:

« مادر بزرگم ميگفت هر وقت در نیزار رعد و برق و رگبار بزنه، نیها... »

استثمار جهانی است، برقرار باد

پیوند جهانی

کارگران علیه سرمایه جهانی.